

مانند آن در علم او و ایشان با باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرد و کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کار دیده بود و کرم و سحر در نور کار چیده
 و ما تو لایق بر سندان پست نکل داشت تا نزد کسی با کلاه تری نپداشت من خبر شوکت و عظمت امیر مسعود و عظمتی که بیگیت ناکاه در ولایت
 ناز و دوست پیدا و بر آورده بنسب احویات صغیر و کبیر بختد ابر اندازد و بنا بر آن با و بر آورده تا کلاه تاج الدین و کیا جلال بلا دست امیر مسعود
 شافت و منظور نظرات شده نوازش یافت و امیر مسعود و وجود ایشان سستگشته مطن خاطر نازندان توجه نمود و بجا که اندر جلال الدین
 اسکندر که سابقا شمره از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدین با برادر خویش فخرالدوله شاه غازی مشورت
 کرد و مصیبت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربار آن باز کردند چون ایشان دلیران بختدار در ایندیج روی میدان گاندارانند و در بخت
 بتقدیم ساینده امیر مسعود در سیر و هم زینت و در بعضی و بجهت بل نزل نمود و صحرای توران را مسکرها ساخته در کرد لشکرگاه از چو با
 دور با دیوار کوزه بنا فرمود و سپاهیان اسکندر و شاه غازی سبها بر اسبان تازی نژاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مردم
 قتل و غارت بجای آوردند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال تبرستان خود و سایر
 مانده نماند پیام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمت امیر مسعود مانده شدم بجا طراه نباید داد و جمال حال خود را بگنجد و او کی بیاید و در دفع سر
 بداران بعد از مکان کوشش نمایند از شنیدن امثال این سخن اکثر نماندند از آن کسی واجهتا در میان بسته بر شب فوجی از ایشان حوالی مسکرها امیر مسعود
 حادثه میکردند و فریاد زده بر زبان می آوردند که ای فراسانیان مانده نماندند پشته شیرین است و مسکن چهر بر آن کردن توان شاید ست خویش
 ابو اسب با بر روی خود گشاده آید و پای در دام رنج و عساکرمانده چنان بر غرر مدح و امید یافت و بجهت نام این مملکت بجای تو امید یافت
 امیر مسعود از شنیدن امثال این سخنان اندوهی و در بشکوه مضطرب گشته حرکت نمیتوانست کرد و بی بطرفی نمیتوانست آورد و بی زاری سفر
 کردن و بی رویی قامت و بعد از آنکه در روز در آن مقام ساکن بود که چ کرده بطرف رسد از توجه نمود و چون بگریه با همین کلمات رسید از پیش
 رسد و از پس سیران پیشه مانده نماند دست جلالت از استین تهور بیرون آوردند و خود را بر اطراف و جوانب سر بداران زده در کشش و
 کوشش تقصیر و بحال میکردند امیر مسعود چون حال این سوال دید کیا احمد جلال را با برادران و کال قتل ساینده و راه لا و بیج روی بودی گریز نهاد و خود
 و بزدک و خاص و عام نماند از قتل و غارت کرده در هر گوشه گشته افتاد و کوه بسیار در دست نمود و او باش اسیر گردید و امیر مسعود با
 نوکر مسعود و برادر و بار بالور و ان شده چون نزد کت تبریان بالور رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله که ستم ناکاه در دوران موضع
 بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شرفیش مکل دست نشسته لاجرم عثمان فرزند بطرف دیگر اصناف داد و لشکران کستم اورا لعاقبت نموده امیر مسعود
 فریاد دادند بدست ایشان افتاد و بجایعت او را مینمود ساخته بنظر اسکندر بردند و دور و دور مجموعن نگاه داشتند بر روی حکم قتل آوردند
 در تاریخ سید طبر مسعود است که خواجه نیکش روز سمانی که سونی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه با همین کلمات زخم خورد و بنیاد و شخصی او را برداشت
 نزد ملک فخرالدوله خواجه بهار الدین منظور نظر رحمت ساخته از کنت لشکر امیر مسعود سوال کرد و ابداد که در مانده نماند و او اب خا صا امیر مسعود
 چهارده هزار اسپ بود و ششصد سوار و چهارصد شتر که هر شب بقلیم من علق آنها مقرر میشدند و سپاه را برین قیاس باید نمود و اگر هجده
 اسپ تور در آن اوان که امیر و جیه الدین مسعود علم غریب بجنگ امیر شیخ علی کادون برافراشت همه اسپ تور را که یکی از بندهکان بدوش بود و بصفت
 بشاغت و سخاوت انصاف داشت در سربار بنیابت خود لعین نمود و چون همه اسپ تور خستل مسعود شود در استالت خاطر کوشیده از روی
 استغفال میرانجام امور حرکت و مال قیام نمود بعد از آنکه مدت دو سال بر آن نوال گذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت
 انصاف داشت توجه قطع بنای حیات او گشت و جمعی از درویشان و مردمان شیخ حسن چوری را با خود متعلق ساخته ناکاه مجلسی آموزد راه دور
 مخاطب گردانیده گفت عجب حاتی است که دره ایشان پیش تو مصلحت در قیمت نمانده با وجود آنکه همه تو خواجه تو بمن تقویت این فرقه و آ
 لشکریم مشیت پذیرفته پیوسته اند از آن باش در ایشان تقدیم بنامی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آوردند و همه
 اختیارند و چون سلاح با خود نه داشت و کسی پیش او نبود آغاز ملائمت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرسانم و در صحن این مملکت

برده فخرالدوله

راگفته

سی و اشتهام تقدیم ساینده ام آنچه صلاح باشد انجمن بکنیم ایشان گفته بر خیزد بان خانه در ای که تا حکومت بود بخود هم می نمود بصورت بمانند
 در آنده مخالفان در بروی بستند و خواجہ شمس الدین علی با که بهتر و بهتر قوی مسند حکومت را بود خود مشرف گردان با بکنان در حضرت تو کرم
 میان جان بنیدیم خواجہ شمس الدین علی هر چند که ضنا طالب ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد تیمور را عمل بر عرض دشمنی نمایند گفت من در ویستی و
 گوشه نشینی در سلطنت ریج مسکون بر این بکنم مناسب اگر حکومت اختیار نمایند و محمد تیمور را قتل ساینده تا در شهر او امن باشد و
 اجتماع در ساعت پنج و پنج عمل نموده گلو اسفند یار بعد از قتل محمد تیمور در شهر سبزوار شهر یار شد و او را اصلی داشت و نه منسب و
 فضل و ز اوب بنیان بن برسد ریاست نشست طریقه ناسوده بگوشش گرفتاری همی مردم را سیاست میکرد و شوه ظلم و تعدی بجای می آورد
 جرم سرداران از حکومتش طعنه و چنانچه محمد تیمور را کشته بودند و او را نیز از میان برداشته و بهت بر طاعت امیر شمس الدین فضل الله که بر او
 وجیه الدین محمود بود کما شند امیر شمس الدین فضل الله عیش و عشرت بنیاست راغب بود و در صند امور مملکت اهتمام نمینمود و بنابر آن خبر
 فتور مکت سرداران طغیان نمودن رسید لشکری فراهم کشید تا متوجه حار با مشیان شود و کیفیت حال را از فضل الله شنید گفت بیت
 دلاکذبی در ندی ز یاد شاهی به دمی فراغت خاطر ز هر چه خواهی بر وز نام امور ایلالت را بطوح و رحمت و کف کفایت خواجہ شمس الدین
 علی بناده به بساط فراغت و ابناء شوقی میوز زمان حکومتش هفت ماه بود خواجہ شمس الدین علی بعضی از نور خان از دی بجای علی
 شمس الدین معتبر کرده اند و رقم حرف آن مثل را که چه خواجہ علی چه علی خواجہ بجا طرکند اینده که خواجہ شمس الدین بصفت شجاعت و فراست انصاف
 داشت و در زمان دولت بهت بر اجراء سیاست و تسلط امور مملکت کما شت خاطر شریعت را بر تبه رعایت می نمود که خوردن نیکت و شکر
 از قمر خویش با بکلیه بر انداخت و قریب پانصد زن فاحشه کشته و کتله خاک ساخت بهما تنها کرد و محلات طواف نمودی و اجبار کلی و جنسی با مصلحت
 فرمودی و چون طغیان نمودن از ایلالت خواجہ شمس الدین علی بجاعت و سیاست او خبر یافت زک لشکر کشی گفته خان بگوشه فراغت یافت گفت
 که خواجہ شمس الدین علی طامع بود و موسوم بجهیدر خطاب که متعلق بوی داشت و دوا و اغرایام حیات خواجہ سینه حیدر نوشته سلیمی بروی باقی
 و خواجہ محققان عین کرده تا هر چه حیدر انداخته بود از دست نماند و چون حیدر را چیری در دست نماند و نشد محصلان کم نشد روزی حیرت
 یافته شمشیر و خنجر و خنجر و خنجر بر من خواجہ ساینده خواجہ شمس الدین علی بروی محاش و شام دهنده بود در جواب گفت زن خود را خرابات
 نشان و از آن هر چه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشکت از دیده روان ساخته قتل خواجہ شمس الدین علی را با خود بگم کرد اینده و آن
 با بنی شمشیر با خواجہ بچی کراوی ظاهر ساخته حضرت باشت و ناز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجہ بچی در مجلس خواجہ شمس الدین علی بود زبان داد و
 بر کشاد و گفت ای بچه بجای از تم نای و پیش رویه بجزی بر سینه خواجہ شمس الدین علی زد که از پیشش سرودن آمد حسن و اسفانی قصد کرد که حیدر صفات
 زخمی زند خواجہ بچی او را زبانه کرد که بپلوان حسن دست نگاهداری گفت ای بچه ندانم که این امر بار استوار است و یکی از فضلا که با خواجہ شمس
 علی صفائی نداشت این بیت بر حیدر خواند که غبت ای در بنزد حیدر گزار روزگار وی کرده است خنجر و کار روزگار قتل خواجہ شمس الدین
 علی در شهر رسته بوقوع انجامیده و بعد از وی خواجہ بچی کراوی و الی کردید خواجہ بچی کراوی بصفت شجاعت و اصالت و پیر
 کاری و عدالت معروف بود در زمان دولت در باب فراخبال و رفاه حال علماء و فضلا سعی موفور فرمود و از جوانان عام و احسانش غنی خیر
 مخطوط و بزرگ گشتند و از مواجب و مرسوم کامل او فوکران و سر تنگان بساط احتیاج در نوشتند در مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت
 سردار بر خواجہ بچی کراوی قرار گرفت طغیان نمودن از جرجان ایلی سبزوار فرستاده او را با علی انقیاد دعوت کرد و خواجہ بچی نخست انقبول این التماس
 ایافر نمود و آخر الامر بحسب ظاهر شرط اطاعت فرمان خان بجای آورده و دوا و آفرینش و عین و سجده با سعید مرد بهادر متوجه اردو می عالی گشته و
 وصول صلاح بنده در وقتی که خواجہ صفیات الدین بخر آبادی و بکده و طالب علم پیش پادشاه بودند در در خانه خیر علی فرمایش و خواجہ سز کسی بود دیگر
 در اندو خواجہ بچی آغاز گفت و شود نموده ناگاه حافظ شغالی تیری بر فرق پادشاه زد چنانچه بروی در افتاد و خواجہ بچی شمس الدین از تن جدا گردید
 به بخشرد میان سوزان برخواست و مضمون آیت بوم فر المر من اخیته و اتمه و ایمیہ ظاهر شد سرداران شمشیر کشیده بر یکس ایجا کردند و با هم ایجا

در
و تالیف

بسیار و پراق بسیار و در وقت روغن تصفای که چون سرد بماند بار دوی طغایان تورخان بدینند روز ششاد است بجای آورده در روز
چهارم بوقتی که خان ایشان بطوری میدادند و برایش بنا و نود و نهم زندگانی طغایان تورخان زیاده فسادند و علی کلا تقییرین سرداران جلالت است
پیش بر ننگه انفرادی عالم از صفحات روزگار و خود بخوابد کردید و هر کس کیفیت این متور و مردانگی ایشان و توفیق یا بدگشت بخیر و بد آن محتاجا هرگز
و چون مدت چهار سال است ماه از حکومت و از کجی بدگشت و ملکش همواره آبادان گشت در سنه ست و همین بهجا بر براندیش طاهر الدین فرست
کجا داشتند در وقتی که خواججه سواره بدین ساری خود را بدست در برین اسپا و نشست و خبری بر پهلویش فرود آورده خواججه هم در آن کجی دست
او را گرفت و برود کب از کب افتاده خواججه بیخیالی و مقبول از عالم انتقال کردند خواججه ظهیر الدین کر اوی بروایت صلح سعیدین خواججه
نازه خواججه بی کراهی بود و مقبول صاحب تاریخ سرداران بر او شد و بر تقیر خواججه ظهیر بعد از قتل خواججه بی باقیان حیدر قصاب سردار جهالت سر
شد و او مردی ظلم کم انار بود و همواره سبزه و شترخ اشغال نمود و حیدر سبزه نام هم فرق نام اشغال داشت و بعد از انقضای چهل روز حیدر خواججه را
محرول گردانیده خود مستحق آن هم کردید پهلوان حیدر قصاب چون چهار ماه بر توفیق امور سرداران پرداخت غلام پهلوان
حسن و امغانی قتل بو خان نام بنا بر اشارت خواججه خویش در بیج آفرشته او را قتل رسانید امیر لطف الله و له امیر و حیدر
الدین مسعود بسبب اتمام حسن و امغانی که انا بکت او بود و بعد از قتل حیدر قصاب کیسالی سه ماه در سبزه و حکومت نمود بعد از آن
سیان او و پهلوان حسن چندی دست داده پهلوان امیر لطف الله را گرفت و قتل کرد و سبزه و ان فرستاده تقییر حکم فرمود و سرداران امیر لطف
را میزد می گفتند معلوم نیست که پیش از این لغز با کسی اطلاق کرده باشند پهلوان حسن و امغانی در شهر سنه در سبزه رسیدند
ایالت نشست و در ایام دولت او در ویس غریز از مریدان شیخ حسن جویری در تقیه بطاعت و عبادت اشغال نموده خلق بسیار بر جمع
و در ویس مجاوست انجا که خروج کرده قطع طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر با جانب کشید و طوس را گرفته چند روز
ایر شیم بدویش داده گفت دیگر درین شهر فاست منهای و در ویس با صحنان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه ازین مقصد خواججه علی مؤید سبزه
در امغان خروج کرده امیر لطف الله را که گماشته پهلوان حسن بود از شهر اعراج فرمود و محمود در همانا گفت که ترا با صحنان مجا بد رفت و در ویس
خویرد آورده محمود گفت این خدمت را بتقدیم گیرم مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بنموش باشد خواججه بیخیالی قبول فرمود
محمود با صحنان رفت و در ویس بو مقبول با پادشاه رساند و خواججه علی دست ارادت بدویش داده بدان جهت بسیاری از مردم آنکه در
خدمت بیفتند و در خلال این جوان همی در قلعه شغان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان وضع ایشان را اولی دانسته و سبزه
خالی گذاشته بدین جانب شافت و محاصره مخالفان شغول شد و چون خبر تقیه سبزه را بر عرض خواججه علی و در ویس غریز رسید بدان جهت توجه نمودند
و بی مشغلی بشهر آمده بدینانی رعیت و سپاهی اشغال فرمودند و خواججه یوسف بهمنانی با که در پهلوان حسن بود گرفته بعضی امیر لطف الله
رسانیدند و پهلوان حسن چون این خبر شنید غیر طاعت هار نه بد بکنایل بریدی در ویس و نوکری خواججه مؤید سبزه را کردید و آقا خواججه علی مؤید سبزه
سپاه کتوبات نوشت که گشت حسن را بشید انگاه رخت بوطن کشید و چون اهل حیاال امروز در سبزه بودند باز نامه پاک گشتند بکینا گاه
شماره دست در همان پهلوان زده او را از اسپ پیاده ساخته و سرش از تن جدا کرده نزد خواججه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن
چهار سال و چهار ماه بود خواججه علی مؤید چون بنایید انی در سبزه بر منده شرباری نشست در اظهار شعار از بیعتی امانیه مبالغه نموده با
انفایه و عظیم سادات عظام گویند و با سید منصور صاحب الرمان سلام الله علیه بر صبا چسبید لطف و کرم آنخواججه چشم را نهایت بود
و حیدر عایت کسری شریف بر گز بار کتاب بنکت و شراب اقدام نمیزمود بعد از نه ماه که با حکومت پرداخت لشکری بدویش غریز داده
بگرب ملک مغز الدین حسین کرت فرستاد و چون در ویس به پیشا پور رسید خواججه تقیه حیدر نمود و کتوبات نزد حیاان سپاهیان روان ساخت که
و در ویس غریز آنها گذاشته مراجعت نمایند انجا که این معنی با فوزی عظیم دانسته سبزه را پاک گشتند و در ویس باز مریدان رعیت حراقت
خواججه طایفه حقیقت ارسال داشت تا بعد از نقل رسانیدند و در سنه سی و هجین و جهالت حیات الدین بر علی بنیای بود که داخل فرمود

خود را از
زند و قی
تقل

خواجه علی نوید بود و متوجه کرده امارت آن بلده را با اسکندر شیخی قلعه فراسیاب جلای داد و در سنه ثمان و سیمن در پیش کن الدین که از جمله مریدان شیخ حسن
 جوری بود و پس مغرب بود و بغارس رفته در شاه شجاع استاده نمود و بالشکر استاده فرادان بخراسان رساند و اسکندر شیخی دست اعداوت بوی داد
 با اتفاق متوجه سمرقند گشتند و خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم خویشت بصوب بازندگان برافراشت و در پیش کن الدین که از جمله مریدان شیخ
 یافته در فتح و سیمن خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمان و سیمن امیر ولی که بعد از قتل طغایم پور خان بر بازندگان سوتی شده بود در مقام امداد خواجه
 علی آمد و در وقت یکدیگر بوی سیزده آورده و در پیش کن الدین فرار بر کانداز اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سمرقند زمام امر ایستاد و بعضی
 اقتدار در آورد و در سنه ثمان و سیمن بجهان که بر تو اعلام ظفر اعلام صاحب قران کرد و در غلام امیر متوجه کورگان بر مالکیت خراسان لشکر خود
 علی متوجه سمرقند استحال نموده در نواحی نیشابور بکسب منصور پیوست و با اصناف اطراف سمرقند گشته تمام عیال و اعیان دولت آنجا
 بفرار گشت و در غایت کز اینند ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان بدو امیر ولی که شیخ علی بنده نام داشت از امر او متوجه سمرقند
 خان بود و امیر ولی بجهت بیت خان نشو و نمایافته انار قبائل در بشیره او مشایخه می افتاد و در آن روز که طغایم پور خان بگذر سمرقند از آن جهان گذر
 بدو و نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به نیشابور شتافت و امیر شیخی جادوی قربانی که حاکم اندیاز بود و خواهر او در جباله کج کشته امیر ولی بجای
 چند روزی بپسید بسیار و عدد اندک روی بصوب جرجان آورده چون بدستان رسید از نهر راه امیر علی شیخ بنده و قریب دو بیست سوار و پیاده
 که بخدمتش میبندد و سرمدی که بوجوب تعیین جن دامغانی حاکم سمرقند بود با خود بسیار و با چند سوار شیخ گذار بر سر امیر ولی رانده و امیر ولی
 پای ثبات خسرده بر سرمداران ظفر یافت و اکثر ایشان را بشیرتیز بگذرانید و لشکران امیر ولی از اسب و سلاح و آنچه محتاج الیه بود بگذاشتند
 و از نهر راه و اعدا سرمداریه در آن دیار بگشتند یافته اتباع خاندان طغایم پور خان که در روز او با جمعی بودند در غلایست امیر ولی صبح آمدند
 و ابو بکر شاسانی که از قبل حسن دامغانی در شاسان حکومت میبود با دو هزار سوار و پیاده سرمداریه بگشت امیر ولی رفته و از مهر که کرمیته بنسب
 شتافت و پهلوان حسن نهر را بر دشمنان بوی داده نوبت دیگر ابو بکر متوجه سمرقند گشت و چون در سلطان دین فرود آمد امیر ولی با طایفه
 از ایشان عیال و کیمیلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابو بکر صف قتال بجایست و بحسب تقدیر خوبی در دل سرمداران اعدا و مردم
 امیر ولی سیکار فریاد بر آورده که مات قاشی یعنی نازیکت بگرمیت و سرمداریه روی بگریز آورده ابو بکر شاسانی خود برابر آب کرگان زد و تا
 بیرون نتوانست رفته مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و طغایم کثیر از سمرقند گشته بعبیه السیف راه خراسان پیش گرفتند
 و امیر ولی در سمرقند قوی حال شده بندر بیخ نظام و دامغان و همنان و غیره که در آن نوبت تعریف در آورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحب الامر
 امیر متوجه کورگان در آن بلده حکومت میکرد گفتار در ذکر ملوک گرت و بیان ستمه از حال اعدا و آن حکام عالی رتبه
 بروایت بعضی از مورخان نسبت آن ملوک نادر فرمان سلطان بخرن ملک شاه سلجوقی می بود و در نوید این مقال آنکه گوی سمرقند شیخی در
 ملک خراسان گفته که بیت عاقده دوده بخرقنی واسطه ملک سگند رونی و دوده بخرقنی خواهد بود ملک سگند رونی در آن زمان
 و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک سمرقند چنین گرت گوید که شهر ابو الفتح سلطان السلاطین کلمه به نال خراسان گرت بن بخر و ملک
 سمس الدین محمد که نخستین ملوک گرت است دختر زاده ملک رکن الدین بود و ملک رکن الدین بجزالدین محمد مرغنی می پیوست و خراسان سمرقند
 سلطان خلیف الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او در مجله ثانی گذشت و او بکارم خان و حاکم آداب اصفاف داشت و در ایام ملک
 سلطان خلیف الدین اکثر اوقات در دار السلطنه همراه علم ایالت می افراشت و در آن دولت مساجد و مدارس و خانقاه و باغات بنا
 نهاد و بدست دریا عطا ابواب لطف و رحمت بر روی روزگار علما و فضلا کثرت داد و از جمله اهل فضل از باب انشا مولانا مشاب این
 عبد القادر فاضلی که مؤلف تاریخ قدیم هرات است با خراسان سمرقند بود و نوی در مدح او قصیده نظم نمود که پنج بیت اول آن این است بیت
 در عهد خراسان محمد آن شاه مرغنی فرزند خسروی که زگل خانی و دار همیشه دیده عیال با روشنی خورشید با ترغیب و گردون
 با عیال او متوجه با قدر او دنی از بخت بخرن بگشتن او پدید تراست بهتسب شخصت مواضع و علم فروشی بی سبب شهر روز سخا و کرم

در ایام سلطنت او در آن زمان

اوراسته بزم عالمی و ندم پشتری و در آنوقت که خوالدین عمر بر حکومت دارالتسلطه برآهده و هم اختصاص کشید که توانی قلعه خیار را ببرد و خوش نایج
 الدین عثمان مرغی اندانی داشت و چون نایج الدین عثمان فوت شد حکومت خیار و بعضی از بلاد خوز به سپهسالار ملک رکن الدین مرغی تعلق گرفت و
 ملک رکن الدین که جدا کردی ملک شمس الدین کرت است چون آنرا اقبال در ناصیه حال آن غیره دولت مند شایده فرمود یکی بخت برز بخت
 او مقصود گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق مشرف و متمنا گشت
 و چون ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیز خان بر ولایات ایران اظهار طاعت و انقیاد نموده نسبت با همپایان آن پادشاه کسبی ستان
 عدالت پسندیده بجای آورد چنگیز خان برینج شمس الدین محمد را همراه میرد و ملک شمس الدین محمد بواسطه عدت هم دو وقت بریا سا و نوره سوز
 نزد امرا و اهل کان دولت چنگیز خان اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهر سنه شصت و اربعین و ستا به جهان جاودان شرافت و ملک
 شمس الدین محمد با جواز فوت جدید کوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان و قایح و حالات دوی نموده در زمان سلطنت منکوقاآن تبرکستان
 رفت و در یکی از معارک که قان را بجا لغان دست داد آثار شجاعت و مردانگی ظهور رسانیده موقوفین خلیفه پادشاهانه گردیده امداد
 حکمت برآه و خور و خجستان و سفر لرو قراه و سیستان بوی موقوف گشته ملک بسکن سعود مراجعت نمود و در باب عمارت و زراعت و معموری
 شهر ولایت ایتام فرمود و از اولاد ابی بکر کرت بهشت نغز در دار السلطنه برات حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکوقاآن
 تا محرم الحرام سنه شصت و شانین و سیصد که امیر تیمور کورگان آن بلده را مخرج ساخت است و او شصت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی
 بکر کرت است و آخر ایشان ملک عینا شمس الدین پیر علی ولد ملک سمرالدین حسین ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی
 بکر کرت چون ملک شمس الدین محمد در مقام و بعضی اهرام از دوی منکوقاآن خراسان بازگشت بلده هرات را مرکز دولت ساخت
 و ملک خجستان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که باوی در مقام وفاق زندگانی نمی نمودند بدست آورده بکشت و قلع بگردانید
 غایت حصانت و ستانت بود نسج فرمود و بعد از فوت بلاک خان بار دوی ابا قان شتافته در سرگرد که خان بونجی پوزم جلالت دود
 بتقیم رسانید که ابا قان در منظور نظر طاقت گردانید و تشریفات فاخره و طبل و علم غایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک
 سمرخورد و خرمیده بکومت مشغول گردید و در شهر سنه ۶۱۲ که براق خان از آب توی جو بر تو بجز خراسان و آمد ملک شمس الدین محمد طوقا که ابا قان
 شاه را در رفت و سیور فامشی و نوادش یافت اما اطوار بر اقیان و مغزش ناپسند نموده جدا روزی چند همان بجانب قلعه خیار یافت
 و چون براق از دست برد لشکر عراق و آذربایجان منزم کرد جمعی از اهل فتنه و حسد بصر ابا قان رسانیدند که اگر همراه آبادان بودی
 و ملک شمس الدین محمد براق را طاعت نمودی لشکر خجستی در آن ولایات بین قدر اقامت نغز شوی بنابراین ابا قان قصد تخریب کرد و شهر را
 پیشین حمل و خواجده شمس الدین صاحب دیوان او را این مقام گذاشتند که مناسب است اگر نخست ملک شمس الدین محمد را بکنکت آوریم بعد از آن
 فکر برآه کنیم و پادشاه بصفت نیک اندیشان شنیده جمعی از ارا و لشکریان را بجا طاقت همراه باز داشت و رایت مراجعت بصوب آذربایجان
 بر فراشت آنگاه خواجده شمس الدین محمد کتوبی بکشت شمس الدین محمد در علم آورد و آن نوشته را مصلحت باین قطع گردانید قطع خروج ملک شمس الدین
 محمد کرت تویی که بچو ملک سمرسیر به جانی مستحق که بجهت رسید بر دل بکن آن زنده غم بینی و جانی بچشم من که در و هر دو کون در نایب
 خیار موکب تو بست کل انسانی ز رای روشن باریک بین تو ای چنان منزه که چو این شوق نامه بر جوانی ز باد پای بر انگیزی آتش خورمت باب
 حرم خباری که هست بنشانی چه بر بمانا که رسد بر دل منین ضعیف اگر تو بیخ بدین خدمت زبانی چه قتها کندوی زمانه بر خیزد نمود با
 اگر غم ز بگردانی و چون این نامه بکشت شمس الدین محمد رسید در جواب بگفته نوشت که بعضی از عبادات آن این است که سالها بنام روز و اسد
 هم در یوزه محبت محض خاسته تا با لغای صاحب علم دستور امدل اگر شمس الدین زنده در ره ببینید و خان نو و کهن باز گوید غا غا با جی
 با دشمن من دوست و بیایشت با دوست نشایدم دیگر با بشت پر بهیز از آن عمل که باز بر آمنت بگرز از آن کس که با ما داشت
 عین به جی با بیتی کرد که با جی آن بگر خد من کناری کرد یا گوشه قطع و حصار می کرد می خورد و لعل تان میبوسد تا عالم شورید

و شاه
 حکومت خیار و خوز
 و تاریخ را بره و کلم
 و شت و کلمه بر گاه
 بار دوی سلطان
 سلطان بکرت خات
 بیفت

و بعضی
 رسانیده

قراری کرد و در شهر شام و بسجین و شام ابا قاسم نوبت دیگر فرستاد و دولت هرات و ولایت نندک کشش الدین فرستاد و استقامت داشته نیر
 در سال داشت و در آنجا سوگند یاد کرد که هرگز نمی بوی که از بیم در ساینده بنابران ملک از قوه خینار بیرون آید هرات شافقت و بعد از چند سال
 بسبب ستم عاقلان و ارکان دولت ابا قاسم خاطر بر طاعت پادشاه قرار داده از هرات با صحنان رفت و از آنجا بخواهت خواججه بار
 الدین محمد صاحب دیوان بازر با بجان خراسان مسطور نظرات ابا قاسم شد و پادشاه او را در تبریز نگاه داشت پس برادرش را بجا
 در بند شروان فرستاد ملک در تبریز میان خوف و جباروز کار میکند مایند تا و راه حجابان کشیده بسبب شرب شربت مسوم رحمت
 ملک یعنی کشید و بعضی از تورخان گفته اند که زهر در بند و نه عقیده کرده در تمام ملک کشش الدین محمد دادند تا بریدن حدس خراسان از جمله خراسان
 مولانا جیه الدین یعنی با ملک کشش الدین محمد حاضر بود در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود قطعه بسیار ششصد و هشتاد و شش
 قصه در صحف دوران چونک است بحال بنام صفه پیرانان محمد کورت برآمد است و کشش کورت در حال ذکر ملک رکن
 الدین بن ملک کشش الدین که مشهور است با ملک کشش الدین که مین ملک رکن الدین محمد بعد از طاعت پدر بداد یعنی در
 اردوی ابا قاسم بسجین و در آن اثنا پیشین بول پروانی بلده فخره برای اطلاع یافته شمره از آن حدی بر عرض برادر رسانید و سعی نمود که ابا قاسم
 در شهر شام و بسجین و شام ملک رکن الدین محمد مسطور شفقت و اعتقاد کرد و اینده با جمل علم بجانب دار السلطنه هرات فرستاد و فرکان
 داد که او را بطلب پدر طلب کرد و اندر بنابران بعد از آن ملک رکن الدین را ملک کشش الدین که مین خوانده و ملک کشش الدین که مین با ملک کشش
 آن بلده فخره را مسعود و فرود ساخت و در شهر شام و بسجین و شام بولایت غور شافقت و همون و اطلاع آید باید ابکو و آلان اتحادی سپردند
 ماه در قلعه بسیار ساکن گشت و رعیت را بزراعت و عمارت ترغیب کرد و در سنه ۸۱۱ هجری قمری با کشیده آن ملک را مگر گوید و اینده و سالها
 خانما بداد ملک خویش باز کردید و چون ابا قاسم وفات یافت ملک کشش الدین بنابران قصار روزگار کشیدند و الدین زنده هرات حکومت بلند است
 بقلعه بسیار شافقت و در زمان از خون خان بنده نویدان یکی از مجتربان ماکشته پناه ملک کشش الدین بود و ملک او را گرفته نژاد خون خان بود
 ساخت و اگر چه پادشاه این خدمت موافق مزاج افتاده جهت ملک خلعت و جمل علم فرستاد اما موافق مزاج امرانیت داده زبان فرمود است
 کشادند و چون این حدیث سمیع ملک کشش الدین رسید بر خاطر فرار داد که مدت العز از قلعه بسیار پادان نیاید و همچنان روزگار میگذراند
 تا در شهر شام و بسجین و شام جهان جاودان کردید از جمله خلاصا مولانا حکیم الدین نوزمی با ملک کشش الدین محمد که مین حاضر بود در تاریخ وفات
 این قطعه نظم نمود قطعه زود پیشین از صفه و دو سال هجرت رینه بنفصد پنج شمس دین کورت نمود آفاق شد بفرودس از این سرای
 ذکر ملک محمد الدین بن ملک کشش الدین که مین از دهان او انجسی و عنفوان جوانی ملک محمد الدین محمد بنبرو کاروانی
 بود و شجاعت و چهلوانی معروف و در انشاء و ابداع نظم و نثر انانبار ملوک سمیت امتیاز داشت و پدر همواره او را بمشول عطوفت و دین
 و جهت بر پیشین میگاشت اما در آن اوقات که ملک کشش الدین در قلعه بسیار پادان در دامن از واکشیده بود ملک محمد الدین بر ترک ادبی
 حبارت نمود و پدر از پسر زنده خاطر کشیده او را حبس فرمود و ملک با طایفه از خواص مدت هفت سال در حبس مانده در شهر شام و بسجین
 و شام فرصت یافت و بند خود را در بیم شکسته بقلعه بالا رفت و محسن شد و بر چند ملک کشش الدین قاصدان و استقامت نامها فرستاد اما
 بسیار با طلبید بر قول پراعتاد کرد و او را بر و زده که در آن زمان بمین دولت خازان راقم خاق حاکم ایران بود و ایچیان پیش ملک کشش الدین
 در سال داشته زبان شجاعت یکشده آید بکشاد و نوشت که او را به بجانب بیاید فرستاد و ملک کشش الدین در جواب بسیار فرود و بر بقلعه
 که از ناصیه حال فرزند خزان چنان لغزش نیاید که او را نه قابلیت طاعت انجمن است و نه صلاحیت محض انجمن بسیار امید آنکه از سر بکشاد
 و سکنند و او را هم بر خیال بگذارند و او را بر نوز و زکرت دیگر قاصدی در سال داشته درین باب چندان بسیار گفته نمود که ملک کشش الدین ملک
 محمد الدین را بعد و ایچیان از جانب خود امین کرد و اینده تا در قلعه پادان آید به توجه خدمت امیر نوز و زکرت دید و چون صحبت آن امیر دوست
 رسید بانواع اغوا و مخز زکرت امیر نوز و زکرت را زاده خود را با وی در سلک از و اج کشید کیفیت کمال قابلیت بر عرض خازان رسانید

اعمال و علم و شوق و محبت بصوب دارالتسلطه برده روان گردانید و ملک فخرالدین عظیمی بر چو تاملین بده فاعزده در آمد و با تاملت سپاسی و محبت پرور داشت
 و در عدل و انصاف که شیده ملکته محمود آبادان ساخت اما چنانچه در جزو اول این مجلد مذکور شد در گذشته که امیر خود وزیر خاندان کریم شایه سپاه بود و خود
 رعیت امیر خود زور را بود انکاشه بقتضای نوبان سپه و تامل آورد و لشکر کشیدن دانستند بهادر در زمان اولجا تو سلطان بدارالتسلطه بر آه و گشته شدن
 در طعمه اختیار آیدین بیشترند جمال آیدین محمد سامه در زمان ملک فخرالدین روی نموده بعد از ایام در شهر نیشابور ملک فخرالدین در حصار اشکری عالم اخوت بود
 اختیار آیدین و خانهای که در دوران دارالتسلطه بر آه بیدار ملک و محبت انچه بنا با ملک فخرالدین است و بر بی شاعر باومی معاصر بود و کت نامه ایام
 او نظم نمود ملک فخرالدین بنبر کاروانی موصوف و نجاست و بهادری معروف بود و در طریق نیرم و درم آمد تم و حاج نمود بیت دست رسم طبیعت
 کوشش او نام حاجت بر پیشش و در ایام ایالت خود حکم فرمود که هر زنی که روز از خانه بیرون آید باید در آسیا کشند و سر بر بند کرد و بازار با او زند و در
 معاصران با فرمود که بر آشنده و شراب خوردان بیدار جزا شرح در بجز کشید بخت و ناله کشیدن بخلیت نمایند در نشاء و اختراع نظم و شعر از آباء ملک
 سمت آینه داشت و بجز در ورق الحمال کاتبی شغال نموده و در وصف آن ابیات بر صخره روزگار یادگار گذاشته این رباعی از آن جمله است رباعی بیک
 که من از بنبر عربانک شوم شایسته بختک افلاک شوم با بنبر خندان بنی خودم بر بنی زان پیش که بچو سبزه در خاک شوم کشتار در بیان حصول
 دانستند بهادر بدارالتسلطه بر آه و ذکر بعضی از حوادث آن بلده جنبت صحفات چنانچه در ضمن قایح ایام دولت خاندان خان سمن در کتبت
 در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت کوردیان از ممالک عراق و آذربایجان بخراسان کریمتیه پناه بملکت فخرالدین محمد کت بر و نداد اولجا تو سلطان
 بنا بر فرمان برادر حبه طلب انطایفه لشکر بر آه کشید میان او ملک حمایت دست داد و بلاخره بر مبلغ صد هزار یکی صدح اتفاق افتاد و چون
 خاندان خاندان از جهان کدنان عالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدا بنده بجای برادر برت خانیست صمود و ملک فخرالدین پاری در زمان
 بهتفا کشیده با در وقت و بطور هم تنبیت بنبر و اخت بنا بر آن اولجا تو سلطان دانستند بهادر با او هزار سواد بر جوش پوش نیره که در کتبت
 روان ساخت که ملک فخرالدین و کوردیان از بلطف یا صفت بدرگاه عالیشان رساند و چون دانستند بهادر بدارالتسلطه بر آه و در حتم او ملک فخرالدین
 بصلح و صلح یافت حکام قره و او طی و طعه گاه و سحر و سایر ولایات نزدیکه طلبیده نظر بر شرافت و مولانا و جیه آیدین یعنی که منصب بلده بر آه تعلق
 داشت قبول از رسیدن بر آه فخرالدین چنانچه پیشتر بود و در آن بلده بر سبیل اختیار یا صلح دانستند بهادر پویسته در این ایام از قایت دیانت
 بر عرض ساینده بر آه تا آنگاه میتوان گرفت شروه بلکه شواج ریحان صبوط ساند که یکس قلم بهر تواد بر و تعلیم تمنی دانستند بهادر سواران بسیار بر طرف حمایت
 و چون در شهر حصول گناه نام شده بود و نوز سید علی عظیم روی نمود بعد از آنکه در و دوازده روز از خاندان بر تخت بر آه تخت بوساطت شیخ قطب الدین حنی میان بنشیند
 و ملک فخرالدین بساطت صلیقه بخت بر آه که ملک فخرالدین بطلبه بجز که از امان که بیکر کشیدند و در آن سال و دانشای امهرتی بکشتند ساند و آری
 دانستند بهادر لاغری باوی بر آه ای طغای بلده فاعزده بر آه در آمد و چون ملک بعبار رسد لاغری با فرستد بر بنویسند محمد و جوان در میان آورده چنان
 نوشته و بظلال ایمان نگید یافت آنگاه با معادوی چند بهر در آمد و ملک فخرالدین شایسته اختیار آیدین محمد سامه که از نوکران قدیم او بود و بصفحت بجا
 و شورا انصاف آسپرد و در مخالفت بختار و کاداشتن عنان اختیار و صیبهها فرمود بیشتر عاقبت خویش بوی داده گفت کبر سناسکنان طعه و شهر از فرمان تو گردان
 سکی این تیغ بنبر جمال آیدین محمد زین صفت بوسیده گفت بعد از معذور لوازم جان سپاری تقدیم خواهم ساینده ملک بجز جوش تیغ و کمان بر سپاسیان
 طعه بخش کرده با دوست و نجای باور نماید و امیر زده لاغری که دهس همراه داشت روی با بن کوه آورد و چون شمشیر بکشت طعه در آمد و در ویک لاغری با
 قرین نظام و اکرام باز گردانید بنشیند با و چنان فرمود که با صده خویش و کار دیم باید که تمنا بنبر بختی جان بجا بر جانزاده و چون لاغری بیدر پویست و شمشیر باز بر
 فرمود تا ناخن در در سینه کوی بی اثر و کوفته زینت را در بیکر فرختند و بنبر فرمود که سواد شده روی بهر آه و بعد از وصول از لشکر خاکریز و صفت
 بختی با تیغ بر آه و در آه با و چنانچه پیش سپرد و فرمود بیکر نزد محمد سامه فرستاد و بجام داد که بکتابت نامی و از فرمود بجا و بجز در محمد سامه در برابر گما
 خوشتر از نیر بر بان مانده و امیر دانستند صحت کرد که بمحاصره طعه بر داند اما تعلیم مولانا و جیه آیدین یعنی شیخ الاسلام خوا بود طلبت پیشش را
 با طوطک جانزده فخرالدین با بان کوه روان ساخت تا نازبان او بکوش ملک رساند که چنان امیدوارم که فرزند لاغری با بر روی با چون فرستد با حصر

طغای

وارد که طاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلکه بر یوان اعلیٰ باز گذاشت و از آن حی اندیشیم که پادشاه پسر سید که طاعت قلعه اختیار
 الدین تسلیم کردیانی و این سخن بلاغی جواب نوانه گفت اکنون صلاح چنان چنانید که طاعت رفته محمد سام نبوسید که در قلعه بقتله راه و در حصار
 مقام را نظاره کرده پرون ایم و سپاد شاه عرضه داشت گتم که طاعت شهر و قلعه را بخندام در گاه عالم سپاه سپرد و چون پنجمی بدای انور سلطان
 کرد و بشیر رنج جهان کشتای نفاذ یافته بار و یک حکومت این مملکت معلق بکانت و بکانت و جناب شیخ الاسلامی و طوکت بلا این مملکت
 طاعت خردین رسانیده انجناب بیایست رنجیده گفت من میدانم که این خول بدگیش هجده خویش و فاختا خواهد کرد و خواجده قطب الدین حقیقی زبان
 کشاده و طوکت بلا مینامده نموده و بلاخره طاعت خردین رفته به محمد سام نوشت مضمون اگر پدرم امیر دانشمند با شاه حصار خواهد آمد
 باید که در شرفنا و خاطرش سی غالی و این نوشته را خواجده قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت بموجب فرموده ولی نعمت
 خواهم نمود و بعضی از نور خان گفته اند که طاعت خردین بنانی رفته دیگر محمد سام فرستاده او را بر عایت خرم و محافظت حصار امر کرده بود
 چون خبر طاعت محمد سام با میر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده و در خیمه با ولاد خویش غنای و بلاغی گفت که در حصار بر قصد من باشد و کبر
 که کان خود از قوی طلب دارم محمد سام و اتباع او را بگیرد آنگاه بنده وی بچشم طلبیده گفت ر علی بکیش و بدین که صلاح ما در رفتن قلعه است
 یانی بنده وی مل کشیده بعرض رسانیده که اولی آنست که امیر قلعه شریف بنزد نیرا که اسگالی که معلق بدو است ابد پویداست بوی خون می آید و
 سبب در نشیندن این سخن اندیشیده مندگشت و بلاخره بنابر احواد مولانا و جیه الدین توجه حصار اختیار الدین شده نخست سپر خود بلاغی بایست
 کس بدیجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیر ناره را استتعالی نموده در حصار طاعت خردین فرود آورد و بعلیه غایت آراشکی بقیب داد
 کاسه داشت و همچنین بیکت و دو روز در حصار و دانشمند بهادر قلعه در می آمدند تا حد و ایشان بهشتا و رسید آنگاه جناب امارت پنا
 با صده هشتاد کس که چیه دندیر جاره پوشیده بودند پای در حصار نهاد محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورد امیر دانشمند
 گفت که امی نازیکت بوالفضل تو بگذازم طاعت از طاعت من نفاذ نمودی و با این چند دوستای مجبول درین قلعه فریدی و خود را در
 سلکت ساز جان اولجا تو سلطان مخرط کرد ایندی اگر خواهی بفرایم تا بهین بخت سرت از تن بیندازند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند
 محمد سام گفت بر بنیر انور حضرت امیر مخفی نخواهی بود که در نیکار شایسته آنست که با او از لواهی محمد م خود قیام نماید و پیمان نسکنند و در نیکار
 عانت نشود و سبب تاخیر و احترام شرف پای بون آنست که طاعت بنده را سو کند داده بود که بی اجازت او از حصار پرون نیایم و بگذار
 هیچ افریده نروم و در قلعه بگنجد و دانشمند او را پیش طلبیده و در عیش کشیده گفت تو را بفرزند می قبول کردم و جرات و جسارت ترا
 بصفت و خاص مقابل کرد ایندم و همچنان سوار تا صحن حصار برانند چون فرود آمدند پای محمد بان بناد تلج الدین که یکی از سردگان خود بود پیش آمده
 او را بوسید دانشمند گفت پیش رود ما را دلیل ما بشن تا بارگاه طاعت خردین بریم بید که گفت راه نزدیک است و تاریک نیست امیر دانشمند
 بخت بید و دانشند و با بجا بگذر بیکت است که میانش گرفته بدست دیگر کسی بر سرش زد و او بگریه که در سلکت حواله خردین انتظام داشت
 انجناب بالا در رسید پیشیری بر کردن دانشمند و چنانچه در صحن قلعه افتاد اتباع امیر دانشمند چون حال بران سوال دیدند باندیس حسیه
 خوانند که از حصار پرون رود تا ابواب قلعه و طرق نجات مسدود باشند و تیغ بانی خوربان آغاز سر فسانی کرده آمدند از انخواستند
 که صحن حصار از خون در تیغ آمد و جمال الدین محمد سام نوکران و چندان غنیمت گرفتند که شمشیر آن بجز آنه جناب ایشان نگذشته بود و آشوب
 نام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با ستوران خود از قلعه پرون تا خستند شمشیر انتقام آخته از چاشت تا نا پیشین بقتل و عارت خیل معلق
 پر داشتند بعد از ان حصار خون بریزد نیام کرده روی با سحرک مریج و باره و فضیل و دانه آورده اند و از حکام ولایات خراسان و دیگر
 اولجا تو سلطان بر کس از تیغ پرویان نجات یافت قدم در او می کرد و بناده همان بجان بویست خویش اصناف داد و یکی از افاضل
 تاریخ انوار کوبه قطعه بسال بقتله شش در صخر بشیر راه بکلم لم زنی کرد کار بی مانند ز دست بردقتا از کف محمد سام کشیده
 شهادت امیر دانشمند و چون خبر این واقعه به طاعت خردین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده زبان لامت و سر زدن

بکشاد و منشا بیخ و سرور شده گنوی محمد سام نوشت مصنون باینست که این جبارت از تو صادر نکستی اما حال آنکه آنچه معذور بود بوقوع اینجانب
باید که در محافظت شهر و قلعه از خود بقتضای امری نشوی و ظهور این فتنه را بمن جوارگنی و از مبارزان مان کوه صد کس مسلح و کتل هرات فرستاده ای
بسطاعت و فرمان برداری محمد سام وصیت کرد و چون این خبر بر عرض اهل بیت سلطان رسیدش غضب پادشاه بانه شعال یافته حکم فرمود که بوجای
ولد دانشمند لشکری افزون از چون و چند هرات رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و ز نام ایالت خراسان را بقتضای اختیار امیر سیاه اول
و دو بوجای بجانب خراسان شناخته چون بطوس رسید برادرش عوفان با بقیة سپاه دانشمند بهادر بجوی هیست و بوجای طبعی بان کوه
در سال داشته ملک خزانة بن پیغام کرد که اگر پدر برادر و اقربا و اعیان لشکر ما را بفرموده تو کشته اند اعلام نمایی و الا نامه مردم هرات
نویس که خاتون ایشان این سپارند ملک خزانة بن سوکندان بر زبان آورد که من محمد سام هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند از کرده ام
و مردم هرات قاندرینم که اطاعت فرمان من کرد محمد سام را با میرزا نه تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد و جوار مسلح و متقا و محمد سام اندو اکثر لشکر
درین قضیه باو شکر کنید و سیم چون اینجواب بوجای رسید در ششم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غره شبان سینه است و سبانه باسی نه بر
کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان بجا هرات شناخته در پنج خاک بر سر که حال آنکه شترها یافته نصف کشیده بایستادند و از شهر هرات
و بعضی مرد مانند شیران شفته بیرون ناخته دو فریق در هم افتادند و در احوال جدال دادند تا سه روز پس اهل این شهر شغال بسیار
و بسیاری از مردم کشته میشدند بنابراین از در شهر بر جاسته در بل بالان نشست و داخل و خارج آن بلده فاعره را چنان مضبوط ساخت که هیچ
کس کسین با بیشتر نمیتوانست برود در خلال این احوال ملک خزانة بن مرعی شده در گذشت و این خبر بوجای رسید سرور گشت و بار دیگر نظر
شهر خراسانیده آغاز محاصره و محاربه نمود در آن ایام بهلوان یار احمد که بمن تربیت ملک خزانة بن از مرته گشتی کبری بدو جابانده می ترسید
نموده بود در قرب دوست نوکر داشت با محمود و هناد و نیکی نیز کر متفق گشته اند بشید که خبر فزود کشیده روز محمد سام را بشام اهل ساند
و قبل از آنکه این اندیشه از خیز قوت بعضی سید نکبت پی بر گزاردان اتفاق پیمان گشته کیفیت حال با محمد سام در میان نهاد و محمد سام با احمد
و محمود هناد اگر فتنه چهار سو فرستاد تا کردن زنند و قرب دوست کس از نوکران محتولان خود را از بار و آنگندم بوجای بویستند انقض
چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر خط و غلای عظیم روی نموده قرب صد هزار کس انفقند ان مان جان دادند و در شوارع افتادند
و افغان و شیون مردوزن بلند شده بغیر صغیر و کبیر باوج این رسید و در روز جمعه طایفه از کرسکان در مسجد جامع تحت مقران بر آنکه گفته کلا
محمد سام از جبار شده بیدار استقام برترس و بر عجزه و رعایا ترسم فرموده در وانه کبشامی لاجرم محمد سام طالب صلح گشته بند از پای ملک طلب
الدین نوکی که در وقت قتل دانشمند بجا در آورد لشکر کرده بود برداشته نزد بوجای فرستاد تا بتهتید بساط عهد و پیمان اقدام نماید ملک
طلب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون جز یافته بود که غنچه بیامیر سیاه اول بجد و خراسان و هرات میرسد
و بخوانست که پیش از وصول او فتح میسر کرد و بصلح راضی شده در آن باب عهد نامه نوشته بجمار فرستاد لاجرم محمد سام با دوست کس از خواص
نقطه رفته شهر باز گذاشت و در روز یکشنبه ۲۱ ذی الحجه سنه ۸۰۲ هجری لشکر بوجای هرات در آمده دست تخریب بروج و باره بر آوردند و خلافت
از شهر برودن کرده گفتند که در کار و بار اقامت نماید و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در اخوس کشید گفت
از سر انتقام تو دور گذشتم و بساط جرایم ترا بدست خود و اعراض در نوشتم باید که در حصار کبشامی تا جمعی نوکران من با بخاروند و محمد سام سر قبول
بجانبانیده بوجای در اعلی فاعره پو شانید و حضرت انصراف اندانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل باده کس تن
سر بیگان سستان بخدمت بوجای شناخته و بطریق محمد سام بازگشت و روز سیم تاج الدین بلند بسیار کاهس خوانمید و آنقرین اخوان و احترام
باز کرد و بجزین قیاس سیزده روز سوککان بجان بجان پیش بوجای میفرستند و اسب و حاجت گرفته باز میگذرند مقارن اینحال امیر سیاه اول که
بکلمه اهل بیت سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سو و هرات زوال احوال نمود و اهل نزه محمد سام فرستاد که بی وضعه در اینجا
توجه نمایی تا تربیت یافته از شهر بوجای امان بانی و محمد سام بر و اعتماد نموده با هیچ مکان حصار پیش آورفت و امیر سیاه اول قاضی انجاعت را

بوجای

گرفته بوجای سپرده گفت حکم اهلجامی سلطان چنان است که خونیان پر خود را کشته از جنگگاه هراته پرون روی و بوجای تاج الدین بلذرو پهلوان
 نعمان را با بیست نفر از نیاندان خود در سر ملالان کردند و در آنجا که تمام را با بندی کران بکباب روی او بجا تو سلطان روان ساخت و بطن
 مرغاب کوچ فرمود و امیر سیاهول انجیر شونده جمع فرستاد تا آنکه تمام را گرفته بازگردانیدند و او را معینه نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب
 بازگشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را بقتل آورد و امیر سیاهول هراته در آمد مردم را برزاعت و عمارت رغیب فرمود و انجیر
 هراته را بیکه او بجا تو سلطان حیات الدین محمد را بملکومت آن بلده معین نمود **ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود و بسبب**
مولانا صدر الدین که ربیع کفعل معین بود و در قصیده خویش با هر خطابت مستوفی میفرمود بواسطه خودت طبع و حدت زمین در سلک ندامت خودم
ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود بنابر ایشاد ملک کرت نامه بر وزن شاه نامه در سلک ملک خود بسکات نظم در آورده و در آن
مدت که با نشان این کتاب مشغولی میکرد ملک بسنت با او ابواب انعام و احسان مفتوح میداشت و هر ماه هزار درم نه نقد از خزانه باو میداد
تا ربیع بجایت حیاتش بود انصولی و معریه بود و هر چه بدستش می افتاد بشرب و شاد میبرد و در اوقات ملک شد که چندی در سلک
و حال آنکه ملک فخر الدین ورق الحیان میخورد و همواره ربیعی با ده صاف میل میکرد و بنابر بیانیست شرب اغزال ملک از صحبت ربیعی شکرگشته
خداش بر خدمت بهستان رفت و طازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین بیستانی پیش گرفت و در آن اثنا روزی دید پیش شاه علی زبان نصیب
ملک فخر الدین بکشاد و باین جهت شاه علی از وی بجنیده دوست و بنابر بومی داده گفت این ولایت پرور بود که حریف صحبت با تو
بود بعضی نواب شاه علی با وی گفتند که از کمال خود مندی ملک عجب نیاید که چنین شاعری را که در عراق و خراسان غیر ندارد بی سببی از درگاه
میراند شاه علی جواب داد که بر چند ربیعی خوشی بلطف طبع موصوفت آقا بوفاست و حق ناشناس چه بصدار ده سال که مشمول انعام و اکرام
ملک فخر الدین بوده بدینجا آمده همیشه نیاید هیچ شکست نیست که بر کار از نایز بر بجز بجا می دیگر رفته زبان جنایت خواهد کشاد بکیت هر که
حسب دگری پیش تو آورد و سمرقند بقیقین عیب تو پیش دگری خواهد برد انقصه ربیعی از هستان به پیشاپور رفت و از اینجا عزیمت کرد
که ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی براق رسد در مجلس ارکان دولت او بجا تو سلطان او را معینت نماید
بنابر آن کتوبی بر ربیعی نوشته اند از استیاق نمود و وعده های چهل فرمود و ربیعی از نظر آن نامه مسرور گشت تا بجهت رعایت خرم خرم خرم نمود
که هراته رود و در حقیقت صدقه بقطعه که بیت اولی و آخرش اینست نزد ملک فرستاد و گفته سلامی که بر قصر دراک او نیکنند مکرر کند کمان
بان شهریار جهان که غلو چه صد سبزه است و چه صد اردوان در پیغام داد که اگر جواب عرضه داشت بجزید ملک وصول یابد هراته
میشاید و آقا چون نوشته ربیعی بکبت فخر الدین در شبی الحال سحری چند در علم آورده یعنی از آنکه قصد جان او کنند و بگری زانیر فخر نامه بجا
مطالع نوازش نامه سطره مطنین خاطر هراته رفت و ملک او را پرسش کرد که در سلک ندامت انتظام داد و آقا طالب بهانه میبود که
حیاتش از ضرر مریدان و بجزان حماه رساند در آن شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شرب نموده چون مست گشت زبان بدعوی چندی
کشاده و هر یک از جرعیان او نیز آواز خود ستائی کردند بکیت یکی گفت من پیش شیره انگرم بکیت هلاکوه از زمین برکنم و دیگر گفت چون
من خردش آورم زمین و زمان را بچوش آورم یکی گفت خود شیره را میمنت سزایمان بیری پای منست و دیگر گفت که درستم ز ابلی که بیند
ز کند آردان پردلی و خطیب بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روز کاری ولای میبندم و قطع تا مطیع فرمان
گردانم حاضران با ربیعی صحبت کرده او هر یک از ایشان را فاجعی بناد سشو را عظم و سام دیوبند و پهلوان شست زن و معین تیغ کش
از جمل آنها نیست که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز دیگر یکی از شاگردان ربیعی زوی بجنیده بود و نزد ملک فخر الدین رفته گفت
واقعه ای چنینی که گفت ملک متغیر گشته تاج الدین بلذرو نعمان را بکفر من فضولان نامور گردانید و ربیعی با پنهان فخر از میدان که ظاهر شده چون
ملک فخر الدین بر رسیدن ربیعی ایشان پرداخت همه آنکا نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال انجیرال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم
فرمود که بعضی از خوم را پوست کنند و فرجی را گوشه پنی بریند و ربیعی را بریند از آن بر دو گوس گردانیدند و در آن حین قصیده در مدح ملک

بیگان

بیت

ملک گفت که مذیل این ده بیت بود کس تو بجان گیر که این یوم بیوم الروح است آفرینند میان من و تو صوم حکم در پناه تو کریم تو بودی
 روزی که گوشه دانست از زنده بگرم حکم و ملک آن ابیات را مطالعه نمود که هیچ جز آن داد و ایضا چند بیت شومی در وصف ملک و نهایت عجز
 خویش بنظم آورده ارسال داشت و بر آن نیز فایده مترتب گشت و مدت حیات برخی در آن مجلس پایان رسید و هیچ افزیده بر کیفیت آن مطلق
 ذکر ملک عیاش الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کبیرین در آن اوان که دانشمند بهادری بود ولایت خراسان در آن ده بود
 و در سلطنته برآه بود و ملک عیاش الدین محمد بن آرزواری که از برادر در خطره داشت بار دوی او بلحاظ سلطان شافعی و منظور نظر نهایت شده
 و وقتیکه قتل محمد سام و سایر قتلک دانشمند بهادری بر عرض او بلحاظ سلطان رسید موجب فرزان و اجاب الاذقان ایالت هرات و اسفزار و قزاق و خور
 و عربستان بملک عیاش الدین تعلق گرفت و ملک باطل و علم و جنل و چشم در شهر شریح و بیجا به بار سلطنته برآه شافعیه پرتو انوار سلطنت
 بروجنات احوال عایا یافت و ایالت ملک بر خوار خراسان کران آمد و موضوعه دانشی پایه سریر عالی فرستادند و او را بحالعت عیاش
 ستم دانشمند نیابری او بلحاظ سلطان ملک عیاش الدین طلب فرمود و او بار دوی در وقت چند سال حضرت مراجعت نیافت و در سنه خمس
 عشر و بیجا در محض گشته هرات معاودت نمود و در روح شریعت خویش که گشیده به سیر بیجا جزایم فرمود و در سنه شصت و شصت و بیجا به طعنند
 فتح کرد و بعد از آن اوقات حصار تو ملک را نیز تحت تصرف در آورده در سنه صدی و عشرین با بدست مرد جلالت آیین بگوشه شریفه و عقیده زادگاه
 شریفه و کریمارفته بگذارد و حج اسلام و طواف روضه مکرّمه خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام غایز و سرافراز گشت و در ضمن عاقبت بتصرف
 مراجعت فرمود و در سنه سب و عشرین و بیجا به چنانچه در ذکر سلطان ابو سعید بهادری در خان بنی ذکر یافت امیر جوپان پناه بملک عیاش الدین
 برده از دست جوپانی ملک گشته کرد و در سنه شان و عشرین ملک عیاش الدین بهار است سلطان ابو سعید شافعی بنا بر کمال اختیار بیجا
 قانون بنیست امیر جوپان نوایان چندان التفاتی نیافت و بهار سلطنته هرات با گشت در سنه شش و عشرین و بیجا به بعض شده در گذشت و ملک
 عیاش الدین محمد در ایام دولت خود مسجد جامع هرات را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و روی جوپانی آورده بود و بتجدید عمارت فرمود
 بنا بر آن در آن بقیعه بمسجد که بهلوی سلطان عیاش الدین محمد سام مد فون شد و ایضا در سنه عیاشیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرده و محرابت
 آن پادشاه وافر گزین است از جمله شاخ عظام و خصلت گرام قدوه السادات و القبا امیر حسینی در سنه معا صر ملک عیاش الدین بود نام آن
 جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از کریم بود و در علوم ظاهری و باطنی تبحر داشت و فحمت مطورا است که سبب توبه امیر
 حسینی شد که روزی بشکار بیرون رفت و با بهوشی رسید و خواست که تیری بر روی زنده بکوشد در آمد که گفت حسینی تیر بر ما میرنی خدا بیغالی بود
 برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهت شکار بنا بر آن شش طلب در نهاد امیر حسینی شکر زد و تخر شده با جماعتی از جو العیتان بولتان رفت
 شیخ کن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین زکریا نطایفه را عیاش گفت کرد و همان شب رسول عرب را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که گفت فرزند
 مرا از میان پنجامت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزندان رسول کیست اشارت با حسینی کرد و شیخ
 رکن الدین آنجناب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا به درجات عالی رسید پس یکایب هرات روان گردانید چون امیر حسینی در آن بلده
 حاضر بارش مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از بیرون مرید و معتقدش شدند و آنجناب را محضات منظم و منشور فرمود است که از امور
 و نذر المسافرن از جمله منظومات اوست و زینبته الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم از جمله منشورات او و امیر حسینی در شانزدهم سال
 و بیخده در گذشت و در صبح هرات در بیرون کنبه عیاش الدین حادیر بن عبید الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم دفون گشت ذکر ملک شمس
 الدین محمد بن ملک عیاش الدین محمد ملک شمس الدین بهادر فوت پدر با اتفاق اشرف واعیان هرات رسید ایالت نشست
 و از غریب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ غلده ملک بوده مولانا جمال الدین بن حسام بهد وانی در آن باب این قصه نظم نمود شعر اصابت
 شمس الدین کوت زمانتا و اجری فی بحر المرات غلکه و من عجب تاریخ مبدار ملک بو افق قول الناس غلده ملک و ملک شمس الدین برآه
 شراب شریف تمام داشت چنانچه در فقه ده ماه که زمان حکومتش بود همیشه بار بود و فاشش در شهر سنه شصتین و بیجا به روی نمود

بهادری

ذکر ملک حافظ بن ملک عیاش الدین ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خط خوب نوشت بعد از فوت پادشاهش ملک
 سمش الدین والی هرات کرد و در زمان ایلایت او چون این بر ملک سپهسالار یافته بی استوار ملک صفات از فضل میدادند و در شهر سنه ۷۲۷ در کت
 حصار بود فضل ساینده ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک عیاش الدین ملک حسین خلاصه دو دو مالک هرات بود
 و نقاد و سلاطین فرزند صفات بصفت بصفت و در عتبت نوزدی موصوف و پوزر جلالت و سر فرزند موصوف بقویت ارکان شصت
 خرابیست راغب و بایل و یکی چشم منصور بر تربیت مشایخ و افاضل عتبت چو علامه دین پروری بر فراخت را احسان دل خلق را شایسته ساخت
 بعد ازش بود می ز شایان کسی رعیت نوزدی نمودی بسی و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ با تعلق اشرف و اعیان خود و هرات و حافظ
 ملک موردت گشت و با وجود مصروفی پیر و بخت جوان مزاج حوزیه را که از جاوده شصت شصت اطاعت اطراف و قندهار و شمال اعتدال باز آورد و در شهر
 سنه ۷۳۲ که سلطان ابوسعید بهادر خان به عالم جاویدان انتقال نمود و اختلال احوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان اقبال
 عدل و احسان ملک معز الدین حسین بهی بلبله فخره هرات آوردند و ملک بعد از دخل عتبت خویش جای داد و ابواب انعام و احسان
 اکرام بر روی بکنان بکشاد و بعد از آنکه امر خراسان طغیان میور خان را بر سر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سر انجام امور و حجاب
 هرات و صفات و دخل نداد و خطبه بنام فرزند فرجام خویش خواند تا نسبت بخان در مقام اتحاد آمده دخترش سلطان خانم را به کمال
 و ماورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سرداران مرقوم ملک بیان گشت در سنه ۷۳۲ با امیر سعید مقابل روی نمود و در آن حرب فخر و شرف
 ملک را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام قرغن بر لاس با بپا به بغیاس از ماوراء النهر لشکر هرات کشید چهل روز هرات را محاصره کرده
 بمصالحه باز گردید و در سنه ۷۳۷ تسخیر و تسبیح میان ملک معز الدین حسین و سلطنت بکیت و محمد خواجه پروری محاربه دست داد و در آن جنگ
 سلطنت گشته گشته نوای دولت ملک معز الدین حسین روی با تعلق نهاد و ملک در سنه ۷۳۷ اعدای و سببها به عالم یعنی انتقال نمودند
 سی و نه سال بود خانقاه جدیدی که مشتمل بر جامع دار السلطنه هرات واقع است و در سنه ۷۳۷ فرزند ابا دو خانقاه سلطان و خانقاه بن خلیفان
 از جلالت ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه حیرت در ولایت عام و صند کابری که داخل ولایت با خراسان و دیگر ولایات خراسان
 بقاع خیر بنا نمود و مسجد جامع هرات را نیز مرتت و عمارت فرمود ذکر لشکر کشیدن امیر قرغن بجانب دار السلطنه هرات
 و بیان کیفیت مصالحه او ملک حسین بعد از وقوع محاربات مستحکمان و طایع و اجبار و تحریک حوادث و آثار آورده اند
 که ملک حسین کرت بعد از غفرانین بر جماعت سردار عجب و پندار بکاخ دماغ راه داد و ترغیب خیر سلطنت و مجلس تونیت جبارت نمود و چند
 کت لشکر تاخت کرده و اند خود و شیرخان فرستاد و امر از لالت و ایردی که در آن ولایات اقامت داشتند از جرات غور بیان بکابن سید
 علم منصف بجانب باغبین را فرستاد و ملک حسین با سپاه رزم خواه جبهه وضع انجاعت در حرکت آمده بعد از وصول بمقبول مخالفان
 چندان از ایشان بقتل آورد که از نوزد مستیلان و دمنار در برابر یکدیگر در کوچه خلیفان بلبله گردانید و چون در آن لشکر داری لوس خلیفان و ایام
 بلا و ماوراء النهر با امیر قرغن قرار گرفته بود و زمین دولت حسن معدلتش حمام خاص عام اند و بیست انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ نظام عام که
 خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین بجمیل بود و با ملک حسین حرق خویشی میسر داشتند و هفت لواته مجلس موافق از خلیفان بودند
 امیر قرغن رفت از ملک شکایت کردند و امر از لالت و ایردی میزورین باب بمالغ نموده بر زبان آورده بعبت کرمش جنگیر خان بر شاه
 که کس کوهر شاه نار و سیاه چنان خزه شده خوری بد که که بفر خود نیار کسی در نظر امیر قرغن فرمود که تا نیکت راه عد آن باشد که خیال
 استقلال نماید انشاء الله تعالی بقیب تیغ آبدارش با طغیان او را فرود شام و نذر صر حمله مبارز آن نصر اقبال او را با خاک یکسان کرد و آن
 سی هزار مرد در لیر خور که از جمع ساخته با تعلق او لجا تو پروری و امیر سیاه اول بلده زرد امیر سلطنت و شایان بدیشان در سنه ۷۳۷ و سببها
 لوشقان نیل بصوب خراسان روانه شد و ملک حسین بعد از تحقیق بخرابا امرا و ارکان دولت طریق مشورت سلوک داشته فرمانده او که باز
 قریه جوی مرغ مالک کدستان و بواری هینا دار گشته به و حمار چشتری هرات مسدود کرد ایند لالت حرب و ادوات طعن و ضرب

ملک
 لقب ملک حسین
 معز الدین حسین
 نامشهرت ملک معز
 الدین حسین یافته

در خواجه

از جلالتها

در خلیفان

ان شهر بدینجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده و هزاره جنگ و کانداز گشته است و ندانند از آنجا سب امیر قرقن با مردان صف شکن
انده دره باستان و نامه بانکت که در استان نزل فرمود و در روز دیگر همچنان بیان علی و طایفه از سرداران سوار شده در و اسن کانه گاه
بر بالای شیشه بلند برآمد و مسکرت حسین را بنظر احتیاط در آورده گفت که این تازیکت شویو مقابله و مقلد میندازد زیرا که این موضع که جبهه کانه گاه
گردان و وحیبت موجب فرار خواهد گشت اقل اگر بنیگام سیرت سپاه اور اسر بالا بیاید و بر عکس لشکر ما در کجانباج که وقت شمال آلات حرب است آنجا
از پس پشت طالع شده بر پیشانی شهریان خود به ناخت چنانچه سپهسای ایشان حیزه گشته خیم خود را در برابر تو اندوید و از آنجا مراجعت نموده
در مسکرت خویش نزل نمود و در آن شب هر دو سردار متابعان خود را سمالت داده بصبر و ثبات و صیبت نمودند و روز دیگر که عصر و کواکب
سواکب از افق شرق طلوع نمود و در آنجا به خطایان شهرستان آسمان آورد امیر قرقن با مردان شمشیر زن سوار گشته عنان باد پایانش شل از آنجا
مقال هر دو بان اعطاف دادند و ملک حسین سپاه او نیز مستعد پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند و بیت دو لشکر یکدیگر آهنگ شدند ز کین
رشته هر یکبینه از غم شمشیر کوبن سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از بزرگ شطرنجان جان ستان حرمین زندگانی سالکان میدان
پهلوانی نیست احتراق گرفت سپاه ملک تا آنوقت در جگر توانائی داشتند که شش کردند و بالاخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند و
بواسطه آنی که جبهه اضطرار بخولان در ظاهر شرانداخته بودند بسیاری در عرصه تلف آمدند و ملک در ضمان سلامت بشهر شافقه لشکر
در سر کوه باغها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتائی گذاشته که به یواریست در آیند و ملک در روانه بار امجنوط ساخته هر روز از طریق
بازداشتن تیر و سنگ سپرداختند بدین گونه چهل روز پیکار بود و چون امیر قرقن دانست که توجیر شهر قسیر پذیر نیست مایل بصلح شد و امر عرضه
داشتند که اگر مصلحت باشد امثال باور را التهر رجعت نایم و سال دیگر یکجا بجهت گرفتن مرآت بیایم امیر قرقن که فی الواقع حاکم عادل حرم
دل بود گفت ما بر قول سخنان اصحاب عرض ترکب این یورس کشیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند و راهای چهاره و شصت
افتادند و اگر نه مرا با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید بود آنجا مفرور زد و نامه ملک معزالدین حسین فی الجمله گنجی سپردن نشان
و قبول نمود که سال دیگر به ما و راه التهر رفته امیر قرقن را ملازمت نماید و امیر قرقن بر قول او اعتماد نمود و قبل جیل فرو گرفت و راه دیار خویش
گرفت و بعد از معادرت امیر قرقن کار ملک حسین روی تراجیح نهاد و شکوه او در دلهامک شد و امر اخور بیدار استلا یافته در شیت امور
حکمت مقتضای ای خود عمل نمودند و کار بجای رسید که بعضی از انظاره اتفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک باقر بر سر سلطنت
نشاند و ملک بن معنی داداشته یارای دفع ابله هیجان نداشت و عوز یان روزی با هم فراره دادند که چون ملک سوار شود او را بگیرند ملک
بنیگام سوار می از کاسل انقوم بدانیش واقف گشته در آن شانظرش جمعی از باد غیبیان افتاد که چند سراسپ بیازار آورده میفرود خستند
عوز یان را گفت که این مردم را فارت کشیده عوز یان بسبب حرص غلوت از گرفتن ملک فراموش کرده مسترض ابله با غیث گشتند و ملک قرقن
خیمت شمرده بقلعه بنگر رفت و در شهر نشسته بر حسب و عده که با امیر قرقن کرده بود با پنجاه نفر از محمدان خویش باور را التهر آورد و قتی که امیر
قرقن با معده وی از نوکران بشکار اشغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته با دو نفر خویش رفت و سلام کرد امیر قرقن ملک زور
اخرش کشیده لوازم پیش بجای آورد و گفت اگر تو خویش رفیق کردی ملک برآه از منازگان نترس نموده بوسپارم و روز بروز آثار اتفاقات
امیر قرقن در باره ملک حسین را پیشتر پیشتر میشد اما امر را الوس که بطبع ملک با ملک صفائی نداشتند عقد قتل او نمودند و امیر قرقن
بر کینه بداندیشان اطلاع یافته در خلوتی صورت تقصیر را با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که مبرسم که بی اختیار من کردی بوسطه صلاح
و در سنگم شب بجانب دیار خود ایضا نمائی و ملک امیر قرقن را دوا نموده بنیگام شام که نور با صبر بهر مشایخه اجسام باطل اند بهر سپی سیاه
با دیه که همراه داشت سوار شده روی به بلاد سلطنته برآه آورد و بعد از طی منازل قطع مراد معصنه رسید و بی تماشای بقلعه رفت و بنیگام
سرور نشسته اشارت فرمود تا بر او درین که عوز یان بیادش می برداشته بودند بگرفتند و در یکی از طلاع محبوس کردند و ملک باقر پس از چند
گاه از حبس نکات یافته بشهر شافقه و بهما بنجا بسر برد و وفات یافت و ذکر محاربه ملک حسین با محمد خواجه اردوی

شیتا

و سلسله بیگت بن عبدالقد مولای و بیان کشته شدن آن دو امیر زخم پیکان عمر فرسای چون بنیاد پادشاهی
بخش عالی شان و عظیم سلطان ملک معزالدین حسین کرت کرت دیگر در دار السلطنت بهرات بر سر پر دولت ممکن گشت و جمعیه و احد صل و
انصاف پر داخته بسیار عظم و انصاف در نوشتن نایره رشک و حمد در کانون درون امیرش که حاکم هستان بود و محمد خواجه پر دی که در
اندو و پیشخان حکومت مسیمو و شغال یافته در سایل سیکه گرفتارند و بر بوب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنت
هراة نهادند در آن او ان شیخ محمود نامی که در خباذت اقامت داشت بشیوه و ذوق سلسله بیگت را بر بد و مستحق خود ساخته بود و سلسله بیگت
و توجیه بیگت ملک خندان شیخ ندان رفته در باب جمعی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود نامی گفت هر گاه تو با ملک در مقام مخالفی
من دو اندوه بزرگ بر سر پیش از لشکر خیب باه او تو خواجه هم فرستاد و آن ترک بی عز و با میدان بد و مستطیر کشته در ولایت خواف با میر محمد
خواجه پوست و برافخت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف و باختر استخیر کردند و چون ملک معزالدین حسین از طینان خاغان خبر یافت با توجیه
از ابطال حال میدان قتال شانت و چنانچه در وقت انصاف مسطور شده در محرابی بنده با میرش و محمد خواجه که بعد از توجیه صفی پیش از
بمیرش سلسله و محمد خواجه شمشیر با کشیدند و در میدان باخترند بزم آنکه تا سر ملک از تن جدا نماند باز کردند و چون نزدیک بقلب
سپاه ملک رسیدند شصت تقدیر و تیر بر عقل آن دو امیر بی تدبیر حوز و چنانچه در ساعت از کربوت بر خاک مذلت افتادند
یکدیگر را پس بر سید بیت نه خالی بخون کس آفته شد نه یکت بود در زیری کشته شد ملک معزالدین حسین بی ارتکاب شقی بدین
چهره فتح و ظفر خاز کشته سالها خانها با در الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شرادر تاریخ آنوقت این قطعه نظم نمود قطعه زیجرت بختی
نه بود بریح الاقل آنجا گنجه که شد روز و شب نهمه ماه سلسله با محمد خواجه کشته ذکر فوت ملک معزالدین حسین کشته
چون بیات و دوام در حالت محنت و فحاشی فرود از طوائف انام میسر نیست در شورنده احدی و بعین ملک معزالدین حسین کرت را در میان
روی نمود که دست تدبیر طهار حادق بدان آن زبید و ملک دل با بری کلامه نژادت امیر و وزیر و صغیر و کبیر اناناد و ولد ارشد خود
ملک عیاش الدین پیر علی منصب ولایت عهد داد و پسر حوز و تر ملک محمد را که مشهور با میر حوز و بود در آن زمان بفرمان عهد در حسن
حکومت می نمود همان دستور مقرر داشت و کوشش بوش ملک عیاش الدین پیر علی با بد در رضایح سودمند و مواضع دل سپدگان بار کرد و این
عبت بد و گفت علی چنین نامه که بست از ملوک جهان بادکار بغیر آنکی که دم و داری در انکشت تو بچو اکثری تو نیز آنچه این
حرف است و رای بجای از نادیرمانی بجای و در سیم زینده شده و قات ملک حسین اتفاق افتاده و در جنب محقر سلطان
عیاش الدین محمد سام سلوی بدر خویش ملک عیاش الدین بد فون شد بیت تو کنی که آن شاه و الا ترا و حوزار مادر و بر هرگز را و
و کر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن ملک عادل از جمله علماء و متوفی شاهان و متوفیین مولانا نظام
الدین عبدالرحیم الخوافی در عصر ملک معزالدین حسین در دار السلطنت هراة اقامت داشت و پیوسته با معروف و نسی منکر سپرد
و سالاد که در سلک امرای کبار عظیم بود و در تقویت و تثبیت امور و جهات مولوی اتمام می نمود و ملک حسین نیز از جانب امرت بسیار
میداشت بلکه فرموده او را بعضی قاطع می نداشت و مولانا نظام الدین ایان را که علماء متقدمین و متاخرین بصفتی تفسیر کرده اند عظیم
تفسیر نمود و بدین سبب او را در هراة پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولانا و خواجه زید الشریعت بخاری معارضات بوقوع پیوست
و مولانا نظام الدین پیر تسلیم در نتیجه جهاد بست و آن امر حدثت داشته باقی بود از نگاه اشاع افتاده که در اوایل ایام دولت
ملک معزالدین حسین کرت جمعی کثیر از تراک خرد و بیکر احشام ترک اقامت داشتند و از عایت احکام شریعت کردن بچید پیش از تکالیف
عظم و خلال پر لوح خاطر می گاشتنه بباران مولانا نظام الدین پیر کفر ایشان فوتی نوشت و سر و زانها بخواست برین معنی مطلع شده و بشور سزا
مان و پیش و بسیار ت اجتماعی لشکر به دار السلطنت هراة کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت
شهر محض بنود و خاغان پیغام فرستادند که عرض ما از اشتغال پیش قتال قتل کسی است که ما را کافر افتاد کرده اکنون اگر مردم هراة بخواهند که حال

در تاریخ

که مال جان ایشان در عرصه بلاکت نهند باید که آن بخش سپردن فرستند و چون کار بر میان باصطفاً بحامیده بود فتوی نوشته که ضرر خاص برای نفع عام
باید است و در محلی که خدمت مولوی و خط میبگفت آن نوشته را پیش دادند و مولانا بصورت عالی بی برده علی الخور از منبر فرود آمد و غسل کرده و جان خود
پوشیده از شهر سپردن رفت و در سپردن در باب ملک او را گرفته کشند و در خیابان دفن کردند و ترکت محاصره برآه کرده روی سبک کن خود نهادند و
دیگری بنام آنگاه خواجه قطب الدین کجی بود و آنجناب صاحب الاصل و نیا پوری المقام است و ابو الفضل کنیت داشت جوهر علوم ظاهری
و باطنی انسانان مساکت طریق تقوی و ناظران مناظم درس و فتوی متناهی مستثنی میبود و عالی مانند شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین سبیل جامی در طرقات
جمال حاصل می افروزد و بشرف صحبت حضرت عارف محقق محتاجی شیخ مکن الدین عمار الدوله سمانی قدس سره و همداه الامام شیخ صغیر الدین اردبیلی
مشرف گشته و بهجت نسبت طواف حرمین نموده و فاش در شب یکشنبه بست و یکم جمادی الاخره در بیابان و بیچاره روی نمود در بلده فاخره برآه و در
سپردن در شب فرزند با درون کشت و دیگری از آنجمله قاضی القضاات قاضی جلال الدین محمود و امامی بود و آنجناب بواسطه خطم شایسته
و قدم در دو مان و کمال زید و فتوی طوک کت عظیم بسیاری نمودند چنانچه ملک معز الدین حسین کت بر کاجناب تقوی رفته نوشی بخند خود
بر حاشیه ثبت نمودی که بنده محض و لخواه حسین کت و فاتی قاضی جلال الدین محمود در ششانی و ثانی بیچاره روی نمود و دیگری از آنجمله معقول ملک
حضرت سبحانی امیر نصرانقد سنجالی بود و آنجناب از احفاد عظیم الشان مکن الدین محمود شاه سنجان است و در آن ایام طوائف نام با هم
ارادت نام داشتند و پیوسته هم ارادت و اخلاص آنجناب در زمین دل میگاشته در روضه الصفا مسطور است که در آن زمان که سلسله
بیکت مولای توجیه حرب ملک معز الدین حسین بود چون بخواه رسید همه در یوزه بمبت بلاکت همسیره نصرانقد رفت و در مجلس آنجناب زبان
بلافت و کراف کشاده این مبت را خواند که مبت هری را بتانیم و ثانیان کنیم ملک را بگیریم و پالان کنیم همسیره ناصر الدین نصرانقد از این
و همیشه ناخوش آمد فرمود که الخوری کافر کش را سکوئی و این مبت بر زبان رانده مبت شهری که در آن سخته سلسله باشد وانی که در آن شهر حضورش
باشد و سلسله این سخن همسیریم برآه و است که مستر من آنجناب کرد و نوایش مانع آمدند چون از مجلس سپردن رفت گفت این مرد ذاتی است
که غلی را گاه میسازد و این معنی بر وی مبارک نیامده چنانچه نوشته شده که آن جنک است بعد رسید خواجه معین الدین محمد جامی سبیل
سامی آن قدوه الامام حضرت شیخ الاسلامی چهار واسطه با حضرت میرسد برین موجب که معین الدین محمد بن شمس الدین سطرین شهاب الدین
همسیر بن قطب الدین محمد بن شمس الدین سطرین شیخ الاسلام ابو نصر معین الحق و الدین احمد الجامی التامعی قدس سره و والده آنجناب محبت
ملک شمس الدین محمد کهین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی ابر کت بود و خواجه معین الدین از جمله عالم مشایخ و اکابر علماء خراسان جوهر فضل و
کمال از دیار و جاه و جلال و عظمت و شمول لطف و کرم است بسیار فراوان داشت و ملاذ اکابر و اشرف بود و بکلمه سخاوت نفس بر و احسان
بر الواح خاطر طوائف انسان میگاشته در مصاحبت خال خود ملک حیات الدین بگذاردن شیخ اسلام و طواف روضه نبویه علیه الصلوه و السلام
نیز کشت و فسات نظم و نثرش بعضا حت و بلاغت از نمان و منظومات اخلاص سخندان در گذشت فوت آنحضرت در ولایت جام بود
مقتدر و شتاب و سده واقع بود و نفس مستقل بقبر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور
رباعی از یاد صبا درم بومی تو گرفت بگذشت مراد هست و جوی تو گرفت اکنون من چست نمی آرد یاد بومی تو گرفته بود جوی تو گرفت
از خواجه معین الدین سبیل فضیلت قرین با دگاساند و بزرگترین ایشان بحسب سن و کسببایل و کمالات خواجه صغیر الدین بود
و در آنجناب و خزن ملک حیات الدین محمد است که خال پدر صاحب کمالش بود و خواجه یوسف در درس علامه تقارانی با کتساب کلام
انسانی فایز گشت و بواسطه تجربه علوم معقول و معقول علوشان انا مثال او قران در گذشت انتقال آنجناب در شهر سنه سبع و ستمین و سیم
بواسطه تمام کلامی حکمت پر تیزه و از الملک تیز روی نمود و نفس مطهرش را از آن دیار بترست متدبیر جام آورده در برابر سزید عالی کوش
آنجا کت سپردند و روح شریفش آنجناب کلام و اطعام خرد و انعام شاد و کردند و از جمله شرفا زمان امیر محمد الدین محمود است که با این
و مصلحات بلاغت ایشان بر الواح صغیر اکابر و اصحاب مسطوران این بین در وقت توجیه امیر محمد سردار در شیخ حسن جوهری بحکمت ملک مشرف

در کارگاه
فریگشته

میشناسد

حسین با ایشان مرافقت نمود و به دست لشکر برآه گرفتار گشته چون او را پیش ملک بردند منظور غرض تربیت کرد و ایندی و بنا بر آنکه دیوان بنام حسین
در آن مصنف طبع گشته بود و قطعه در آن باب گفته مذیل بهج ملک معزالدین حسین ساخت این پنج بیت از آن قطعه است
کرتستان بسدازد و ستم فلک دیوان من شکر ایزد آنکه او میساخت دیوان با من است در بود از من زمانه سلک در شاهوار ران
چه غم دارم که طبع کو بهر نشان با من است در ز شاخ گلبن ضلیم کلمی بر باد داد گلشن بر لاله و نسرن در میان با من است در نهی شاکت
از لولو لالای من بزد کو بهر خاطری چون بگردان با من است بی عنایت کرد و در دین با من چه باکت چون میانیمای شاهنشاه
ایران با من است اعامی هروی از نادمان ملوک کرت است در علم صاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزد کواری او
بر تبه است که او را در برابر شیخ سعدی داده بلکه ترجیح نموده اند و از جایش الدین محمد صاحب دیوان و ملک حسین الدین محمد و اندوهی و
مولانا نورالدین رصمدی و ملک اشعار الدین زوزنی این استقنار از مجد الدین بگردان ملوک کرت پروانه گفته ز شیخ فارس مجدقت و این است
سیکنده و اندوه روم مولانا نورالدین رصمدی رشاکردان تو هستند حاضر رتی و اشعار و صاحب روم صاحب دیوان خود است
حضرت را است لازم دعا کو صاحب دیوان ملوک کرت اشعار از اشعار تو صدی اعامی که این بر سپند اندازدین بوم تو کن فضل این
جو ملک اصناف بود در دست تو چون صدمه موم جواب حواجه بگردان که چوین طوطی خوش نغمه بر شکر گفتمای سعدی گیم در شیوه شاعر
با جمیع امیر بر کرمین و سعدی با اعامی زیم ذکر سلطنت ملک عیاش الدین پیر علی و منار نعمت او را برادرش ملک
پیر محمد و بیان نهایت کار ملوک کرت و احتتام جزو ثانی ازین مجلد ملک عیاش الدین پیر علی بعد از فوت ملک
معز الدین حسین بر سر سلطنت نشسته خط مشرک با موجب وصیت پدر برادر خود در ملک پیر محمد مسلم داشت و چندگاه مشرب عذب وقت
میان آخرین از خاشاک منار نعمت مصطفی بود از اول ملک پیر محمد بنا بر احسان و اهل سنا و نسبت با ملک عیاش الدین پیر علی در مقام حناد
نام او را از خطبه میکنند چون انجیر به راه رسید ملک عیاش الدین با سپاهی جلالت آیین بصوب حرس منصف فرمود و ملک پیر محمد با سپاه
حصار واری مرتب داشته در قلعه محقق شد و ملک عیاش الدین بمحاصره برادرش مخوفی کرده بیکبار لشکر بر دست برید و بر آورده شدت
سر بر تبه رسید که آفتاب زمین بر کید لاجرم ملک عیاش الدین پیر علی میل راجعت کرده مستحکم در میان آمد و چون الجانین کرت استی واقع
ملک پیر محمد از حرس بیرون رفته پیش برادر بزرگتر خدمت فرود آورد و هر یک بمقام خود باز گشتند چون در زمان سلطنت ملک عیاش الدین
پیر علی حواجه نمود بهر و ارقوی گشته شمار مذکور است اما طلب بر کرد اینده غنا جنسی قومی نوشته بر عرض ملک عیاش الدین رسانید مذکور
بر ملک اسلام و واجب است و بان واسطه ملک سال مسافت لشکر به نیشاپور که در تصرف کسان حواجه علی مویده و کشیده از راه هم مثل
و عارت و تحریب شهر و ولایت و قیغه نام می نگذاشت و در کرت سیم دور ویرانی بیشتر با لقمه نمود و علات مسلمانان را حرا سینه با عات با این
هموار کرده در حتان صد ساله را اینچ بر کند و کاریزها بنیاست هجبا اگر این حرکات نزد آنها آزاران که ملک عیاش الدین بنام حواجه
حواجه علی مویده بود و نام مشرک می نمود و مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملک عیاش الدین در خا بهر نیشاپور نشسته با سال این بود
نه بخار حکم میفرمود روزی از اهل ساین نیشاپور شخصی بنظرش درآمد او را پیش طلبیده گفت ای مردک بنا و مسلمانان بر چند چیز است آن شخص این بود
که به نسبت ملک بر سه چیز علات مسلمانان چراندن و کاریزها بنیاست و درخت انداختن ملک عیاش الدین از شنیدن این سخن منغزل گشته
نمود تا در تنور سنج و سجن و سهار نوبت دیگر لشکر به بجانب کشیده درین کرت او را فتح نیشاپور دست داد و ز نام حکومت
در قبضه عیاش الدین شد و لافرا سیاب جلالی نهاد و در رشته ایلی ز حضرت صاحب جهران امیر تیمور کورگان به راه رسیده اند و بان حضرت
ملک عیاش الدین را گفت که چون میان ما برادر تو طریق دوستی می بود اما مناسب چنانست که مودت زیادت کرده و بجای کلی
پیوند ملک حواجه با دکن در مقام اخلاص خدام آنحضرت رسومی تمام دارم اینک که فرزند پیر محمد را بفرزند می قبول فرمایند تا موجب
شود و چون این بنجام بصاحب قران کردند و علامه سید حوا بهر زاده خود سنج قلی افغانا در شیرین بکشت افغانا زاده کرده

خواجه علی
در کتبه
سردار
در روی زور
باسای آمده
مقصود
رضی الله
عنهم
یار است
ازم

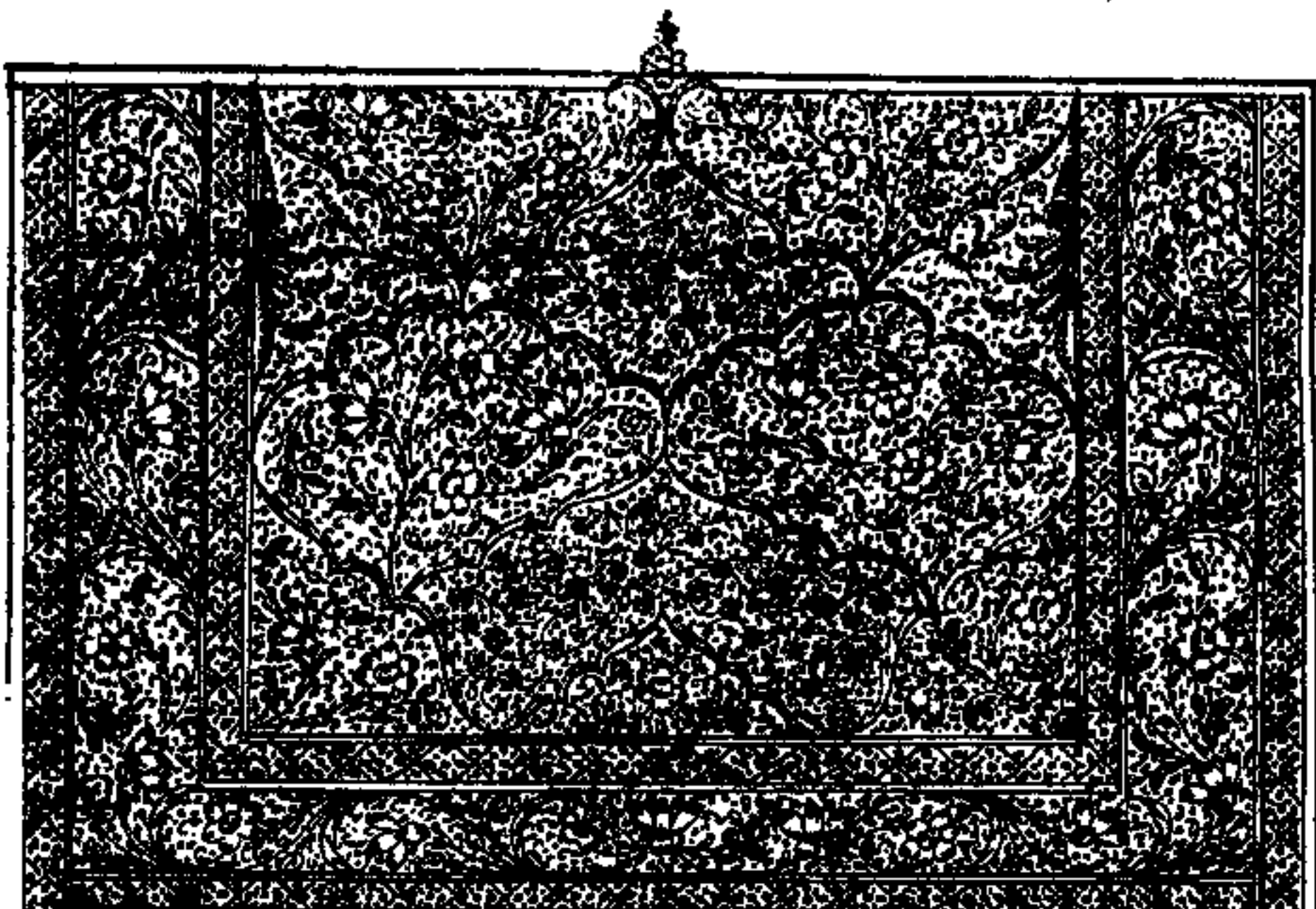
جزو دوم از جمله تم

دور شود و سینه ملک پیر محمد با و راه شهر شافیه امیر تیمور که در کان اور منظور نظر و اعطاف و مرهم ساخت و چند گاه در باره و نگاه داشته با نیام
 اسپان ریوار و افسر نه نگار و کرم قمع و خلعت طلا و دوزخ و سرافراز کرد و ایند و حضرت معاودت از ان فرمود و سوخ قتل آغا را با تحمل
 و زینتی که کردون پیر ماخذ آن مذیده بود و متعاقب بجز سان فرستاد و ملک عیاش الدین پیر علی از کنایه جوی نو ما چهار سوخ درون شهر پیر
 چهار طاقا بر افراخته چند روز بهتید بساط جشن و سوز و پرداخت و امیر داد و امیر میزاید لالت را که محسوب سمد علیا آمد بود و مذند با
 شایسته کرده خوشدل بسرور اجازت در اجست داد و در سینه که صاحب قران کسی نشان محبت عالی بهمت برقع و لایات خراسان بجا
 سیلاب رعب و هراس اساس اخلاص ملک عیاش الدین پیر علی را اندر اس داده بخلازمت موکب جایون بهبادرت نمود و حضرت صاحب قران
 با سپاه عیاشی ظاهر طبرستان فخره برات حضرت بسراوقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بعد از فخره پرداخت چون دانست
 که لشکر نظر اثر آن بلده را فخره استر استر و ایند در ماه محرم الحرام ۸۳۳ هجری قمری تفرج و بنیاز از شهر بیرون خرامیده و در باغ ناخان بغیر
 ایستونس خایز شده بنیایا ست پادشاه از اختصاص یافت چند روز لازم در گاه عالیناه بود و در وقتی که اعلام فخره اعلام بصوب تبرقند
 معاودت نمود و نوبت دیگر ابالت برات بوی مفرغ گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که نایر صاحب قران سرافراز از ایران
 بتوران شافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب جایون حرکات نالایق از ملک عیاش الدین پیر علی صدور یافته بنابر آن در وقت
 معاودت امیر که پیشو که توچین را بدار و فکی برات تعیین کرد و ملک عیاش الدین پیر علی را با اولاد و اقربا بهتید ساخت و همراه خود بهای
 التهر بود و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنایر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحب قران همین خواهد گشت دست فخره نایر حیات
 ملک عیاش الدین پیر علی و سایر اولاد ابی بکر گرت را که در سمرقند در بند بودند در نوشت آرمی سلطنت ابد و ملک محمد خاتمه ملک
 الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و بیات حیات و زندگانی و بقا و اغوار جاودانی مخصوص خطاب کبریا بسجانی است و پس
 کار پروردان فخره بر روز لوای اجبال برود گاه پادشاهی مضروب میگردد اند و خطباء تقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبرند پایت کردون خطبه
 استقلال بنام کشور گیری بخوانند بیت صدای خطبه درین گنبد است هر هفته بنام شاه در گوش کن چو داری بوش و تدا الحمد و المند
 که بتابند اهدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از جمله ثالث با تمام رسید و فارس واسطی ترا و خاتمه همان بیان بصوب و قایع ایام دولت
 همیشه تیمور که در کان مطوف گردانید

درین شهر

ترک کپین

<p>کرد با تمام بصیرت سلوک رخس شومی ذکر ترخان دو اند سرور دین پرور عاقل که ابرور بار کعب بازش لیکت در ائینه بچشم حرد فرصور نیکت بخت حسب ای ز شرف سرور ابل سخن کرد درین نظم چو نامت بیان نازتلم نامه مزین شود نامور از نام تو با دادام نام شد جزو دوم از جمله تم</p>	<p>گشت درین جزو بلاغت فنمای قصه ایشان بجا بیان رساند در نظر اصغ جم احتشام در شب اعروز دل عاوشش عکس پذیر صور بیکران عینت در ائینه طبعش پدید اسم شریف لغت مصطفی است خانه نیکور و شش نکته دران عزیز و عاقبت نویسد ذکر نامه در باب فضیلت مستام دولت و اجبال تو پاینده باد</p>	<p>چون قلم خوش رقم شکست سالی در راه خیار و حدیث سلوک تا شود این نامه بزودی تمام از شرف فضل و بنیر برود طبع منبهرش بود ائینه سان بست نمایان صور نیک و بد چون ز کرم مرجع اهل و فاست واقف اسرار جهان گمن به که درین جزو بجایون اثر تا سخن ندر عامه بسپین شود گو کس با مال تو تابنده باد</p>
--	---	--



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر مومنان
کوردگان و بیان شمه از وقایع افعال اولاد و احفاد آن پادشاه کبیری شان تا این زمان

ای نام تو زین نامشروع و خردی ذکر تو عنوان سخن را زیور هرگز نشود کسی بجز سرور تا دست هایت نیاید بر سر خدا کثیر مبارک
ملکات القدر و السلام و صلوة و افرة کانه علی البیوت خیر الامام ای فرق قوه آماج لمرکت زیور وی خیل را انفسه دولت بر سر بکشاده زین
سبقت تو نوع بشر بر سبقت بخت جفت اختر و تحفه طیبه شامه علی الاله البرهه الکرام تیار امام الهام سلطان اولیاء العظام شاه ولی
سید شرف سلف و امامی جامع اسباب شرف در می که چو او بود هیچ صدف یعنی امیر نخل و سلطان کعب سلام الله علیه السلام علیه
علیهم الی یوم الیقام که بعد بر ضایر مالکان ممالک عقل و انانی و خواطر ساکنان مساکت مصلحه جنایی در کتاب استیاب سوره خواند بود که کتاب
از شد سواران مضار شاه بلاغت و سرداران مملکت نشاء و بر اکت که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و سینه شعلی هم اقیم گفته وانی کشید
چو او شخراخ خامه در میدان بیان احوال حسره کبیری شان امیر مومنان کوردگان جوان داده اند با نامل ضیال چو ابر زو اهران بلایح و طایح احوال
و امین استیارات بر خسته عرض بناده و الحی ان جمایف لطایف نکار و منشات ذابت آثار در وقت معالی و سلاست الفاظ بر تباست که توان
سازان سخن طرا و نغمه پردازان کسشن انشا احراف دارند که تا خاسته سپهر صیغه نداشتان هر منیر حالات کانیات کز بر نیاید و دست تقدیر
قدیر اوراق لا جوردی سپهر سید بنفوس کو اکب ثواب می آید در پیش خدا با خرافه مالیفه امثل ان خطی شکین زینت بخشیده اند و کسب زمان حیات
حواصی تصنیف بچنین نوعی بچین مکتوبین نکر دایره بیگانه کتاب نغمه نامه که با لایح صندیس چون وصال و لبران ماه و با فرج افزا همه استیارات
مانده جناب نوش لبان حور لقادک کشته سلاست الفاظش شکست سلسله زلف حسره و زود و مذوبت معانیش چون کرشمه شیرین شود و کز سواد
که بحقیقت کمال الحوا بر معانیست بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش تا کبری تکلف عرض شود مانی است بر او و بیاض چشم جان چون توان سنا
شود سوادش نور بخش دیده حور بیاضش چون رخ خورشید پر نور جان افروز چون روز جوانی نشاط افزا چو زلف زندگانی چو زلف هموش
نشرش دلاویز چو لعل لبران نفس شکر بریز حروفش منتظم چون صد کوه بر عروسان سخن را کشته زیور بنابرین مقدمه مناسب ان بود و اولی
چنان میبود که این غیر تقلیل البصاعه و غیر عدیم الاستطاعه در مقام کز احوال صاحبقران جا کز دنیا بد و مطالبه طایح و مختصر بیان کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

افادت آیات و آیات که سواد پر و آفتاب فروغ مذکور در قافل و کتب بر او برآورده اند که در حدیث مشهور است در جنب طهارت تمام حیا را در واج پذیرد و با خود
خوب کند و تصرف عقلی در آنم ناسره برگیرد و بیت چستان سرزمین من بالهوس که با عند لیسان شوم بعضی اما ناسلکت سخن از یکدیگر انضالی است
و انوار بیابان اجناسا جعفران که مکار برین اعدا تقی بطنانی و اثنی بوده و بعضی فضل نامتای اعتماد نموده طایر بیت بر بوار ادا و این حکایات پروانه
و ادو این روایات را ایت با الفاظ بیخ روح پرور که بر طرش بود چون عقد کوه بر بر حق عرض نهاد و بیت فیض روح القدس را باره در فریاد
و دیگران هم بکنند آنچه میسازد و چون تحصیل نامی احوال که در نظر نامه مطهر است شخصی باغبان و اعلال بود اختصار برترین مجلی از کلیات و قایح و با
سزاوار بود و التوفیق من الله الودود و بیده آینه المزد و العقود گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشید و سن و بیان ولادت
با سعادتش در شهر و گمش گش هر چند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و نور حمت و علوت بیت صاحبقران و افر گشت از شرح فضیلت
آیا که ارم و نشر مناقب اجداد عظام استغلامی تمام دارد و آنچه در تحقیقاتی است که بر او جعلنا که شویا و قبایل شاعران امر و اصول پوینده سلسله نسب
آیا و اجداد ما محفوظ داشته با ولاد و اجداد عظیم میگردد و در بطون اوراق و نمون و قار در قلم آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب
امیر تیمور که رکان ز مورخان عالیشان برین سوال مطهر گردانیده اند که عقب الساطعه و الخاقه امیر تیمور که رکان بن امیر ترغای بن امیر بر کل بن
نویان بن امیر بخل بن قراچه نویان بن امیر سوخوچین بن ایردجی بن حاجلی بهادر بن تو منده خان بن بایسقر خان بن قیده خان بن دو تو من خان
بن بو قان خان بن بو نیرخان بن الانصا و چنانچه در جز اول این مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت الانصا از نسل قیام باقیست بن نوح علیه السلام
می پویند و چون شمه از حالات امیر الملیکنیز و ابا و اجداد او از ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیز خانیان مستفاد میگردد و شکر آید آن مبارک
نمایند و مرقوم میشود که امیر بر کل عاقبت طلب بود و با اختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود و بیت بغیر از حدود و خواج گش نکر و از گشت
و کرمای خوش و به نیم عنایت خداوند بر خود کل امیر بر کل را در چین وجود و در کل شکفت امیر ترغای و امیر ترغای که پدر صاحبقران
کشور گشت بیت جهان کرم بود و بحر سخا نکو کار و دین دار و فرخ لغا و هموار مجلس شریفی شایسته از او امیرش الدین کار شریف میسر و نسبت
بسیار صلوات و فرقه خاص و ارادت بجای می آورد و عشوی نشستی با اهل عبادت همه سر انجام کارش سعادت همه فرود آمدش سر بچرخ بود همین
بجویش آمد فرود و در سنه ست و طیش و سجایه که سلطان بوسعید بهادر خان فوت شده زمان اقبال او ان استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران
بنیابت رسید بر طبق کلام بحر نظام مانع من آید او منهنجات بجز منهن او مثلها امیر تیمور که رکان در ولایت طاران از گشته خاتون که با این شریعت
خواد جهان امیر ترغای میسر بود و گوید که در بدو در بدو سال اول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان بوسعید بود و در بیت و چرخ شهبان که صورت
حضرت صاحبقران در قبه انظر اکش وی بود عبتی کی کرد و دیگر آید بجای جهان را نماندنی که غذای و از طلوع آن نیر سعادت پروردگار
خواب قاجولی بهادر و صبر کیم تو منده خان کرده بود و بوضوح انجاسید چنانچه کیفیت این حکایت در جز اول این مجلد مطهر گردید و چون خیشان بر بود
و جعلنا کم خلف فی الارض پروانه بر جنتنا من نشار مشور دولت آن بود و عاقبت محمود را بطرف ای طرازا جعلناک خلیفه فی الارض موح
گردانیده بود و بدین احوال آیام صبا و مبادی او ان شود غا زیا من محاسن اطوارش ششم سلطنت و جهان داری چون گفت در یا مین از نیم بهاری
میدید و از چهار می لطایف گفتارش فروغ ایت و کامکاری همچو شعله برق از حساب آذاری میدرخشید عشوی ملی در شهر جبین سپهر خایان
بود نور اقبال صرد و چون بنالی طرف چمن شود ظاهرا صورتش بی سخن که روزی بار آورده کام دل شود حاصل از بارش آیام دل و
حضرت صاحبقرانی در عقوان او ان جوانی همواره با سپه ناخن و صیبه آخن بایل مشرف بود و با موختن رسوم مردم و یکبار توجه نمود تا آنکه
که بر سر سلطنت هرج فرمود چنانچه بر سبیل جهان و فضیل در سلکت تکریم نظام خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر شمه از میسر شود و صاحب
جعفران کامکار و بیان تاریخ مختصر بعضی از ابناء و اصهار صاحبقران کیمیستان امیر تیمور که رکان در آیام شباب حرم و دلخوش
قد بله گش که آن را شهر بنیر نیز گویند و در کار بجایون آید میکند ایند و در صاحبست بعضی از امل بر لاس که فرایان حضرت بود روزی شب
بشی بود میسر ساینه در آن اثنا نبوی باسته چاکس تویشان عالیشان مجلس شریفی شایسته از او امیرش الدین کار شریف بر و در آن روز شایسته

نویان
بود
تاریخ

عقبت
عقبت
عقبت

بر آورده گفت که امر در صحبت ما کسی است که بر تبه بلند با و شاهی خواهد رسید بر یکت را از امر حاضر که بود شوکت و عظمت مغرور بود و خاک
گذشت که صود در سلطنت مراد است خواهد داد اما بر تیمور گورکان صاحبقران سعادت تمام نمود که با وجود این نوغیان عظیم ایشان
جمیت اسباب پیکر این دولت در نظر من چگونه جلوه کرد آید و جناب شیخ نوبت دیگر آفرین کرده فرمود که در آن زمان که طغنه مغرور طغنه عظیم منی
آدم در کینه فرورده شمرس گردون افساد و از اتمز اینیم جنایت قادر کن چگونگون همون با بونانی جابل منی الارض طغنه بکوشش پوشش نشان عالم
علوی و سخنی سید زمره که تعلت جزو انصاف داشتند با خود تخر کردند که حمیرایه طبیعت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و بخارند
بکاخ و باغ آتش و باد و آب صود نمود آتش ستاد کانون درون نشان اشغال یافت و هر یکت در باب ترجیح و تقصیل خویش با جاست و دلائل بر پاخته
سخنان با دیگر بزرگان آوردند و ابواب معارضه فریج بر روی یکدیگر باز کردند اما خاکت پاک آدم دم از علم فرود تی زده با خود گفت تیج
من خود چه کنم من که گوید با وجود پستی این سرافرازی مرا کی دست دید و با این همه پستی واقعا تیبی طغنه پروردگار چگونه صورت سبزه و واضح
خاک مجتول را که صانع افلاک افتاده بر طبق حدیث من تواضع قدره الله آدم علیه السلام از روی مخلوق شد بیت خاک شو خاک تا
برود کل که بجز خاک نیست مظهر کل اکنون در مجلس نایب بر کس امروز دم از فقر و مسکنت زد و فرما فرمائی او را معیتر خواهد گشت قطع چون خاک
باش در همه احوال رود بار تا چون جوات بر همه کس قادی رسد چون آب نفع خویش بر کس می سان تا به آشت ز جهان برتری رسد امیر
صاحبقران از اسامع این سخنان متید و ار شده که کوب جا و جلالت اینج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجهت تمام وجهه لاکلام بر طیب
مقدمات جهان گیری سخنی فرمود و بصنایت الهی و عاطفت شنشاهی در طلب بر مراد که جس شبت جوان داد و سیکر مطلوبت دو اسباب
بتعال کرد و در تحصیل هر غرض که سالکت طریق کردید چه بختود چون دولت و اقبال علی اسرع الحال رومی بجایش آورد کویا بر ستوار ذات
عقلی بود صورت و هر موی بر خضر طغنه لشکری بود جوش در در شب دیو بر جوادش بر گاه رای عالم را ایش در لعان آمدی همچون ماه چهارده صفر
کیتی ز منور گردانیدی و در روز ظهور و قایح هر وقت فروغ شمشیر بر ام با شیش هر کجا بر تو انداختی او را آفتاب ظفر از افق مراد و مردم طالع کرده
عبت ندای روشن شمشیر خنبار بیکدم عالمی را ساختی کار لاجرم در اندک زمانی سپاهی شمار با عدت و ایتت بسیار در عقل ایت بصرت
شعارش جمع گشتند و منظر اهرت با زوی خنجر گذارد معاصدت افکار صابت آثارش بساط ایتت حکام زمان و سلاطین ناخدا فرمان مابر
حلق دلخواه در نوشته شونی بگردش نکردان هر کثوری باندک زمان صبح شد لشکری بگستر و سرخیل کارا گمان بساط بزرگی بر سم همان و
ان پادشاه کامیاب با سقواب اعظم سعادت و اکابر و اتفاق اعیان نوغیان ستوده تا در رقیبه اسلام تلخ در سنه هجری و سبین
و سیمایه قدم بر سر ریاد شاهی نهاد و سپر خیمه قدرت قادر کن فیکون مقابله با ایتت ریح سکون بقضای آن الارض تیره شامش بیاد من جهان
دمایت او داد و آنچه را ایت ظفر آتش از مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کرد از نا اخصی مغرب پر تو انداخت و آفتاب بجای کثور کشایش را تفت
نور افشان شد و لات شرق و غرب را کواکب اسامع دم و نا پیدا ساخت عبتت جو خورشید بر در و اندخ نقاب ستاده
نمان کرد و اندام مجاب انابت از زمان اقبال انستاد او ان تقال بیج مهر که شکست بر لشکر کثور و فریدون فرغینا دو همواره همین دولت شوکتش ظاهر
مکوب با یون فیروز می و ظفر دست داد قلاع و حصون که از غایت رحمت سر شرفش بر آسمان سودی در کثور بین از فراد تحصیل آن کثور نده نمودی
به تیر قمران صف آرامی و کثور کران کرد ان قله کثی منقوح و کثور گردانید و اهر حکمت که تحت تصرفش در آمد طما و فضلا و هند سان و بهر مندان
کو چنانچه قرین خواند اکر ام باور را التهر رسانید و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر پند گامزانی نخست نفع بلا و امصاره کثور و سولستان
و خوزم و توابع آن پرداخت و چون کثور از ناکت راز غار حصیان و طغیان مخالفان و معندان پاک ساخت در او اخر شده اش و ثمانین و سیمایه
از توران با بران شافته در سنه ثلث و ثمانین تمامی بلدان جز آسان بکسر کرد و ایند و در سه اخص و ثمانین و سیمایه لشکر بیستان و هند بار کشیده آن
ولایت را نیز در سیکت سایر ناکت محروم منضم گردانید و در سنه شصت و ثمانین و سیمایه میرولی را حضور ساخته که ستر اباد لواء اقبال را فراشت و
در ششمان و ثمانین و سیمایه بران و فارس داد و با یکان رفته بخت عالی منت بر فتح انواضع مطرف داشت چون از آن سفر که بودش سه ساله مشهور است

بروی نشان

و سیمایه

قتل

مشهور است بازگشت بجانب هند و چنان شایسته در روز دوشنبه پانزدهم جنب شده در موضع قندهار به بلوچستان خان حرب کرده او را خنجرم کرده اند
 و مالوس جوچی خان مراسم قتل عادت و اسیر و تالیج بجای آورده و در نصف جنب شده بجزم بود من چنانکه نوشت دیگر از نوران با بر این دایت منصب
 برافراخت و درین مفرحتم حکام ماندان و آل مظفر و سایر ولایات عراقین و دیار بکر را بواجب الحوازه ساخت در جاده ای لاوی شده از راه در بندگی
 و شست و چاق خراشید و بار دیگر او خوش خان معاند نمود او را ساصل گردانید و او را ایل سبزه گشته در میان ماه باقه با بجان بازگشته ایالت انگلت نیز
 میرانشا توفیق کرد و آنجا به قندهار شایسته در شمس و تحقیق ولایات خراسان را با میرزا ده شاه رخ سپرد در شمس تا نامه میل فرزند و جاهد فرمود لیکن
 هندوستان کشیده در روز شنبه پنجم بیج الاخر شمس احمدی و ثمانا به نظر بر روی رسید و میان آنحضرت و حکام تو لایت سلطان محمود و لوه خان
 عظیم موقوف انجامید و نیم فرج و خیزدنی بر شمس را پیش رویه بعد از آن چنان متبر سریر که امت مخلوف داشته در روز شنبه الا شمس و رضوان چنان
 چشم رحمان در دار السلطنه سر قند زول اجلال نمود و در ششم محرم گشته اشی و ثمانا به بزم بود ش شنبه ساله پای مبارک در رکاب حضرت اختاب
 آورده از نوران با بر این توجه فرمود و در واسط جاده ای لاوی شده شمس و ثمانا به در ظاهر در پیش پادشاه مصر حرکت فرج معاند کرده او را منبر کرد
 و قاجار و شام را در خیر تفریح کشیده از دمشق بصوب بغداد خراسیه و قندهار از فرج حاجی که کاشته سلطان احمد جلای بود و قندهار شمس اسراج در ششم
 شمس مذکور به قبل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بدهد و تخریب شهر باریان و از با بجان شایسته در ۱۳ جنب شده از حج و ثمانا به بزم روز عالم
 روم ایلدرم با بزم بود و آن ملک کردید و در روز چهارم نو زدهم دی قندهار در نواحی انگوریه میان آنحضرت و حقیق حایره و معاند دست داده
 لشکر قندهار سپاه روم را بفرم کرده اند و حقیق سپهر سپهر بفرستند منظور نظر حافظ صاحبقران عالی که گشت آادست قضا بساط است
 در آن روز نوم در نوشت امیر تیمور کورگان را و عسیر بود که باز حکومت روم را با ایلدرم با بزم بود و کورت دیگر لوه اجتمعت
 در آن دیار برافرازد و لیکن در ماه شعبان شمس ثمانا به ایلدرم با بزم بود و فوات یافت و حضرت صاحبقران انگلت را به پسرش بازگذاشته
 خان بصوب آذربایجان یافت و در شمس و ثمانا به بطرف کرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را بزم تیغ و سان گرفت و گرگین که
 و مالو لایت حکومت میکرد جزیر قبول نمود و متابعتش پذیرفت و در او ایل فضل مبارک حسره و ثوابت و نیار به بیت الشرف خویش خراسیه
 امیر صاحبقران عزیمت بصوب قندهار فرودس ماند مخلوف ساخته در محرم شمس و ثمانا به آن عده را همین مقدم شریف شرف گردانید
 شخص سخن آنکه صاحبقران به استقلال در بدست سی و شش سال از شمس تا انصاء شام و از انصاء هند تا ناحیه فرنگ با وجود چندین سلطانین
 با فرسنگ بخت صرف و خیر تفریح در آورده و جباریه و دیگر نهمه سرمدان اتفاق کردن کسان ستمناق با بطن با عصف طبع و شفا خویش کرد
 امیر جبارگیر عالی ترا و چو پارس بر ریالت نهاد ز سر قندهار تا انصاء شام غلط بکنیم هیچ سکون تمام که از راه صلح و که اندوهی جنگ و دیار
 از لطف ایزد بخت سلطانین ایران و نودان زمین سران و شمس و بزرگان چین بدرگاه او با نیار آمدند با لطف او سر فرزند و حضرت
 صاحبقرانی در ایام سلطنت و کاروانی در قفقاز امور دیوانی و تحصیل وجه سلطانی قندهار وضع کرد که دستور در راه کامل جعل شود چنانکه صاحب
 را صنوخ گردانید و بیگام حدت و قانع و نرفل حوادث و توجیه سفار و عینیت کارزار با امر او ارکان دولت و نویسیان و اعیان حضرت
 بخت شامی بعضی شایسته هم فی الامم گشت مشورت تجدید میرسانید تا در اکثر اوقات بنا بر انجام مهمات را در تحقیقات رای هوای بنای خود مینما
 و شمس قندهار نسبت فوکل علی الله بلوچ خاطر گاشته چنان نعمت بصوب حواب العطف میداد و پوسیده در عظیم سادات و علماء و مکریم فضلا و
 اهتمام تمام مینمود و در خصوصیت ارکان دین زمین و انهار شمس شرح متین بعد از مکان مبالغه مینمود عشقوی چو شمس بر مسند سروری برافراخت
 اعلام دین پروری به عظیم سادات کوشش نمود در انعام و اکر ام ایشان بود که در با ایل فضل و هنر به دانشوران با عفت اثر و مفر
 و حضرت محمود هذره از آن طبعه عالی که در خدمتش بسر سپردند در مجلس عالیون بیباسته علوم دینی پرورانته و تحقیق تحقیق مسایل معینی شریف اهتمام بجای
 می آوردند به بیت بدانشوران بود با ایل سی بیاموخت را ایشان مسایل سی و آن پادشاه در یاد دل در ایام قندهار سو فالات و انعامات حضرت
 اسباب حمایت و انصاف مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاع امر او صدور و در او خلیل شمس و عبید و خدمت رایت اهتمام با فر

و سپاه

ذکر احوال امیر تیمور کورکان

در همسایه مدارس و خواجه و ارباب و ساجد غایت سعی و جدت بخندیم رسانیده قری مجبور استیقامت او فرود آمد خالص احوال خویش بر تعلق خیر و ابواب القدر
 وقت کرد این غایت و نهایت سیاستش بر تیره بود که اگر در آن ایام خمسه فرجام حقیقه طشتی بر سر سناوه از شرق بمغرب رفتی بیکسین از بهره و باره
 بودی که سر راه بر تو کفری بنا بر آن بجای بجا بود و اگر آن هر بلاد و دیار لغایتش و امتعه بر او در یاد با قطار اصحاب بر دندی و مراجه بسیار بر بود
 و معارف ایشان ترتیب پذیرفتی بیت میشدی بیکت تنه از معدلتش هر فلک قاف تا قاف جان هشتاد و هشتاد در قشایان بر سر و امیر صاحبقران
 را بطبع شرح معنی تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر می نمود هر حکمتی که فتح می نمود کثرت سطر نبی سطلیب و درین محنت را مشول انسان
 و احسان میکرد و در مجلسی که نفس نفس آن بحسب شغلی می نمود نظر بخندان دیگر نیز آن امر پر و اختراجه از بازی ایشان چه واقعه بود که در آن مجلس
 علم و درین تیزبلی که باشد معنی انسان را کمالی زمانی زود و شرح و حکایات که باشد شخص و وضع عالی غایت آنکه ذات همیشه اش نکرود
 هرگز از عالی بجایی و چون بر کمالی باز دانی معتقد است و در بهاری را در بعضی مقرر در شب بخندیم ماه ایشان سینه سیج و ناغانه صاحبقران کا مکاره
 از بار بجز مضررت خداوند خدای تعالی فرمود اوقات زندگی آن مهر سهر گارانی بنهاد و کیسالی نان سلطنتش با استقلال سی و شش سال بود و با
 سلطان تیمور آنکه مثل او شاه بود در بعضی دهی شش آه وجود در بعضی بنهاد و یکی کرد خروج در بعضی در عالم بدرد مولانا قطب الدین
 قرومی و مولانا صبیح القدره و یادم دولت پادشاه مجاهد و او عمارت و تولیت اوقاف می فرستادند و خواججه محمود و خواججه سمنانی و خواججه
 تسکو و سمنانی و جلال الاسلام و خواججه سمنانی و خواججه سیف الدین تونی در سلک و زرار صاحبقرانی نظام داشتند و چون خانه کشیک چهارم سلی
 اجبال شد از حال صاحبقران توره جصال در سلک تکر کشیده موجب التزامی که درین تصنیف کرده شد بخان بیان بصورت تبصیر کلیات حالات
 معلوف گردانیده من اعتد الامانه و التوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق کتبتار و در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظهر لو او
 از وقت ظهور تا زمان اتحاق با امیر حسین بن امیر مسلا نامصان اعلام سخن و ناخمان اجبار نوه کس آورده اند که با
 شهادت امیر زاهد بن امیر قرغن مرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن راه یافته در شهر می مستطی شاه بهار بهمت در جوامع
 استقلال پرواز داده و در هر صحنه سهروری بوس و نشاط پرداخت و امیر حاجی بر لاس که زاولاد میوسو مکان فرج بار نویمان بود و در شهر کش لوار ایالت
 بر او خسته امیر بایزید جلای در غنچه بر مسند فرغانه نشست و او با یو غار سلدوز در قبه الاسلام بیخ دل بر وصال عروس ملک است تحت خواججه
 اپردی بدشیر خان خود حاکم مطلق العنان خیال کرد و شاه بدیشان همان کوهستان که استقلال بر میان بسته سر به بگردد و دنیا و در امیر حسین بن امیر مسلا
 بن امیر قرغن و امیر خضر تیموری در حدود اقصاء شادمان لشکر با جمع آورده و در هر لحظه تاخت بولایتی برده حزالی میکردند چون این اجناسی جمع تو غنچه خان
 بن ایلخان جرجین و ایلخان که در لوس جنبانی تبه پادشاه بود رسیده در شهور سنده مدی و چین و سیمانه خان بولایت طرف طرفه معلوف گردانید
 بعد از وصول بمنزل جانیق طاق که نزدیک آب جند است انج تو قنور و حاجی بیکت ارگونی و یکی کت را با جوی از سپاه منخلای ساخت چون این
 طایفه از آب جند بگشتند امیر بایزید جلای را بیخ تیغ خلاف در خلاف کرده بدیشان طغی گشتند و با اتحاق روی شهر سیر نهادند امیر حاجی بیکت
 بر اس جنبانیس بجوز راه بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور کورکان تا کنار آب آموی با امیر حاجی بمصان بوده جهت نظام حمام ایل و اوس انا بگشتند
 مراجعت یافته بار دومی امر آنهاستاشت و آنجا هست که خاطر بر عارت و ناماج خطه کش قرار داده بود و تیریز و پذیرد از مقام خشم و کین کند شمشیر
 و امر آنها شده و نجاست و انوار عروج جلال و در ناصیه حوال و صادرات اعمال و افاضل مشاهده فرموده آنحضرت محبوب خویش نزد
 تو غنچه خان بر نده و آنچه از کمال کیاست و فراستش معلوم داشتند عرض کردند تو غنچه خان بحسب کومت تو مانا شهر سیر که با جند بود
 بر لاس متعلق بود و امیر تیمور کورکان توفیقین فرمود حضرت صاحبقران عثمان بولایت یافته بازگشت زمانی لشکر بسیار در دخل با یکدیگر
 شمار جمع آمده اند آن اشنا تو غنچه خان حازم کنگاه خود شده امر اینرا عقب خان روان گشتند بعد از آن امیر حسین بن امیر مسلا و کشته از امیر
 بایزید جلای و امیر خضر و امیر تیمور کورکان در طلبید که جهت نظام تم خویش امیر زاده عید الله بن امیر قرغن لشکر بسیار بر میان سلدوز کشد و امر طقت
 عسکر امیر حسین را مبدخل داشته صاحبقران مظهر لو منخلای آن لشکر گشت و چون امیر حسین از هجوم مخالفان جزاقت قاپ مقاومت نیاید

عبدالله بن

دولت و کمال
 پای و نوری
 طیفان نهادی
 باین سده
 سوره با جنت
 تو غنچه سلطان
 بن حسین
 امیر حسین

کمال
 طیفان و
 بیکتار

بنام و در کوهستان چغشان که کثرت و اکثر بلاد ماوراءالنهر تحت تصرف امیر حسین است که کتیبا و برادر کهنه و ختلائی را که همیشه با او مشورت میسازند
 قتل رسانید و امیر حاجی بر لاس از خراسان باز آمد و بجنبه زو امیر یزید بجای رفت و بار دیگر میان امر او حکام ماوراءالنهر نزاع ارتقا یافت امیر
 کورگان روزی چند بسنت با امیر خرقه پوری مشورتی کرد و چون امیر یزید بجای آورد و امر الامراء و جدا شده با امیر حاجی بر لاس پوست و چون ثانیاً و ثلثاً
 خان یزید پشانی ماوراءالنهر اطلاع یافت در سینه بدینجا بنسب شافت و پس از مدتی منازل امیر یزید و امیر جان و امیر حاجی بر لاس امیر متوکل کورگان
 مقدم انقیاد پس رفته بار دومی عالی پوستند ناگاه خان چینی امیر یزید بقتل رسانید و امیر حاجی خانیت کشته بر چهل برزیت خنان خویشت
 خراسان منقطع گردانید و چون کورگان که قریه است از ولایت جوین فرود آمد بر دست جمعی از امیر یزید رسید تا امیر متوکل کورگان بواسطه امیر
 که دوست پدرش بود در مجلس خان راه سخن داشت منظور نظر خنایت کشته بدستور سابق ایالت توامات شهر سبز بوی مستحق شد و خان در عقب
 رشتگانم رزم و استقیال امیر حسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب خوش باور رسید و هر دو سردار تجسس و تحقیق کردند
 پرداخته بدان تا کهنه و ختلائی از امیر حسین روی گردان شده بخالغان پوست و این منعی بسبب انزاع امیر حسین شده لشکر بان خان حدود وقت
 و بطلان را مانع و تالان کردند آنگاه پادشاه سپه خود الیاس خواجده خان را بگنجهت ماوراءالنهر باز داشت و طایفه از امر او سپاه جبهه از نو
 او گذاشت و بیکت جیکت را بر چهل قدم داده چنان مقرر ساخت که امیر متوکل کورگان پوستند در راه دومی الیاس خواجده خان باشد و پس از مدتی
 تو ختمتور بیکت جیکت است خنان خویشت طلب امیر حسین منقطع گردانید و در بیان جنوق سپه راه سباز بوی رسیده امیر حسین از خلافت
 آنحضرت بجهت سبب جینت استوار کردید و کرمحاربه امر با تکل و کشته شدن جمعی کثیر بدست اجل امیر حسین و امیر متوکل
 بعد از آنکه بیکدیگر پوستند پیش حاکم جنوق که تکل نام داشت رشتند و راه قصد گرفتن ایشان از با شخت سوار خنان بصوب فرار انعطاف دادند
 و تکل با برادر تکل که نیکان را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید در میان رسیده و از طریق دست باستان آلات بزرگ و کوشش و کوشش آن جناب
 انجامید که از هزار نوکر کل چاه نفوذ از شخت سوار امر بختن باقی ماندند و دیگران کشته گشتند یا مرنده گشته که زیر بنیغیر اختیار کردند آنگاه امر از
 بیابان در آمد و کل جنوق بر اجست نمود و چون شب شد آنان بخت کس که در خدمت امیر حسین و امیر متوکل مانده بودند چنانچه خراسان ایشان باز دیده
 باوراءالنهر که کشته شدند حضرت صاحبقران دونه دیگر از بیابان بیرون آمد به بجای آنی از آنکه باز خورد و اتفاقاً قصد قتلش کرده حاجی محمد نامی آنحضرت
 بشاخت و اسب کشیده سوار ساخت و صاحبقران با دار آنشب در میان ترکمانان سپه رده روز دیگر و تواماد بیکت قطع لعل بدیشان بختید
 و حاجی محمد در برابر دست اسب و با تکیج زعیب نموده قولانی نامی گفت تا آنحضرت امیر حسین رسانید و امیر حسین را سوار ساخته با تفاق متوجه حدودی شد
 و بان موضع رسیده و حاجی فرورده دوازده روز توقف نمود ذکر گرفتار شدن امر از دست علی بیگت جونی قربانی و بیان
 بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد بتجدیر سجانی چون علی بیگت جونی قربانی که بر خرد و فرودمان سوتی بود کثرت حال
 امیر حسین و امیر متوکل کورگان نشنوده شخت مردوخ فرستاد تا ایشان را گرفته تا خان بردند و در موضع جنوق شمس گریزید بر او بر زدنش قتل
 برین جبارت اطلاع یافته از حدود خویش جبهه امر کتف و سیالکات ارسال داشته زبان سپه رشت علی بیگت کشاده او را با طلاق ایشان ناموگذا
 و علی بیگت از خست بر ایام محمد بیگت را تصرف نموده پس لاغر و شتری شکبوت پیکر امیر حسین و امیر متوکل را و ایشان را مطلق الحسان ساخت
 و در آن ایام مبارک گشاه سجزی با میران رسیده بنا بر دوستی قدیم که نسبت با امیر متوکل کورگان داشت اسپان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران در یاد آن کورگان
 با امیر حسین کشیده امیر حسین بجزف که مسیور من روان شد و امیر متوکل کورگان با جنبه بل والوس خود آورد و بعد از آنکه زمانی که در اندام پاره لسان حقان
 رفته کار گذرانید بخراسان رفته تا ملک متوالدین حسین کرت طاعات فرمود و حکم مقدم آنحضرت را ختم دانسته اسپان و بسنگ ده هزار دنیا پسکی بخت
 و در سبت خرد از مال حسن پیشکش کرد و در حضرت معاودت از زانی داشت و امیر حسین ازین معنی و وقت یافتند او را که همساخته ملک در خاطر
 اعداده به راه رفته روزی چند با امیر حسین در آن تا شانو قلعتمو خان ایلی نزد ملک متوالدین حسین فرستاده امیر حسین را از روی طلب نمود و ملک امیر
 حسین را بصوب قلعه گزیر روانه کرده یکی از نوکران خود را بر بان شاه نام محبوب ایلی قلعتمو خان بیاید سر بر ایلی ارسال داشت و چون بر بان شاه رسید

کندگی
خنده نوری
ایمان نوری

تظلم و بیاد
بر کشاد و با براب
مناخ احوال و
انگیزات سبزه
در صحت حکایت
قران گرفت
تکریم

امیر متوکل کورگان

ذکر احوال امیر تیمور کورکان

در عقد

در عقد

رسیده خان حال امیر حسین از وی پرسید بر من رسانید که امیر حسین در قلعه که بود که محبتش بود از عالم انتقال نمود و تو گفتی تو این خبر را به من خبر دادی و او را
بر پادشاه را اجازت مراجعت از آن فرمود و آن امیر تیمور کورکان بعد از مراجعت از ملک حسین با و در شهر شافیه از بیم احدی که او را بکشند پنهان
سیر میبرد و در آن اوقات چهل و هشت روز در خانه خود بگریز که خوشتر از آن آقا و چهل و هشت روز دیگر در قره قیچ میبود و از آن قره قیچ بگریز که
آب آموید رفته در آن منزل تیمور خواجه افغان و بهرام جلایر بوی میبستند و با اتفاق روی بجهت باد آورده بریزد که امیر حسین از قلعه گریخته بدینجا
رفته بود و امیر تیمور کورکان در فیغان بعد از مدتی قطع مراحل در سمرقند منزل تو من نمود روی با امیر حسین رسیده با اتفاق یکدیگر روی بسبب آن بنامند
و با آنکه والی سیستان بجای خدمت امیران بر دشمنی خودی که در آن اوقات او را پیدا شده بود و نظر یافت سرشت بد او را بر سلوک طریق عذر باغشاید
جمع کثیر از سکران را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند سر راه بر ایشان گیرند آنگاه آن امیر شجاعت پناه را اجازت
معاودت داد و سیستانیان در شاه راه بدیشان باز خورده و آقا خاتال کرده چکی سخت روی نمود و امیر تیمور بدین تیری بر دست و زخمی بر پاهای
رسید و طایفه آن موکب عالی دشمنان را با زین شاه امیر حسین و حضرت صاحبقران بگریز شافیه و امیر تیمور جهت معاوضه جرایمات در خانه تو من نمود
توقف کرد امیر حسین با نوکس روی بصوب بخاران آورد و در راه از اجونی بر او یکجیک شکست یافته دو زده گس موضع شیر تورفت و چون جرات
امیر تیمور کورکان البتاه پذیرفت با تیمور خواجه افغان و بسیت و چهار نفر از طایفه آن همان عزمیت بجانب اصف سفط کرد و ایند پس از آن
کهنه نوکری سوخ نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را رحمت ذات شریف اجناس و طلاست بافته دو زده گس موضع شیر تورفت و چون جرات
اشنا راه قره قیچ و لد حسین با صد سوار و نطق خواجه بر لاس و امیر حسین آتین و شیر بهرام موکب بجایون میبستند و چون اصف سفط بمشرف
موکب حضرت صاحبقران مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و چهار پانزده پانزده سوار و بدیدار صاحبقران که کار احوال سرست فرموده در باغ
ملکت با وی خاز مشورت کرد و خاطر بر آن قرار یافت که تخت بجانب اصف او را بجا آوردند و شکلی بود ارا که نسبت حال واقف شده علم فرار بر افراشت
و درین اثنا از ایل دولان جاوید رسیدند و بلا نیت امیر حسین و امیر تیمور شافیه غاشیه خدمت بردوش گرفتند و اهل دولت نظر بسپار
راند و صغیر خراسان حضرت با شکرش و امر ابده گرفته در میدان بطبی بو قاتول نمودند و نمودند که امیر جاکوب مبارکت بن یوسفان بن قاتول بن شرف
بن قراچاد نویان و امیر سلیمان بر لاس و امیر موسی و امیر جلال بندو گاه بر لاس بر آمده اند و عازم طایفه اند و مقادیر احوال خبر رسید که شکلی بود ارا
و حیدر باشه زار مرد و صغیر بخاران افس خاتال بر کنار آب سیاه بزول نمودند و امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی با عدان داده در آن
اشنا امیر جاکوب در فیغان از جانب ترید در رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستقر و مطن خاطر گشته بمقابله و متعلقه دشمنان اقدام نموده بدین حدوس فتح
و نظر غلبه شدند و شکلی بود ارا که معاوانان او بهرست غنیمت دانستند ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و نظر یافتن بر بخاران
خندان باب چون امیر حسین و امیر تیمور کورکان خاطر از ترسکی بود ارا که بوسیله و حیدر خانی ساختند و روی چند در حد و پنج وقتند و بخاران
و طایفان و بخشان بسیار میثی سپاه پروراخته بخاران پادشاهان بخشان صلح کرده آهنگت نمودند و پس از وصول آب که شته بر راه سالی سالی عازم
خندان شدند و انجول بود فرموده موضع دشت کوکلت از مسک ساخته و در آن منزل تحقیق پوست که توفیق سلطه و در کهنه و خندان بسیار حیدر است
است هزار مرد در حد و پنج سنگین نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر بود و حضرت صاحبقران تاباید بجای و اثنی بود در
شش هزار تن و در هزار سوار عازم کاب معاودت امار ساخت و درایت منصفت بحرب اعدا بر او افتاد و سر بل سنگین بسان شیر عزمی برایشان
تاخت و از چاشنگه نابیکه زمان محاربه باشد و یا فته در وقت غروب و لا و در آن جا بنین با فته خورند که گز پای از سر که گانداه بیرون نهادند و چون
عدو اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صاحب تیر بر اندیشه بر عمل توانا فیه مسخره کاشته امیر موسی و امیر تیمور اعدا را با و اوج خود
بجا آورد با پانصد مرد که بر یکت در این بر زده ستم مستان را غاشیه گس خویش میبزدند و برابر دشمنان باز داشت و بعضی نفیس با هزار تیر پانصد نفر
دیگر بجانب بالا آب توجه کرد و در جوف لیل مجموع آن چهل شتاب از آب که شته بخاران صحو و فرمودند و روز دیگر فرودان بی اسپان دیده و
که طایفه از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال برایشان بهم مانده شب دیگر که شلالات کوکب بر زده سپهر کناره علی علم نمایان شده صاحبقران

امیر حسین

صاحبقران کتی گروز فرمود که بر بزرگسالان شش بسیار برافروختند کمالان از شنیدن خبر و زود دیدن اثر شب تیره و مضطرب گشته بر طایفه بطری کرمان
 و امیر تیمور کورگان با آن کوه مانده میل باشکو فرودانده ایشان را نامیدند که بجای کاشی نمود و در آن منزل با حضرت پیوسته از همه زانسانیم من قسین
 بنصارت باض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر با دو هزار مرد و لاورد بر امیر حسین پیشی گرفته چون بنده امین رسیدند
 امانی شهر تبریز فوج خروجی امید بدگاه غلیظ پناه نهادند امیر صاحبقران سجد نظر از لشکر همراه خویش گردانیده و بگریز از توتخت نامورستان
 و بعد از طی محذاری مسافت امیر سلیمان بر لاس و امیر جاکو بر لاس و امیر سیف الدین با با دو سیت سوار فرمود که بطرف کیش ایضا نمایند و هر یک
 دو بند شاخ پر برکت از دو جانب اسپ در آویزند تا در وقت جنگ گرد و عینار بسیار شده نموده بصورت کثرت وصول سپاه نماید و بگریز و
 برین موجب تقدیم رسانیده و در پیروای خود بر امانت و وفاداری قرار اختیار کرد و آری چون اراده از بی باستان نشانی اقبال دولت مند می یافت
 گریز از نوارده پسر میر شکر برافروخت که درین جمیع لشکر بود و گاه از بنده رستم ای صوابی کردی را بگیرد که بجز و مشا به آن سپاهی بگریز
 با جمعی بر کس که فضل از وی بهره در دست بر چهره او ز نور دانش اثر است اندک نظرش عروس اقبال نظر هر دم بهانه و کربلوه گز است
 ذکر چهار بی بی میستن و نظر بافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن امیر حسین نوایان و امیر تیمور کورگان بعد از انزمام دار و عیال
 بخاطر حرم و دل خوش زمان بلده زوال احوال فرمودند در آنوقت الیاس خواجه خان با جنود و خزانان در منزل تن آری که در چهار فرسخی شهر تبریز واقع
 افتاد داشت و در خلال آن احوال و تقصیر جان و تنگنا خویش فکرت یافته بود و مانع تقصیر و امیر حمید شده بودند که الیاس خواجه خان با
 برنده القصد مراد بعد از اجتماع لشکر با کس بجز از خواستار میبندد و در آن مقام خواجه شمس فتنه با یکدیگر از انزمام عهد و پیمان در میان آوردند که طریقه
 روحی داشته پیران خلاف کردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور کورگان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی اسیر حال رخسار خواجه یافت
 بنابر آن قوی دل و عین خاطر گشته کیفیت و احوال با امیر حسین در میان نهاد و با اتفاق متوجه رزمگاه شده تعبیه سپاه برود و غنچه از آنجا الیاس خواجه
 خان نیز فرم تیز کرده لشکر مرتب گردانید و در موضع می میستن امواج دیدی سخن مدعایم آمده دلیلان جنتن و مساندان دشمن شکن در هم افتادند و
 کثیر از جنود جنبه پهلوانی بدست گرفته روی بجز صاحبقرانی آوردند و طایران بکوب عالی آغاز شده کرده زمره از معارف خاص الیاس خواجه را
 جری و عقیل گردانیدند تا کلبکبار طران میدان بکارتیخ و خنجر و یکدیگر بسته با آب کشتش و کوشش بر کشادند حاجت نیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیر حسین
 و امیر تیمور و زیند الیاس خواجه قرار نمود و بسیاری از لشکرانش گشته کشته اندامیان مرا اسکندره و امیر حمید و یوسف خواجه در چینه تقدیر گرفتار شده
 و روزی چند هجده بوده بر قتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهده صورت فتح و خنجر و کاشی دشمنان بد اختر و اشتغال نشناط شکار
 موضع آثار در همان نهایت حضرت خداوند به دار الملک سمرقند شافتند و کابلشاه او غلان را که ولد دو بی بی بن علی کیکای بن دو خان بود
 پادشاهی برداشتنند کشتار در بیان جنگ لای و انزمام یافتن لشکر خجندی در چهار سینه شمس دستین و مساندان که خاقان
 کل با جنات حمت و عقل روی با سخن اوس ریاحین آورد و بر خیم بکجان خواجه و شتوی را از رضای کل از انزمام کرد الیاس خواجه خان جهت استقامت
 قوی میستن با جمعی کثیر از لشکر پر کردن بجایت ابل اوس خجندی حضرت نمود و این خبر بر من صاحبقران عالی که رسید امیر حسین را تعبیه نمود و آن امیر
 سر بر سپاهی غرق در جوش تیغ و نیز جمع گردانیده علم نهضت بجایت امداد بر افراخته و در آنجا سیمون گذشته طبقات جسم ثور میل خود چینه و حرکات
 مضروب ساخته و از آن طرف الیاس خواجه خان نیز رسید و کتار آب با دام زانیر مسکر گردانید و امیر حسین با اتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از
 امداد تعبیه و لیران صف آرا مشغول گردید امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد بر لاس و عباس با در را در قول جای داده سخن خویش با لشکر بیگانه
 کارزار از سفند یار پیش در برانضا با بیستاد و امیر تیمور کورگان با جمعی کثیر از سپاه مذکور در جوی در جوانی علم اقتدار بر افراخت و امیر حسین در بر طرف
 سپهبد میر و طایفه از اعیان امر او بهادمان را به راهی مقرر ساختند از آنجا امیر حسین خواجه خان نیز جنود جنبه را تعبیه کرده بمرکز شافت و در
 جانبین در کتار آب با دام باستان آلت کانداز برداخته با حمله آنس قتل التراب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت در دو
 نوز و عیون بود سرداران جنبه کثیر و کثیر شده عمل سنگ پشته اشغال نمودند و بسبب خاصیت آن سنگ که از بدایع صنایع الهی است

و کتار آب با دام
 از خون نشانیان
 کل از دم خالی
 از بر دو جانیده او
 شایسته سلطان
 دانه خنجر
 یکدیگر در میان
 جان کتار آب
 بکشتن کتار آب
 زینت دایه از خون
 و زانکه کور ار خانی
 کردی با غیر است
 ندای کتار آب
 و کتار آب با بیجا

و ان شمشیر
 از عرو دولت
 خنجر نام
 است

بی ایش و در نکت در فضائی صحر که جنک چندان اشک اندویده حساب ریزان در وان کردید که کویا از نایب شکره شیر جوهر و امیر کبیر آب شکر کباب
فرود یارید بیتی ز آشوب بادن و جوش جباب همه جوش و خود کردید آب شیر تیز تره و در فضائی بود باری تو است کرد و کسان کبابی به
علت استر خاقتلا کشته روی پوشیده آوردنیا حسام از شحات تمام کوه را بربسان با نام هم چون داد و قامت نیزه که راست چون قهر زمان بود
بودم کشته سر زانو نهاد تو ایام سپان صهار شمار بواسطه قور لای و کل انحرکت باز ماند و اوثاب انکرت ترشح حساب کران شده مبارزان را کوه شمشیر
نقطه دیده کردند سروران جنبه تا زمین همچو بحر خضر شد پای مرغابیان بحر صاف راست چون پای بادشاور شد و چون از سیلان بادن بچشم
مستور و مخالفان بود بجهول پوست نذبا از سر انداخته و تجمعا از نیام اخته بر لشکر خجائی باغشده و آوار شده و اقتدار ظاهر و آشکار ساختند مع نکت
امیر صاحبزادان بقدر امکان ثبات قدم نموده و نواز کم کشش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جمله اعیان سبجان سپاه لیسان خواجه خان
بگریزید و تا بان بباد و ملک و عهدی در معاصرت نزد یکدیگر فرستاده پیغام داد که مصطفت در آنست که قدم جلالت پیشینند تا بمواخت
هم روی بیدان آورده مخالفان کسب حاصل سازیم و بنیابت آتی را بستیم و نصرت بر افرازیم و امیر حسین که در آن وان اعمال حسنه را با فعال تینه
بتدیل داد و هر با فرستاده صاحبزادان کامکار را بنا خوشی تمام باز گردانید بنا بر آن امیر تیمور کورکان آرزو و خاطرش در مر قتل طریق بول
سلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی القبح که ترک خو زین خلعت بقلم تیز گوزانی مرتضی گردانید باز هر دو فریق صحبانه
دست بر تیره کمان و سیف و سنان بردند و برین روز نخست سپاه بگلانه تمام یافته بالاخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلالت آیین بکوه
رسید و کوه چکان را چشم بر نقش افتاده همان در اجعت انصاف دادند و بهیات اجتماع بر لشکر و اورا را التزم کرده غالب شدند امیر
و امیر تیمور چهل چشم پشت بر سر که گردانید اسپان ایشان بر بالای لای و کل افتاد و ده هزار لشکر خجائی عرصه لغت گشته و امر بجهول
و شهر بنیر شمشیر امیر حسین کی توقف بسالی سزای رفت و ایل و الوس خود را از چون کند ایند و در شیر تو نسل گردید تا امیر صاحبزادان
انگه شاید حتی پیش تواند بر روزی چند از آب عبور کرد و در آرزو قشون مرتب ساخته تیمور خواجه و علان و چادری و جاسان با بهفت قشون
منغلائی گردانید و فرمود که بطرف سمرقند روند و انظار بفرستند جدا گشته اکثر با جدا بپوستند لاجرم بجا طر صاحبزادان سعادت انبار
که روزی چند بار روز کار بجا بید ساخت و از آب گذشته در حد و پنج لوی قامت بر فراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت
لشکر منغلائی از وی صدور یافته بود بیاسار رسانیده و جوش را نابوده انگاشت ذکر سلوک مولانا را از ده سمرقندی و مولانا نکت
بخاری در طریق سردباری و مراجعت نمودن لشکر جنبه در عین مخالفت و شرمساری چون امیر حسین و امیر تیمور بکشت
یافته بخون عبور نمودند و مولانا بی ایان بیزم منب و تاج صوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب سطره بنیاد ثبات و قریه سوطان آن دیار
مستندم گردانید مولانا را از ده سمرقندی که بصفت جلالت و مردانکی انصاف داشت مردم با بر وضع مولانا تخریب نمود در باره و جویسایت
مض و ال ابل و عیال سخنان بر زبان گدازید و سمرقندیان آن گماشتد اجمع رضا جامی داده ز نام اخلیتا خود را و عقبت مولانا را از ده سمرقندی
و مولانا حرکت بخاری که میران زاری جلد بود و ابو بکر طوی خاف که او صاف سردباری بروی صادق می آمد نهادند ایشان شهر را که چو بند
کرده بر عبادت محافظت سپاه جنبه ثبات قدم و ندیدند و مولانا در تها و کرد شهر نشسته نواز م محاصره بتقدیم رسانیدند چون نزدیکت بان رسید
که سمرقندیان را سحر کرد و اموال و دیار مسلمانان در معرض تلف آید تا که بقتضای خصما بر زد تعالی و با در میان چهار پایان سپاه ایلیاس خواجه
اقتا و چنانچه از چهار اسپ زیاد از یکی زنده ماند و مولانا خائف حیران شده اکثر گش و در پیش بستاند و پیاده روی بدید جوش سوادند
و چون سردباران سمرقندیان همگی از پیش بردند پای و در ادوی شربت و فتنه انگیزی نهادند دست تخطب با اموال را پایا دراز کردند و این اجناب
بسیح شریف صاحبزادان کامکار مدینه مسری چمنان برق و با زرد امیر حسین فرستاد و از کجایی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و
مطرف سالی سزای و حرکت آمد امیر تیمور کورکان استقبالی و انشد در حد و بطلان میان ایشان اتفاق طاقات افتاده و بتقدیم امور ملک
نا یکدیگر سخنان گفتند و از فرود تیمور سردباران سمرقند اندیشه مند گشته جمه مصطفت وقت طبع و پدیدایشان فرستادند و چنان سحر کردند

نزد امیر حسین

اندر

مقرر کردند که در آن زمان امیر حسین در سالی سر برود امیر صاحبقران در کس و مخشبت شلاق فرماید و در وقت نزول همیشه خورشید در بیت
 الشرف از دو طرف بسوق درویند انگاه صاحبقران علیجاه غم مخشبت نموده در آن زمستان پر تو تمام بر عمارت حصار قرشی انداخت
 و چون آن خلع و کتف بپوشید رسید سر بدان شاهان شده مولانا زاده تبرکات و شوقیات جده صاحبقران حمیده صفات بطرف توکلی
 روان ساخت کشتار در بیان رفتن امر ایسر قند و کشته شدن سر بدانان و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و
 حضرت صاحبقران در اوایل فصل فروردین که فرشت نامیده جده زول سلطان کل در فضای باغ و بستان بساط نزدین مسوط گردانید و ادای
 هوای راحت افزای اردی بهشتی اختلاف در الوان و در واقع از بار و ریاحین ظاهر و هویدا کردید امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و شورش و شورش
 بر یکت از منزل شلاق روی توجه بپوشید نهاد و بعد از نزول در کان کل و اجتماع سر بدانان رخت هستی ایشان را بسا و فنا دادند مگر مولانا زاده
 سمرقندی که بنا بر لغات خاطر صاحبقران ستوده مآثر آن حمله بجای یافت و دیگر سر این صغولی کشته بکاشان از او انقطاع شتافت و چون
 مشیت از دستال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال تعلق با امیر تیمور کورگان کردید آفتاب اجبال امیر حسین سمرقندی و ال
 محبت و دوستی در مطوب خاص و عام سمت لغضبان پذیرد در خلال این احوال می توجه به جمع موال و اندوختن ذخایر و در امر اعظام و محاسن
 صاحبقران کرده و ن غلام مسلح کلی گنیل نمود و محصلان بهرام صلوات جبهه گنیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اختلاف یراق و اموال در جنگ
 لای دست امیر تیمور میر سید از او آنچه امیر حسین مسیح داشت عاجز آمدند و امیر تیمور دست در یا نوال کشاده میر جا کو بر لاس و امیر سیف الکر
 و آقوفا بهادر و امیر سیف الکر و دیگر مقرران خود را امداد و اعانت کرد و در برابر زری که محضاً مطلبه بیجا سی که دست گنت آنحضرت بان میر
 بر طبق عرض نهاد از آنکه نایب و گو شواره حرم خاص خود او لجامی زرگان آفاد که خواهر امیر حسین بود پیش برد امیر حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا
 از خواهر است بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند امیر تیمور سپان خویش در عوض آن مسلح پیش کشید و امیر حسین منغسل شده اسپان
 قبول کرد و آنوقت که من بسالی سر می مردم بیاید که مسلح باقی را نقد نموده از عقب من ارسال نانی و امیر حسین بسالی سر می رفته بواسطه این احوال
 تا بنجا حاضر حصار و کباب از غارتش و غنم گشت اما میدانستند که تا وقتی که امیر تیمور کورگان بوی موافق باشد پیر من خلافت نموانند که دید بنابر آن
 علی و پیش و لدا میرزا بید و فریا با اتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد کتبلی مصلحتون انکه امیر تیمور بجناب استقلال قدم در ادوی مخالفت نهاد و بکلی او را
 لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر شت زرد امیر حسین فرستادند و امیر حسین بن عثمان را که نقشش المجر بلوح خاطر مستم گردانید نشانی ارسال داشت
 منشی انانکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش نوشته نژاده خاتون رود و تا تحقیق آن صورت نمایند و ارده خاتون دختر ترشیرین خان و مادر آن
 امیر حسین بود و القعه بنابرین واسطه جناب نزع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در آن اشا و لجامی زرگان آفاد سفر آخرت پیش گشت
 و ملاقه خویشی پس بن لجامین صفت انقطاع پذیرفت و در پایر سنه سیح و ستین و سبهاره صاحبقران ظفر قرین بالشکر جلالت آبن بفرم زدم در حرکت
 آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بجناب آنکه مزع دل انصاف حسبت صایب ند پر راه مگر و تر و در دوام انجام کش
 حکمت چهار در و جیاسته پیرا و را با عهد نامه ست تراناساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب صلح و طاقات گشت امیر تیمور کورگان
 پوشیده امیر حسین و عثمان بهیچان اتفاق فرمود و امیر حسین با سپاه فرادان بجانبا بخشه و مالیشان منصت نموده بار دیگر آغاز حیل و حقه
 کرد و دختر خوانده دارد با جمعی که بان سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که در ایام ما مسلمیم تحریب ولایت و تفرقه سپاهی و رحمت است اکنون
 انشب چنان نیاید که جر یکت از جانب و جانیان و لشکر تو در فرار توقف کنند و بر یکت از ما با صد سوار در تنگ چکک با هم طاقات فرار
 و بی شایسته اتفاق قواعد و بشاق مگو که در اینم هر چند بر میسر می شود که منکشف و هویدا بود که امیر حسین درین طابیت خیر کوه خذ بعیت عرضی ندارد
 آتبار بر مباله امر اسر رضا جنابانده با سپیده سوار در حرکت آمد بعزمیت انکه دوست سوار اجته رعایت خرم در فریزه توقف نماید و با
 کس تنگ چکک رود امیر حسین چون بر توجیه آنحضرت اطلاع یافت طریق فند و مصلحت و عدله سلوک داشته فرماد تا ما سه هزار سوار خنجر کز با
 صاحبقران کامکار ایفا کنند و ما او را بدست نیاوردن پای نشیند و مخالفت ده نوا می تنگ حرم با آنحضرت رسیده ما برهه حال ششکل که دید و در

محل وقت
 که به ترین صفات
 خیر اصحاب است
 بر مزاج او نظر کرد
 و یکی بیت و دیگری
 نیست

امیر حسین

باقتلش جنکت گمان در جهت امیر تیمور کورگان بودند نگاه بنده ایستادند و اختیار نمودند در سیه سپاه حضرت شاهرخ گشتند حضرت صاحبقران
 اقلنس برقی شافت و از آنجا در جوب لیل با بده دی از خیل بصوب باخان در حرکت آمد و اناب آموغی عبور فرموده کچول در آمده سرچاه شور ایستاد
 منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صبح جان روز که امیر تیمور کورگان از قرشی منعت نموده بود بهما بخار رسیده امیر موسی با بخت بر تن و فتح حتمات از
 مشغول گردید اما صاحبقران سعادت آتاما سرچاه شوراب قاصدان بخندان نزد ملک معزالدین کرت و محمد بیگت جونی قربانی روانه گردیدند
 تا معلوم نمایند که آن دو سرور با حضرت در مقام و خا و وفان اند یا سر خلاف و نفاق دارند و زمان غیبت اطمینان دو ماه و نیم استدا و یافتند
 و مان مدت هر کار وانی که از خراسان بهر آنجا میرسد پادشاه جالیجا ایشان را بتوقف مانور میکرد و ایند چون اطمینان معاودت نمودند
 آوازه در انداخت که ملک بهرات استدا حضور ماکرده و کار و انیان را اجازت داده با مستلقان سوار گشت و روی بصوب بنگاه آوردند
 بجای قرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشکران امیر حسین خبر امیر تیمور کورگان از ایشان پرسیدند بود اگر ان جواب دادند که امیر تیمور با مردم
 خویش پیش ملک بهرات رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه نصف پروان آمد و با هفت هزار سوار موضع پیراع از منزل ساخت
 و ملک بهرا در پنج هزار سوار از نایل قراوناس در قراشون توپ و کنبه لولی علم اعانت بر افراخت ذکر توجه نمودن امیر صف شکن
 بجای قرشی و انترام با فتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب
 کار و انیان را اجازت داده بهرست هرات روانه شدند بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک زوال گرد و موازی مدتی که کاروان از آنجا
 برقی تواند رسید توقف فرموده نگاه بهت عالی همت بر وضع اعدا دولت مصر و داشته عنان عنایت بصوب شمشب محفوظ گردانیدند
 زمان دو بیست و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون بودند تا تشریح در سلک عاظم امراء همچنان انتظام داشتند تا سیه سیه غمیش او علان
 و امیر و دو غلات و امیر جا کوب لاس و امیر سار بوفاه جلایر حسین بهادر و امیر سیف الدین نکور و عباس بهادر از قبیله قچاق و اقبوغا بهادر از
 قوم نایمان و محمود شاه بهاری و غیر جم از مردم کار نامی و آن هر سپهر کامکاری با وجود وقت عدد و کثرت عدو اعناد بر غایت حضرت قدرت
 و قوت دولت کرده روی بر آورد و بعد از وصول بکنار آب سویه با چهل و سه کس شینا آتاب گذشته و از قریشنا کشتیها گرفته بکنار آب رود
 تا سایر سپاه جور نمودند و از نمودن بواسطه قوت عدد این نامی را پسندید و سپاه را بتوقف امر کرده بهر ابعی بشتر و عبدا ندر روی بر آید و
 بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده بشتر را بجا استاسپ نامور گردانید و با عبدا ندر خمر تراوی که آب از آنجا بشتر میرفت از خندق
 گذشته بجاک نیز بر آمد و بدر وانه که بجای خراسان رسیده بخش بخش دست برد و راه داشت که پس آن را بجاک انباشته اند
 فرموده نظر اعلیای طبر بر باره فصول نداشت و چنانکه دیوارش پست بود بعد از آنکه خندق گفت محل زردبان بنادون و در آمدن بقلعه این استا
 از میان ترناب از خندق گذشته بر سبیل سرعت بلارزان پوست و بر وقت ایشان باز روی برقی آورد و چون بلب خندق رسید بجهت
 پیاده ساخت و چهل و سه کس با پیش اسپان باز داشته صد نظر مرد و لا در باز و با ناکه از بوز واقع برگرفته بود و بجا کد بر فرشتا و تا انهام
 بر حرمی که بعد از آنکه بود بنا و بقلعه روند و بخش بخش بجد کس دیگر نظر قسح الباب برود و رانه بایتاد و آن صد نظر بصیانت فرزند
 حصار خضر بر بمان خمر زردبان وضع کرده بقلعه در آمده تیغ انتقام انیام کشیدند و بد و رانه رفته محافظان را غافل بلکه مست لایستل یافتند
 و همه را کشته و در پیش بکه تیر فصل در وانه شکست و ملازمان موکب همایون بر نحو کشیده بقلعه در آمدند و مصلحان شوله مست سر اسیر از خواب بیدار
 در عایا به چاپه حیران مانده با هم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب شوفا کیت و حضرت صاحبقرانی در واز با قرشی
 مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه مظهر و افتاد و بموجب فرموده محمد بیگت بن امیر موسی ماکه در صفرین بود راه کنه
 دادند تا سپهر پیوند و عرض آنکه چون بکینا گاه این خبر بقبول امیر موسی رسید تفرقه باحوال سپاه او راه یافت و در همان شب محمد بیگت نزد
 موسی رفت و کیفیت واقعه بازگفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار به راه داشت دل از جای بیرون زد و دیگر امیر موسی و ملک بهرا و با واز
 هزار کس نظر بر قرشی شافتند آن بلده را مرکز واره در میان گرفتند امیر تیمور کورگان در واز و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بکلی همت توجه

در میان حضرت
 غنای امیر جا کوب
 در آن کینه خون
 بر سر آمد و درون
 بر نه و صاحبقران

در واز
 قرشی قافله

موجوده وضع اهدا دولت گشت و در آن روز امیر متیالات باسی سواد که برکت در میدان بپیکار بر بر می بود و خبر گذار از شهر بیرون تا خسته گشتند و
 که داستان بخت آن سفید باد و منوح ساخت و شصت مر سب او بگردد و خلعه داد و در دور که با در مانند دولت و اقبال نامیر موسی و ملک
 بهادر که بگردد در سنگت ساریها که حضرت ما را نظام یافت و روز دیگر از طبعی بوغابا در و اقمیور بهادر بل روان نداشتند با پنجاه مرد بزم بزرگ بیرون
 داشتند و طیشاه و در و شکست بر غرضی با بیست نفر از دخترب آن دو امیر و لا و شتافتند و نصف اعدای بی بی بوغابا در موجوده بیرون پیشین
 گشته یکبیر پیشتر اقمیور بهادر گشته و او زبکی که یکی از نوکران امیر موسی بود و جزو موفور پای در میدان سواد و قران بوغابا در و شش در حکم گشته
 و بسکی بهادر پیشین با نام رسانید و امیر سا بوغابا ایطی بهادر از بالای در دانه آغازه بشه کرده طایفه از مخالفان را که در با و تو بر با سپاهی حصار آورد
 بودند بگریزیدند و از سپاه اعدا توکل با جبهه مرد آغازه بزرگ و در آن محل صاحبقران پسر اخته دار با پانزده سوار تیغ جلالت آخته از حصار بیرون تا
 در طرف که حمله آورد و جمعی با رخاک بلاکت انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور بشیاه جناب بی ناموسی داد و بار بر فرق خویش بخته از پیش اندک فرود
 بر قرار اختیار نمود و لیکن ملک بهادر با لشکر فرود ناس که چرخه بود در طرف در دانه هزاره پای شبات و قرار تا آن غایت استوار داشت که حصار
 قران کامکار با شصت نفر از شیران پیشه کار در علم جلالت بجایب ایشان بر فراشت گشت چون دید که آن مویده نیاید بجهت پیشین همان موجوده است
 تا به حادث در جلالت خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه کرده مانند امیر موسی بودی فرار شافت و صاحبقران شجاعت قرین پیشین غلبه شایسته
 تکامیلی فرمود جمعی که بر ساقه لشکر مخالف بودند بگریزیدند و سپان کوتل ایشان را گرفته همچنان میراند تا ملک بهادر رسید و او همچنان از در و ملک آغا
 که دختر امیر بایزید جلایر و خانون امیر موسی بود طی مسافت نمود امیر موسی چون ایشان را دید او از بر کشیده ملک را گفت که از سر خون تو اگر چه بگریز
 در گذشتم مشرودا آنکه از خون جدا شوی و ملک آغازه ایضی را غرضی غنیمت دانسته بمشغول گشته من بجایر اسبه خدر عجم و غنمو و وضعا آغازه تا ختن کرده صاحبقران
 سر فرار از عقب شتافت و با آن زمان نوکری بود عاشق نام تیر و مکانی بر دست و هرگاه آنحضرت نزدیکت با ایشان میرسد عاشق تا تیر را
 بر سیکشید و تا قدم و قوفش در آن کار ظاهر شود منی انداخت و امیر موسی کورگان کجان آنکه آن مردکت در آن کار همایونی دار و لیرش نیز نیست تا بجهت
 طبع و جور آتیری بدات بخت صفات رسد و به ف سهام سلامت طبقات نام گردد و درین بین با کبر صاحبقران گردد و در سر بر را بخوگر
 از حرکت باز ماند و دولت شاه بخشی از پی زمان تا خسته عاشق تا بنا کام تیری ببنیداخت و نادانی خود را در آن امر ظاهر ساخت مع ذلک در نشاه
 بدیشان نرسید و عنان مراجعت اصطفی داد و بکوب عالی سخن کردید امیر موسی کورگان از نو احمی قران با بگشته امیر حاجکو امیر سیف الدین فرمود
 که مخالفان را تا سنگت ملک عقاب نمودند و این جلایر و طایفه دیگر را که گریخته میشتند باز کرده اند به قرشی رسانیدند و صاحبقران کاران کجا
 و دوستان به قرشی در آمده آن رستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت کرده در آن طرف روانه ساخت و اینجا
 که خاسته سخن گذار بر سبیل جمال شرح نمود پیشانیه کلف از باج و قایح و آثار است و سخن جمیع از باب تواریخ و اصحاب اجنار است و از تا عمل در مشرق
 آن مجال شجاعت و شوق و طلب سلطنته و الدین امیر موسی کورگان بو منوح می پیوندد از فکر و تفصیل آن غایت تا نیند الی که شامل حال نظریه سالکت
 پادشاهی بوده ظاهر میگردد و چنانچه مخفی نیست بر او کیا و هو العاد علی بابا ذکر مصداق امیر موسی و امیر حسین بعد از فکر از معانی
 بدین الحجاب بین چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته با میر حسین پوست و کیفیت حال بازگشت امیر حسین سبب گشته امیر موسی و اولجا تو بر
 در جهان شاه ولد تالیق و پولا بوغابا بختک صاحبقران ظفر لوانا فرد کرد و آنحضرت انجمن استماع نموده با دوستی نفر از طایمان دلاور بفرمود
 بشیون موجوده دشمنان گشت و در منزل اق قبا تعارب فریقین اتفاق افتاد و چون سباه امیر حسین نزدیکت بدو هزار سوار بودند صاحبقران
 کامکار صلاح در جنگ ندید بصوب بخارا رفت و در اثنای راه امیر حاجکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بر حضرت از بکوب همایون جدا
 بخارسان شتافتند و امیر صاحبقران پس انصو ل بخارا و نزدیک رسیدن قران در مشن محمود شاه را گفت که صلاح در است که رسم بشیون
 سر اعدا نایم کار ایشان را بر پیشین نخواه بسازیم محمود شاه این معنی را قبول نمود و بنابر آن امیر موسی کورگان نیز متعاقب امر آتیب موسی که شته در
 ناخان با ایشان سخن شد و بعد از آن چند روز لشکران امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمود شاه با اتفاق پذیرن خود علی موسی گریخته و از اسب جدا

سایح

بوکبالی پوست و صاحبقران عالیها چون چند ماه در ماخان بجزاعت گذرانیده اسپان را فریب ساخت با شمشکس از غلامان دستم اثر که در آن
 در خدمت بسیر میردند و نوبت دیگر بسیر خجسته غلبت همان باره جهان نورد بدان طرف آب مخطف گردانید و از راه خراز عبور فرمود و قریب رفت همی از
 نوکران امیر موسی را که آنجا بودند گذشته در آن شاخه یافت که پنجاه نفر از لشکر فرادناس در قوی میندان نشسته اند متوجه بهم اساس محبت ایشان شدند
 نزدیک بدان مکان رسید سپاه خردوست گاه با هفت تون ساخت و از اطراف و جوانب فرادناس درآمد و چون نداشت رهسپار برضای
 آنجا ساخت استیلا یافته با وجود کثرت عدد ایشان اندک نفری بر تختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران کباب هم فرزند شافیه اوج فرهاد که از
 قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رحمت سزاه گرفت و از دست برد غلامان بوکبالیون برخاک رحمت افتاده پای در وادی فرادنا و شهر
 در آمد و امیر تیمور کورکان پنج شش روز در ساغر فرغت آسایشیده در آن آسایشید که امیر حسین جنه آنکین جن جناب زینک و شین با جنود نامحدود در قریب
 منزل گزیده و سخکای لشکر او بشهر سزید رسید و چون میر میزش گذشت که مناسب است که چند گاهی مقابله و معارزه را در توقف اندازد و همان وقت
 بطرف ترکستان مخطف سازد آنگاه با همان لشکر خود که باقی است در دست در و امن دولت ابد چون پیش روزه بودند اتفاق کرده از سعادت فرزند با شگفتی
 شافت و در نواحی انولایت با بهرام جلایر و کینر و سخکای که حکم خان خوشن صاحب اختیار بدان ترکستان بودند ملاقات فرمود بهرام جلایر
 چنانچه باید و شاید بجهت همکاری غلامان بوکبالی شهر یاری پذیرد اخت ایام کینر و آنچه مختصای اسافیت و مرآت بود و ظاهر ساخت و امیر حسین و دو تن
 لشکرهای کران بجا رفت امیر تیمور کورکان تبرکستان ارسال داشته بهرام با آنحضرت را بیکر فتح و نصرت اودی نمود و سپاه امیر حسین فرار بر قوی اختیار کرده
 بوی پوینند و در خلال آن احوال صاحبقران ستود و خصال امیر سار بود و او با جنود خاباد در اجبه استدا نزد امیر شمس الدین محول فرستاد و در آنست که در سنین
 و بیجا نشان آید و او از راه محول سپاه جنه شایع گردانید و امیر حسین پنج شش روز مخطف گشت و جلایر و شایخ تا شگفتی و بخت تو نسل حبت تا امیر تیمور
 نصیحت نموده از سلوک طریق مخالفت بگذرانند و بجا بقیه موانعت رسانند و آنجا محبت مجلس با یون شافیه بر لالی موهبت نایره چشم آنحضرت را شگفتی
 دادند و در باب بنده بسیار مصلحت چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور کورکان غبار نفاق امیر حسین را با بیگارم اخلاق از لوح خاطر فروداشت و پس از آن
 ملاقات او گشته نوکری خجسته نام راجه اعلام آنحضرت را پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثنای راه بعضی از لشکران امیر حسین را که از راه
 تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب و شهرم گردانید و چون در قیام منزل گزید خجسته با آید و جنر او را که امیر حسین بوکندان بر زبان اندک گشت
 بصاحبقران و آنحضرت در مقام دوستی و محبت باشد و نوران شاه نامی از خواص امیر حسین محبوب خجسته بخدمت رسید و فواید و عهد و پیمان را با بیان نمود
 گردانید و امیر تیمور کورکان عباس بباد را همراه تو را شاه حبت بهمن کار نزد امیر حسین روان گردانید و امیر حسین امیر موسی
 و او را بجا آوردی را با او و او را ارسال داشت تا با صاحبقران ستود و خصال همه ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برنده و در آن
 که امیر تیمور کورکان جلایر با رسید امیر موسی بکوش گفت که برار علی با آنجا ست فرود آمد و سفر آغا خازر و کرده مهم بران قرار یافت که از طریق بر سر در می
 با صد نفر پیش نید و با هم ملاقات نمایند و بر بنویسند بخدمت رسانند امیر تیمور کورکان در مذاق امیر موسی نزول نمود و حبت و بیگاری با لغت و بیگاری با
 شد و امر لشکر را با اجازت داده هر یک بیوردت خویش شافیه و امیر تیمور کورکان پنجاه نفر از لشکر خویش را سزید و متوفان آن بده از استنشاق نسیم
 از نوجوانی یافتند ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور کورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان بنا بر مخالفی
 که نشان بدیشان در خلال احوال گذشته بطور پوینست بود امیر حسین بعد از آنکه خاطر از صاحبقران عالی که هیچ ساخت را بیت و نیت بصوب ملک باقر
 و ملک حسین کرت از نصرت و توقف یافته فوجی از سپاه خود و همراه را بجد و پنج و شیرخان فرستاد تا دست بقتل و تاج بر آوردند و جنر حبتی حوزبان
 بسبع شریف امیر تیمور کورکان رسید جنه ترتیب ایشان را با هم میجویند و آنجا حبت خبر حصول آنحضرت شگفته روی بصوب هرات آوردند و امیر
 صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و او بر غنیمت آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان بدیشان مصلحه نمود و همان در حبت بطرف سالی سرد
 انصاف داد و امیر تیمور کورکان در خند بوی بسیده بهر دو سردار به یار یکدیگر اظهار فرح و مسرور کرده چند روز بجهت و کارانی بگذرانیدند
 و اتفاق یکدیگر با بل فرقه آنحضرت را از حقیقه تصرف بولا داد و او با جنود فاکدم از غصیان میروند بیرون آوردند و چون از آنحضرت غرضی او را حبت نمودند

اصول

امیر حسین بنده کرد که طعنه بنده وان طبع از تغییر نماید و از سالی امیران بزرگوار خسته آن بده ما و از انکسالت سازد و امیر تیمور کورگان با وی گفت که عم شایر امیر تیمور
 کورگان سکون پذیرد و کفنه سمرقند پای تخت ساخت و این صحنی بر وی مبارک نماید مناسب آنکه شایر از سران و اعیان که در به امیر حسین بن سخن باسع و صفا
 نشود و امیر تیمور کورگان را همراه خویش ببلخ برده آغاز عمارت کرد و آن شایر سید که لشکر منول بمیان تخت و تاراج ما و در ان شهر تاب سیر و آمد و اند
 و امیر حسین عازم دفع انداخته امیر تیمور کورگان و امیر موسی را از پیش فرستاد و خود نیز متعاقب از آن گویه عبور نموده در آخر میان نشان منولان با یکدیگر
 مخالفت کرد و طبل در جهت فرو کوفتند بعد از آن تحقیق سویت که شایان به نشان ولایت قندار عاریتده اند و امیر حسین با امیر لشکران عظیم
 دفع ایشان گشته چون کبشم رسیدن خویش توقیف نمود و جهان ملک را که پیش بود محبوب میر صاحبقران بر سر بنشان فرستاد و آنحضرت در آن ولایت
 ایام قندار ظاهر گردانیده بسالی امیران زده امیر حسین رفت و چون در وقت غیبت حضرت صاحبقران کبشم و ختلانی و شیخ محمد شکر و در آن طرف
 آب کش خلافت شغل گردانیده عزم نزد امیر حسین داشتند کتبی با امیر تیمور کورگان نوشته از وی استمداد نمودند و بودند آن نوشته بدست امیر حسین افتاد
 بود و در آنجا میکه صاحبقران کتبی امیر حسین را سالی امیر حسین میداشت که امیر حسین آن نامه را بر وی ظاهر گردانید تا امیر حسین آن را از سر بسته نگذارد
 این جنبه غبار می بر عایشه خاطر نوشته معارف آنحال چند سخن دیگر که ولایت بر نفاق امیر حسین بیکر و کجوش امیر تیمور کورگان رسید بنا بر آن روز
 بر باره گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیله حقیقت سخنان مذکور استفتاء نماید و در وقتیکه امیر حسین در کنار آب بود و شایر
 بود پیش او رفت تا قبل از آنکه اظهار مافی الصغیر فرمایند مضمونی از آنطرف آب آمده بسته با امیر حسین گفت که یا غنی زده کیست و امیر حسین روی صاحبقران
 جنگجوی آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی و ضرب شمشیرش آنکس و باد حمله کرد که آن سنگ دشمنان خاکسار اذنه و از مشرق در پیشان
 گردانی زیرا که زنده چشم بعضی دیگر از عدم که پیش رفته اند از جمله این امر چون نمیتوانند آمد و امیر تیمور کورگان حشمت خود را تقدیم رسانیده چون
 با بر و منطیای پوست خمر توجرت آنحضرت بسامع کبشم و شیخ محمد بیان سلطه و در سید همان زمیندان مقابل بر تافته کبشم و از راه غیر تکبیر طرف
 آبی رفت و زنده چشم او را متعاقب نمود و شیخ محمد محبوب خند که نیت و امیر تیمور کورگان او را نکامیستی کرده منظر و مضمون بجانب کیش مراجعت نمود
 کشار و در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بن امیر سلا کرت ثانی چون بنا بر نسبت قادر
 که کلام سحر نظام و اقدیونانی غلام پیشا بر شبات و بقا ملک لایزالش دلالت میکند نزدیک آن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران ستود
 خصال از افق استقلال طلوع نماید و این صحنی بر عرش شاه و جلال امیر حسین بن امیر سلا موقوف بود و اموری که سلب فقر طوب جمهور نزدیک
 و دور میشد و در شوکت آن امیر حسین سر بر زده از جمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت در مقام عذر و خدمت آمده حواست که بهنگام فرصت
 دست بردی نماید تو اچیان فرستاد تا از متعلقان و منتقلان آنحضرت هرگز اسمی در موی باشد که چنانچه از خط کیش ببلخ بر زده و شیرین آغار که خواهر صاحب
 قران و لاکر بود و بهانه آنکه شوهرش امیر مؤید امارت پسر جاوچی را در سر شرب گشته و کز نقیمش خود طلبید و اینصبا امیر موسی را که در سلکت
 صاحبان آنحضرت انتظام داشت با کوچ طلب نمود و بواسطه ظهور امثال این حکامت نالایق امیر تیمور کورگان را خبث باطن امیر حسین تحقیق نموده
 بهمت عالی نیت بر دفع شر او کماشت و بعد از تقدیم شورت با عطا و ارکان دولت بدل قومی و اعیان شیخ شاعر خلافت امیر حسین ظاهر ساخت امر
 و نوعیان از اوس خجای که در کمال سخیل و خست امیر حسین ملول و متفرق بودند و از باس سلطنتش غمناخت می نمودند درین صحنی با صاحبقران کبستی
 شان جدا شان شدند و قوام عهد و پیمان بعناظر ایان بود که گردانیدند و امیر کبشور کشای با جمیع لشکر با فرمان داده بینه و فرقه را طلب شیخ محمد بیان
 سلطه و بجانب اترک فرستاد و بطالع سعد و نعت فرود از خط کیش نهضت نمود و امیر موسی را بقول بعضی کبشم نفس در مقدمه سپاه و چون حوالی ختلان
 از غبار مویکب غلظت آید سنگبار گشت امیر موسی همی بر اس بخورده و در آن بکرنیت و صاحبقران کامکار گردون اقدار و جو و حد مش را کبسان حضور
 کرده پوختن اعلان و امیر تیمور حسین بر لاس جمعی دیگر از اعیان لشکر ملک ساس منطیای و قبل از آنکه طاعت جماعیون باریاست و چون عبورش
 نبرد که نده سپه بینه و شاه و خلیل که مقدمه سپاه امیر حسین بودند سیاهی ایشان را دیده همان کر زین صوب شیخ منصفه گردانیدند درین اثنا که
 جناب سیادت جناب ولایت آفتاب سلیل امیر حسین مستطال طه و امیر تیمور سید بر که در سلکت اعظم شرفا در آن نظام داشت

شیر امیر

دین پند

سیاحت

و در آن ایام جناب آقا صاحبزاده حاج میرزا محمد حسین در کتبه بر طبق دلخواه جواب نیافته بود و از آنجا که میسر نبود و در موضع بیاید که سینه فرسخی نرسد
 واقع است بلافاصله صاحبزاده حاج میرزا محمد حسین را فرستاد و طبع و علم که از علمای سلطنت است پیشکش کرد و در زبان فصاحت بیان کند این که فوج
 حاکم شدت فائز حضرت صاحبزاده حاج میرزا محمد حسین را در کتبه کشته از لوازم عظیم و بزرگ بود و بعد از آن در بعضی واقعه نامی نگذاشت و او را
 حسین را نگذاشتند و معاش مستم داشته مدت عمر نسبت با ایشان در طریق ادا و اخلاص سلوک نمود و چون شایسته اورنگ و تاج نبول
 او را رسید شیخ محمد بیان صلوات و در بند وی فرقه بود که با یون بویستند و در منزل علم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر و بجا میبودی که از قبل امیر
 حسین بگوست قندهار منتقل داشت بگراشت رسیده در سلک سایر علما در آن شان اقبال ایشان نظام یافتند و برین قیاس امیر خیر و خدای و دیگر
 از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آرزو بود دیگر مایس کرده و در اساس آمده بفرساید و بس مستعد شدند نظم بدرگاه آن شاه و الاثر او زهر
 کشوری سروری و نهاد پی خدمت بسته بر یک میان برای دعایش گشاده زبان و بعد از اجتناب امر او اشرف صاحبزاده حاج میرزا محمد حسین بود و او صاحب
 میرزا محمد حسین و ولد و انتمند خان را که از نسل او کما فی قآن بود و پادشاهی الوی خجندی عین بود و چند در بخش و سور و لود و سرور بگنایند و بیاید
 فرخ از آن امور و توجیح کشته در شاه راه امیر زنده جسم که حاکم شیرخان بود و با حیل و حتم در سلک سایر عظام شرف نظام یافت و حضرت صاحب
 قرانی بیاید آسانی در ظاهر بیاید بگناه با وج هر دو ماه افزاینده عساکر ظفر ناه آن بلده را در میان گرفتند و از طرفین مستعد جنگ و پیکار شدند و
 در آلات کار از زنده و در روز اول مردم بسیار فوج پیاده و زره سواره از شهر بیرون شایسته رایت محاربت افزایند و شاه زاده بجای
 آنکه شرح بهادر بن امیر میرزا محمد که در سن شانزده سالگی بود از فایت جرات و همت بر ایشان تاخته با وجود حضور بنوعی آثار اقدار ظاهر ساخت که
 تجتیب و دست و دشمن شده و جهتهاست بین الکل تبری بیشتر پایش رسید که از جانب دیگر سر بیرون آن جوان سخی در آن شایسته جامی نظم را داغ
 کردند و شاه زاده دست در دامان شکیبایی زده مطلقا اضطراب فرمود و زد و بیکر که شمشیر عظیم المقدار شتاب بیرون کرد و از آنجا که فرزند بزم خیر
 فرزند کار کرد و در جانب در و از مشرق منتصت نمود و راه فرار چشتری که بر بروج انحصار قرار گرفته خود نمانی میکردند و صاحبزاده
 کامکار علام جنگ و پیکار در قنار داده روی عقبه بنده و آن نهاد و از جانب امیر حسین طایفه از ابل ملاوت تیغ جبارت اخته از شهر بیرون
 تاختند و بعد از مدتی در لوازم بفرزد او پیرجایی آورده از اول سلوک طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار و غیره انکسار بر نامه زد که خوش شایسته
 فرموده در حصار فرو بست و زبان نیاید گشاده بصاحبزاده حاج میرزا محمد حسین سرافراز پیام داد که من دل از ملک و مال برداشتم از کمال کار و اخلاق و علم
 میدارم که بجان مان بایم بایک شایسته و شرف زیارت بیت الله در یافته در آن مقام واجب احترام بهتفاهر جرایم و انام قیام نماید بگرم خرم
 این طمتمس را بسج رضای جامی داد و فرمان بجا یون صناد در شد که هیچ آفریده مزاج امیر حسین نشود تا هر طرف نخواهد بود و اقا امیر حسین برین سخن
 نمود و میان خوف و رجایش با در ملازم از طلق بیرون آمد و نوکران را به تمامی مشغول ساخته بالای مناره بسج جامع شهر کند که کفایت و چون صاحب
 رسم غلامی بجا می آورد و همیشه خود میشدند و آن شب را شکر کرد و سخن که اسب کم کرده و در طلب گشته خویش بر طرف یکشت بخاکر گنایند
 که مناسبت که بر بالای این مناره بر ایم و اطراف و جوانب اردور احتیاط غایم شاید که اسب بفرمن در آید و باین خیال وی بالای مناره
 امیر حسین را بجا و بد و شناخت امیر حسین که در ایام زمانیت هرگز نشی گندم بریان هیچ پهلوان بیندازد در آن محل از خوف ترس کفی مردار بظلمتان
 در دست آن شخص نهادند و عید نیکو و در امیدوار کرده در کمان ترس خویش شرط مبالغه بجا می آورد و بیجا است بیجا است شتری تو مند بر زبکوه اول
 چه سان بپان مانده آتش سرکش بر بالای مناره بلند چه چیز از نظر غایب کرد و از بعضی از نهادیم واجب تعظیم درین محل این بیت نوشته اند و الحی حاجت بیکر
 غیبت بر مناره اشترود و فغان بر او که نمان شد من بجا بکنید مشکارا الله چه چون شخص از مناره پانمانی در حال آن شان صاحبزاده
 عالی شان دیده کفایت حال عرض ساینده فوجی از ابطال حال بگرفتند امیر حسین با کوشش روی سبوی مناره آوردند امیر حسین چون دیده که کرده بودند
 اینپاوه و سوار باشی ق طاقت شریف توجه لازم است اند از بالای مناره بر آید در سوراخ دیوار مسجد فرزند و بنابر آنکه کت اجل است در کوه
 جانش زده بودند که از او مان جانش بیرون مانده و طلبکاران بالای مناره شایسته و او را نیافته مراجعت کردند و بی شکاف دیوار مسجد بودند و پیر

از کتبه

کوه مبارک

و امیر حسین را که سر بخت و اراده اسکندر فرود می آورد دست و گردن بسته ببادگاه صاحبقران حجاب در آورده و فتح کدام سر که بر آن آستانه خاک نش
 امیر تیمور کورگان را چون چشم بزمیر حسین افتاد روی بابر آورده گفت که من از مقام رکنین خون او در کماظم و جناهای او را کان لم یکن نگاشته و مویگان
 امیر حسین ما را مجلس سپردن برده کینه و خنلانی آغاز اضطراب کرده و عرض داشت بنمود که امیر حسین را بمن سپارید تا بصحاص برادر خود کیتبا و کیشم امیر تیمور
 کورگان در تشکیل کینه و کوشیده و دانشا گفت دستبند صاحبقران ظفر قرین را با دایام تمام ده و صاحبست امیر حسین آمد و وقت فرموده قطرات عبرت
 بر رخساره مبارکش و دانشا امیر را بجا می آوردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود که در آنحضرت با امارت نجات امیر حسین
 که در اب بلا تصور کرد و کوشه چشم بجانب امیر می نمود و کینه و خنلانی آشارسر نمود و ایشان عرض پرکار دیده را در یافته و از عصب امیر حسین مشتافته
 باستصال انحال اقبال او پرده خستند و در شته حیاتش بمقرض خصاص نفع و داده خاطر آن مرفاع ساخته قطعه کدام دو حقه اقبال بر سر بچ کشید
 که صراط عیش عاقبت نریز نکند که انما و خلک نایج سروری بر سر که بند عاشر بردست و پای او نکلند دو سپهر امیر حسین خان سعید و نوروز
 سلطان با خانی که دست نشان او بود و چهار روز بقتل سپیدند و دو سپهر دیگر جهانگش و خلیل سلطان بنهند و نشان که کینه در غربت متوجه عالم آخرت
 گردیدند و هر یک منصور بر قطعه نمند و ان سلیلا یافته خزین و دغابن امیر حسین را با خواتین و مطلقان او بار روی بجا یون رسانیدند و آنحضرت سر
 ملک خاتم و خرقه قران سلطان و الوس خاقانیت امیر بیان سلطه و در اسلام آقا بنبت امیر خضر سیوری و خنای ترکان خاتون را در حرم خاص جایی
 داد و سوخ متعلق آقا و خضر شیرین خان را بهرام جلایر اذانی داشت و در لشاد آغا ایزد چشم و عادل ملک و خضر کیتبا و خنلانی را با امیر جاکو بود و دیگر
 نمایان و دختران امیر حسین را باز دو اوج امرا و مقربان نافذ فرمود و در با عروسی است به مهر که بر روز دست و در خوش شو ببری کند و عروسی است پریم
 که بر ساعت چشم برد بگیری نکند بیت دل برین پیران عشوه کرده بر بند نو عروسی است که عقد بی و اما دست و این واقعه عظمی در رمضان
 بوقوع انجامید و حصار بند و ان بوجب فرمان صاحبقران کیستی نشان در بران کرده کشتار و در بیان جلوس حضرت صاحبقران
 مقرون بحصول اصناف آعال و آعانی حال الله تعالی قل اللهم مالک المملکت ثانی المملکت من تشاء و تنزع المملکت من تشاء
 شومی مالک المملکت و اجبتیم صانع قادر جبریم ملک مید بدین داری نیکبختی حمیده اناری که رفیع مدالتش عالم چون شست
 ارم شود خرم علم سعادت برافزاند رسم ظلم از جهان براندازد زایش شیر عدل و تیغ جاد کشتن دین حق کند باد آتش خشم چون برافزود
 خرم خرد نشان بوزد زبهر از بیاغ لطف کریم و نبوب نسیم جن نسیم دوستان با و بدز فوجانی رسد از روی بهر یکت احسانی نظرش خاک را چون
 سازد کار طبعی بیکت نظر سازد انکر اهل علم و تقوی را مقتدایان دین دنیا بر خنای دهد سرافرازی خود با ایشان کند هم ساری بود خیر
 کرمت کاش پر بود از می و خاجا باش دره دین که بست بیجا بسج کنگر خیر و احسان بسج و چون صاحب دولتی چنین در آن زمان
 میمنت این خیر صاحبقران کیستی نشان قطب السلطنه و الخلفه امیر تیمور کورگان کسی نبود و ان ایام که فراموشان قدر و قضا بسلا جابانی امیر حسین اور
 نوشته خنلانی دیوان واقعه یونانی ملکه من بشاه عشوه خلافت محمود توران و ایران با نام نامی آنحضرت نوشته بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک
 رمضان سنه اعدی و سبعین و سجاه موافق است بیل کین شرف بی و چهار سال شمسی رسیده بود سادات عظام و اجب الاحترام مانند امثال اولاد غیر انان
 سید بر که و قدوه اخاد انرا شاهی محشر خان زاده ابو العالی و خان زاده علی اکبر و احیان امرا الوس خنلانی مثل امیر شیخ محمد ولد بیان سلطه و امیر زنده چشم
 پر دی و امیر ابجا تو ابری و امیر کینه و خنلانی و امیر داد و خنلانی و امیر سار و امیر جاکو جلایر و امیر جاکو جلایر و امیر شیخ محمد خنلانی و غیر هم از اشرف و احیان
 که در عقبه الاسلام فتح بود بر سلطنت آن امیر کور که اتفاق نمود و در ساعی مانند کوب طالع مسود و در نانی مثال آنقر و لکش طالع از اوج منصور
 تخت پادشاهی را بوجود بجا یونش زیب و رفیت دادند و سرداران قبایل چنانچه رسم و عادت مولا ان است زانور زده زبان به عاوشا کشادند و
 سر سرداران و زنان زمین کشیدند صغ بر بسیار و بین بی تنیست بیکت بکنان زبان پر کشادند زانور زنان که شا با زیب و فرودخت و
 جان تا بانه آدم نتایج زانند کایم از جان اول و لی بند کانی ز خدمت مجمل زما چا کر اینم و تو شریار که مانند کان تو خداوند کار و چون حضرت
 صاحبقرانی بر بند سلطنت و جابانی متکلی کشت ابواب خزین و دغابن امیر حسین را که سالها بسیار بدست و ص دظلم اند و ختم بود و کیشا و مجموع

علا...

۱. گورکان دولت و ایمان حضرت و طبقات حشم و طوائف خدمت را خواستند و بفرمان دادند که رحمت از انصافش آباد شد و بخشش
 سپاهش چه شاد شد و هر یک از امیر و بزرگان را که لوازم خدمتگاری و مراسم جان سپاری تقدیم رسانیده بودند به مناسب بلند و مراتب از جمله منقوش و شرف
 گردانید چون از شمال به جام با نبرد اذیت حکومت فلج را برادر پسر جو نام بر لاس عنایت کرده متوجه سمرقند کردید بعد از وصول متوطنان آن بلده که
 مانند ستموالانعام و احسان ساخت و بجمارت شهر حصار مشغول فرموده و با بنیه پسر حصار طرح انداخت ذکر مخالفت زنده حشم امیر و
 و کشته شدن او بتقدیر امیر و می امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بکاشغور از نوکبهای چون تکلف موزجه بود بعد از
 استماع خبر قتل امیر حسین و در جنگی که کشته شد سرگردان بوده با لافزه از آب موی عبور کرده در شیرخان زنده حشم پوشیده و مخالفت صاحبقران مخفی بود
 باعث جرم کشت و در کشته که صاحبقران کوششای قرظیای فرمود زنده حشم اطاعت فرمان نکرده سمرقند زخت و امیر تیمور گورکان خواج و یوسف
 و لدا و لجاتی امیر و نمایان بهادر را جهت بصیفت زنده حشم بشیرخان فرستاد آن بچراغ ایشان را بصفحه گردانید و بخر بیع پادشاه بهجت کشور رسید و آنش
 خشم خیزانده انتهاب یافت و بالشکر نظر از آب موی که کشته شد عنان بطرف بشیرخان یافت بعد از محاصره آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته امیر و لجات
 امیر و بعضی دیگر از عاظم نوغنیان را شایع جرم خود ساخت و بچراغ ایشان شفاعت گشاده امیر تیمور گورکان بپشیمان را بجزای جایت معزول گردانید
 و سپاه دست از محاصره باز داشت زنده حشم بی مروتی زنده از قتل بشیرخان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده با ستاد کان پایتخت سلطنت
 سپرد پادشاه پورش پذیرد زنده حشم به مشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت بشیرخان را در قبضه اختیار و نهادد خان عزیت
 محبوب باور از شهر انصاف داد و چون بشیر رسید نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بشرفیات فخره بیاراست و حکومت
 ایل و اوس و ابوی معوض گردانید و در کشته کرت دیگر زنده حشم با خواج زاده ابوالککار ترمی باغی شده برده رفت و در آنکند و دست
 بجمارت و تاج بر آورد و بخر بخر صاحبقران عالی کبر رسید عنای بهادر و از خواج زاده بود و اینغی را بالشکری بعت همه بادل شاد و با ساز
 جنگ همگی فرود بانام و تنگ بدفع شرفالغان بدختر نامزد فرمود و چون بشیرخان از وصول بهادران بستم توان خبر یافته براب امیر
 از کشته پهل ستمند و جماعتی از ایشان شب سپای فرزند آب کشته آن سپهر را در ایران ساخته و چون زنده حشم با سپای حشم سپاه حضرت
 قرین دیدند بر سیدند و روی بصوب کزیا آورده بر سر حصار خستند و بعد از آنکه بسیار پل رسیدند آنطرف را نماند حال خود غراب یافتند و بخر
 کشته و مان چمن و لیران لشکر بفرستاد و دست قدرت تیر باران بر آوردند و آن بد بخشان خذلان ماسج روان در رینیب و اجل در شتاب
 خود در آب نهندند و جمعی کشته اند حمله سان در میان آب جان دادند و زنده حشم با دلی پر مرده و زمره از مردم منسوخه بساحل کانت
 رسیده خود را در شیرخان انداخت و با حکام برج داده و فصل و در وانه پر داخت آنجا صاحبقران عالیجاه امیر جاگو بر لاس را با سپاهی گردان
 اساس بمحاصره بشیرخان فرستاد و امیر جاگو ضمن نستان در آن کار پایان رسانیده چون طلیعه لشکر با روی نمود زنده حشم سپای بخر و حضرت
 از چهار دیوار حصار بیرون آمد و امیر جاگو او را همراه خویش پایتخت را حمله برد و زبان شفاعت کنا با نش کیشاد و امیر صاحبقران کرتا بگر
 از سر خون زنده حشم در کشته کوشش را بدیده بصیفت و پند بیاراست و سرش را از انتر امنیت بلند ساخته که زینش بر میان بست و خلعت خان
 در قامت قابلیتش پوشانیده سپه تازی ترا و انعام فرمود و بعد ازین سال صاحبقران توره حمال سپاه بطرف مغلستان کشید در وقتی که او
 در نظر و حضور عنان بقتل سلطنت میر معطوف گردانید و منزل آردن کوری شنبه که زنده حشم و ابو اسحق ولد خضر سیوری و امیر موسی و جان
 ناده ابوالککار ترمی و شیخ ابواللیث سمرقندی با هم عهد کرده صحیف سو کند خورده اند که چون بوضع قراسان رسند بجان ان اقاتیگان جاسوس
 کردند می رسانند و امیر از غرض حکم آنجا رفت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پیش و بوث کناه امیر موسی شفاعت سمر علیک خانم
 که خواهر زاده او بود و پسر خضر سیوری بالباس امیر سیف الدین که خواهرش را در جباله کج داشت از سیاست نجات یافتند و خان زاده ابو
 الککار انتساب بخاندان نوبت دستگیری کرد اما بموجب حکم جلای و عن احتیاط مانده روی بجزبت آورد و چون بدوت بسیار بفرانج خود
 ابواللیث مستولی بود مقرر شد که بگر رفته ساکن گردد تا بواسطه شدت حرارت جو آن سمر زمین اعتدالی در افغان او پیدا شود و زنده حشم را مصلحت

میفرمودند برده و محبتی انداختند که راه پیرون آمدن داشت بیت نبرد خرد این سخن دور نیست که زندان دشمن برادر گویست
 گفتار در بیان توجیه امیر تیمور کورگان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحتی که آنحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع
 جنگ و زرم حسین صوفی قهرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بدت پنج سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون
 از ضبط نسق الواس حجابی فراغت روی نمود گنجهت بر تخریب آن مملکت انداخته طغیان را بر سر حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات و خون سلسله
 بالوس ختای دارو باید که آن مادیان بود پیش جان بازگردد بی تاخرین موافقت بین الجانبین سلوک باشد حسین صوفی باین سخن التفات نکرد و گفت که من باین
 مملکت را غیر شمشیر سحر ساخته ام و هر دو سلام هر پیغام کسی بخوابم داد و غلبه این جواب را بر عرض صاحبقران که بسیار رسانیده آنحضرت خواست که علی ایضا
 خوانده مکرر داده مولانا جلال الدین کسی که با وجود علم و عمل شرف داشت صاحبقران در طراز خلعت کمال ساخته بود و بر من رسانیده که مناسب است
 اید بپوشید نیست که بسبب فرود یک شخص محبت اهل آن ولایت بفرقه و پریشانی تبدیل آید و اجازت طلبیده تا بخوارزم رفته بر کوه نموده و صحبت حسین صوفی
 از خواب خلعت بیدار سازد در خلعت یافته بد آنجا رفت تا وقت چنانچه سردار طهارت درین دارو نماند بود و خانیف نیکو آبی و خیر از پیشی تقدیم رسانیده تا
 حسین صوفی آن بند را بسجده رساند بلکه جناب مولوی را بند فرمود و چون بفرقه کوشش بپوش صاحبقران عالی گری رسید که همچنان میل که باحقا و توفیق فرمود
 منگشت و حسین و بسیار بود و در علم صفت مطیع سعیدین سنده ارج و بسجین با سپاهی ظفر قرین خوارزم خوانده شد و چون آنچه را با تضرع آیت پر تو و صول بر خنده
 کات اید اخت دار و در آنوقت بر خواهی بود و باقیان خاص حیون در حصار فریاده اسباب دفع و منع حیاس ساخت و عساکر اقبال اثر روی توجیه بقلعه نهاد
 و دست بانداختن تیر و دانه تیغ بر آورده در دروازه کات را بفرود دیده گشتند و آنچه یافته بجا رو با عارت و تا باج رفتند و روز دیگر تیر و تیر
 گشته بجا و صول بواجی آن لده حسین صوفی داشت که متقاومت با سپاه ظفر خلعت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهان
 بدرگاه عالیپناه فرستاد و طالب مصالحت شد در آن شاکه و حقلانی نقد اخلاص جز در ابشایبانی معشوش ساخته بجا که خوارزم پیغام داد که لشکر
 سمرقند پریشان گشته اند و تباراج اشغال دارند باید که بوزم زرم پیرون آتی تا من بپوشم کردم و امیر تیمور را استلوب کرد و اینم حسین صوفی چون این سخن بشنید
 لشکر خود را با سایشی نموده از شهر پیرون فرامیید و حال آنکه همان زمان چنانچه کهنه و اعلام کرده بود اکثر سپاه حضرت انجام ساخت رفته بودند و صاحب
 قران کردن غلام چون جبارت خواند میان ایشان مشاهده فرمود با بقیه بباران صف شکن کینا آب تاوان که بین الجانبین واسطه بود شافت و کله
 آب گرفته با وجود خوارزم میان بر بست و غیر تر افغان آمد شدید کرده چون بایر قبال اشغال آفت با جمعی کثیر از دلیران موکب بایوان آبی گشته و بر قوت و شجاعت
 ببارده امیر تیمور آفتاب ببار در ختای ببار و بپوشی ببار در اسپان شش سنگت بزم جنگ دما بماندند و بپوشی ببار درون بداد قناتش و دیگران در میان سخت
 و سلامت بسا جل نجات رسیدند و آغاز خوب کردند و صفات آنحضرت صاحبقران عالی منزلت نیز خواست که مانند برق و باد آتاب بگذرد و آنچه در میان
 مانع آمده خواند آن روز و وجود نموده روی بگشایان خاکساز آورده و آنقدر کار انداز کرد که حسین صوفی فرار بر فراز غنیا فرمود و شهر شافت و از غایب نم و اندوه
 مریض شده همان روز به عالم اخوت پوسته بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قائم مقام گشته و بچپان باستان سلطنت ایشان فرستاد
 و آنکه در ایران بار و در آنموده طالب مصالحت حضرت صاحبقران طمس او را بخرابیت افزان داد و شرطه بانکه دختر را در خود آن صوفی را که سوین
 بیکت نام داشت و از دختر خان او بیکت در وجود آمده بخان زاده شهر گشته بود با میرزاده جهانگیر بد و یوسف گشت داشته قبول نمود که هرگاه بفرمان
 واجب اذن مان شرف نفاذ یابد خازنده را بفرستد نگاه پادشاه عالیجاه بحدت معاودت فرمود و چون بولایت بچپان رسید کهنه و غنایان
 بوقت پیر خو حاضر گردانید و گناه بر آن چون گرفته ثابت گشته گشته شد و پسرش سلطان محمود بواجت بواجت و در حضر سپوری بخواند شافتند
 و یوسف صوفی در آنموده سو سو سر کرد که در قتلان بچپان حضرت صاحبقران کشیده بواجت بولایت کات برد و امیر تیمور کورگان آن استلانی
 در بفرقه قتلان کرده چون سلطان عدالت شاکه و صفای داشت و کوه سار اعلام حضرت آثار بر افراخت با سپاهی افزان از یکسایه بایان خوارزم بزم
 بپوشی صوفی روی بر آید و در بجا و صول بجا و در ولایت حاکم خوارزم از کرده پیشان گشته در سال و سال و هر کوه در سال بولایت و دیگر حساب
 افزان عالی گهر از مقام مقام بکنند بپوشی صوفی که علی اسیر الحان خازنده را بفرقه فرستد و امیر تیمور کورگان بفرقه دولت مراجعت نمود

تخریب

دست

صوفی

در شوال سال هفتصد و هشتاد و پنج موافق میل شمسکام بهار که نیم اعتدال تاریخی میسید با آوردن عمارت و مسکن کل در باصین نمود و صاحبقران
 خضر قرین امیر بادکار بر لاس زد که از اولاد لادین فرزند او بود و امیر او را ازین اولادین نوراجهت آوردن خانزاده خوانند فرستاد و پوست صوفی امرای
 عظیم و مکریم نموده خانزاده را پیشی که در آن لاتی تر تواند بود و صاحب ایشان کیل فرمود و حضرت صاحبقران فرقیان خواند که در عروس سپر قید و خان بود با
 دیگر خواندین چشمت آفرین و نوینان و امر او سادات و قضات و علمای با استقبال فرستاد و در میان آنان سلطنت ایشان نزدیک سبب است و در روز و روز
 سرور قیام نموده در عیاد و محرمات و اذیتها سمرقند را تین بستند چون عمارت آن کو بر کمان عالی شهر در آوردند و در آن هم پیشکش و شایسته باید و شاید
 بتقدیم رسید و در ساحلی که اختر شاسان و انشور بوقت نظر جبهه آن کار احتیاط کردند سادات و علمای قضاة در مجلسی تا چون حاضر گشته ناپسند جمله عالی
 با خویشند سر بر جانی در سلکت از در و اج کشیدند و امر او نوینان زبان به نصیحت و شایسته و دست نیاز بود بر افشای گشاده لوازم شاد و با شکر
 رسانیدند بیت زبس کو بر روز که افشاندند شد ز بر چیدیش و نهان مانده شد و چون منور و انجم جلوه خانه مغرب فرامید و در جلوه شهر و مسکن کورگان
 جلوه کردید و جمیع ترین بهر ناماری و معارفه سعیدین اسکان کار مکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و موافقت با کمال و صبی و حسن صورتی دست
 عشقوی جاگیر شزاده کامکار گرفتند بعد از روز و در کنار چه خوش ساعتی که سر کام دل نشینند با هم دو امام دل چه خوشتر از آن در صفتی بهر
 که گیری در خوش با بی مهر خوش آن روز و فرزند آن روز کار که یابند کام دل از هم دو بار گفتار و در بیان بعضی توابع و احوال علی
 سبیل الامکان و الاحمال صاحبقران توده حاصل بعد از فراغ با این سرانجام تمام ما وارد التهر و ترکستان تا فرم بخوان فرمود بروایت
 خضر قرین در روز پنجشنبه فرزند شایسته است و حسین و سبحان بدین جانب روان شد و چون ربابه قطران محل نزول موبک جایون گشت نیا به تری بود
 بر تیر دست استیلا آورد که بسیاری از انواع آدمیان و جناس حیوان با عالم صبی و چراگاه در مرد و بنابر آن حضرت بهر قند مرا حجت فرموده انقدر تو
 گوید که سورت برودت کمتر شد در دو شبانه فرزند شوال موافق او این تو شقان میل بار دیگر متوجه جنبه گشته جبهه و در امیرزاده جایگیر و شایسته بیان سله روز و
 عادل شاه و بهرام جلایر انضامی گردانید و در آن یورش قرالدین و وفات کرد و در مغلستان سرداری از آن کلاسه نمود از دست بر سپاه انضامی گشت
 یافته پای او بار در وادی فرزند نهاد و صاحبقران اتفاق نفس نفس با موضع پای تاق رفته امیرزاده جایگیر بمنزل روح فرمان جهان با یکشید و قرالدین را
 در کوهستان یافته و تعاقب نموده از این ایل و الوس جدا گردانید و نامی سازند و در بغار بنید و خاقون میرش الدین جویان غار با دخرش دلشاد آغا امیر
 ساخته با همی فراتفاق نظر و پادشاه با اتفاق رسانید و صاحبقران خضر قرین و آغا اولاد سلکت سایر از در و این مصلحت منظم گردانید و چند روز پیش
 و سرور که زانید بهر قند بار گشت و در میان سال شایسته و بیان سله روز که بواسطه قدری که اندیشیده بود و خوانده شده خرمن عمرش تاقش خشم و دشمن بود
 حفری کردید و در بهار سده بیج و حسین و سبحان مطابق بوی نیل شایسته که بیج بکت از سوره خان با طهاران زبان گشاده اند امیر تیمور کورگان با سپاه فراد
 بجانب خوانند مصلحت نمود و امیر سار بوفاد و عادل شاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوفای و دیگر سرداران با باسی هزاره سوار جلادت این جنبه استیلا
 قرالدین بصورت گلستان روان فرمود و چون با شایسته و قشایر شایسته صاحبقران اتفاق سایه جویان به موضع سه پای انداخت ترکین ارات باخی شده
 بگردان کرخت و فولاد بهادر و بوجیب فرمان امیر تیمور ترکین در تعاقب نموده که کناره آب ناریاب بومی رسیده ترکین سامعی بکشت ایستاده از ضرب فولاد
 تیغ و بران صفت سکن منظم گردید و فولاد در کاشی ترکین بتر گشته خود را تنها بومی رسانید و ترک جانش را بر طبق دلخواه برید و خضر حضور بار و وی جانین
 مراجعت نموده از جماعت مرا که بجانب جبهه رفته بودند ساری بوفاد و عادل شاه با خیال استقلال و اندیشه خطا ختای بهادر و ایلچی بوفاد بگرفتند و با ایل
 جلایر و قشایر نظایر بهر قند شایسته آغاز محاصره کردند امیر تیمور تا که حاکم آن بلده بود خود را به بند ساختند و اعلام انحال اصدی همچنان برقی با
 زو امیر تیمور کورگان فرستاد و ایلچی در موضع خاص بفرساده و من خصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود و بنابر آن آیات خضر نشان بوجیب کله السور
 معار و دست کرده امیرزاده جایگیر بر سیم منضامی پیش نهادن گشت و شاه نامه در موضع کریمینه به نشان گشاید برایشان غالب آمد و سار بوفاد و
 که پیشه بر پشت قشایر رفتند و ملازمت افسان پیش گرفتند و بعد از مدتی چند مدتی که در دوس خان بر بیلاق رفته بود ایلچی بوفاد که در دست قشایر اند
 بقلان حکومت نمود و پیشتر فند گشته روی بهرستان نهادند و غیر الدین پرستند و در مخالفت صاحبقران خضر او انقدر با خود کردند که بهر

انگاه

صاحبقران

دستور پیش

بار دیگر علم ختم و کین فراخته بولایت اندکان که تصرف امیرزاده عرض نمود و داد بزرگه فدای از شاه زاده و کرد آن شده بوی پختند و همه از شرح در
 کوی محسن کشته شخصی را که دانشمند نام داشت خبر اعلام آنحال نزد پسر زاده فرستاد و آنحضرت در ساعت بدینجا آمد و حرکت آمد به فرود شوخ آن خبر از آن
 باز کردید و ایل الواس خود از موضع ات باسی گذاشته با چهار برادر و اولادش در کین ایستاد و چون امیر تیمور کورگان آن مکان رسید از کین قمرالدین
 قاضی بوجه خاصی سپاه با بگاشی امداد روان فرمود و نفس نفس با دوست کس از امر او سرداران توقف نمود و در آن حال قمرالدین با آن چهار برادر و اولادش
 از کینکاه بیرون نشت و تیغ کین از نیام کشیده برادر برجه تا تره نیصال حیات صاحبقران عالی کرد و او جهت ساختن حضرت بلخین مهم دولت
 مضمون کریمم من خسته قیلد غلبت غنمه کثیره با آن قدر بزرگان امام سپان گذایند و با دمان موبک نفرشان را استالمت داد و پیش باین روی
 دشمنان دون نهاد لاجرم چکی در پوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر است حضرت و فرزند
 شاهان صاحبقران بوده با کشته مضمون آن کین ستم عشر و ن صابر و ن غلیبو آئین بطور انجاسید و مخالفان شهرم و متفرق شده معاقب آنحال
 امر او لشکران که بیخون رفته بودند در رسیدند و عثمان غنیت بگاشی قمرالدین معطف کرد و ایند و در آن صحرای بی انتها از کشته پشته ساخته ایل
 و الواس از وی باز نماند و بجانب اورگند فرستادند و قمرالدین و سار بوخار و عادل شاه در سیکر بیخاج بار دیگر هم پوسته خواستند که با بختی سمانند کین
 گاه امیر تیمور کورگان بسر وقت ایشان رسید و همه را پریشان کرد و ایند و اوج فرهاد در عقب قمرالدین آخته از بی او بازگشت تا بر دو تنها مانده
 و قمرالدین معطف عثمانی کرده بری بر اسپانج فرزند که از پای در افتاد و اوج فراسر در سر کشید و دشمن در دست گرفته روی بوی نهاد قمرالدین او را با دست
 دیده گفت و غلبه و او کی همین است که بجای آوردی از چو منی این قدر اضنی باش و باز کرد و اگر نه در ضرب شستن گاه کن و بری انداخت که بکشت و
 در سنگ نشست اوج فرزند فرین بود و هم با او باز کرد و در این سر کشت را بر عرض رسانید و درین بودش امیرزاده عرش و ختای بهادری کاشتر رفته آنحضرت
 از خضر و اجاد فلان و عذای و محول بنانند و متوطنان کاشتر با نذکان رسانند و چون حضرت صاحبقران همان باره جهان بود و ستم سر بر سلطنت
 و استقلال معطف کرد و ایند جبهه اصابت بین الکل نامل زاننده قدر نبل لال بر جبهه احوال عدم استان غرت و علال کشید و تقضیل این اجمال آنکه صاحبقران
 خطر حال در وقت سخت بجانب سولستان امیرزاده جاکیر را در سرفند بنیابت خویش باز داشته بود و در غنیت موبک بجایون مزاج موفور لا بهتاج شای
 زاده از جاقه اعدال بصوب استقلال خوف جست و عرض استیلا یافته مرغ روح پرورش بجانب ریا من جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در شاه راه
 خوابا پریشان دید و چون بر قند رسید کعبت و اقد و ضوح انجاسید و باد شاه با دقار و کلین انصوبت آن صلیت بغایت خیزن و کلین کشت و
 روز صاحب فتح مذاق اندوه نشید لبهاش خال نام پوشیده با چهره دست تسلیم در رضا و حبیب یکبالی از دو جبهه ترویج روح شاه زاده اصناف خیرت
 و برات تقدیم رسانید فرمود تا جسد او را بشهر تبریز بردند و بجاکت سپردند و بر سر قند نفس عاری عالی بنا کردند تا در میرزاده جاکیر نسبت سالی
 بود و از دو پسر با دکار با امیرزاده محمد سلطان از خان زاده و امیرزاده پیر محمد بخت ملک آقا خضر السیاسی بوری و او بعد از فوت شاه زاده
 بچهل روز متولد شد و فات امیرزاده جاکیر بر وایت نظر نامه در شهر شریح و سعین و بجانه اتفاق فساد و وقوع انکار شد امیر سیف الدین از سر کجاک
 امور ملک و حال متفرگشته روی بد پار مجاز نهاد و در همین سال بر عرض صاحبقران دشمن بال رسید که عادل شاه جلایر بهمد روی از کورگان در کوهستان
 قزاق سرگردان است و آنحضرت بر آنخواج که کلتاش و ایچی بوخارا نازده کس ارسال داشت تا آن صید و جشی را در آتشها گرفته کشتند و سار بوخاک
 با اتفاق عادل شاه در طریق خلاف سلوک می نمود بعد از دو سال بعد است معقل با بنمای سپاه بهدگاه حسرو کیتی کشای بود و آنحضرت از سر بر پیش کشید
 سردار بی ایل جلایر ابوی جنایت کرد و بعد ازین در نایع نوبت دیگر صاحبقران والا که عازم نیصال قمرالدین شده محمد بکین ولد امیر موسی ما که داد
 آنحضرت بود با امیر عباس و تیمور بهادری ختای ساخت و ایشان تا موضع کچی کول آمده و بجز الدین رسید و او را شکم کرد و ایندند و امیر تیمور کورگان درین
 بدش تا موضع خوجا رشتا فتره قشش خان که از پادشاه دست تهاق اوس خان توهم نموده که بخت بود در آن منزل بدگاه عالم نپاه رسید و غزاد و آخر
 خان نامه فراموش داشت و چون صاحبقران با شاه نشان از قند بر قند ساخت حکومت ختای و جبر از بر تو شش خان از زانی داشت و بعد از آنکه
 از پیشان در احوالیت مایه ایالتی فراخته قلع بوخارا و لاروس خان لشکر سیر کشید و میان ایشان جنگ بود و قوی انجاسید بود و آنکه قلع بوخارا

و ستم

در آستانه کرد خیزد و غم عالم دیگر که شکست بجای تو قش خان افتاد و تو قش خان باز نزد حضرت صاحبقران سرافراز رفت که عهد عوی خدام سینه
 سده و آتا سباب پادشاهی او را مرتب ساخته و او را بصبران فرستاد و تو قش خان نوبت دیگر از لشکر اوس خان که همیشه بر دست خود نمی خورده و پای
 وادی که زینا ده تنهاده ساحل اسپین بکلی در آمد و از خاک و خاشاک بستر و بالین کرد و در آنجا میرید که بر لاس که موجب فرمان صاحبقران گیتی
 ستان بجز صبران بود آن چنان سیده و آواز ناله شنیده بعد از آن شخص و تقش داشت که حال چیست لاجرم تو قش خان را در لول نمود و هر که در اینده
 بهر هفت در ساینده و حشر و صاحب تاشید بیدار سباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن آستانه اوس خان بدگاه عالم پناه کشیده و کوی
 نواب کاسیاب از زبان خان مرده منی داشت که تو قش سپهر را کشته و در آن آستان اقبال ایشان بنام همیشه باید که او را با سپارید و اولاد او می سپارید
 آید صاحبقران کامکار تسلیم تو قش را نمود و با او بی باکی کرد اینده و با لشکر روان تو قش عرب اوس خان کرد و چون از سجون کشته صحرای از او
 حیات حضرت شاد گشت اوس خان با نامی سپاه اوس جوچی خان بختان رسیده فرود آمد در آن آستانه سپهر تیر کرد چنان نقصا کرد که در فتنه بدو می
 فرود نشیند ابری بر اینکخته آنقدر برف و باران برید که مدت دو ماه و لیران طرفین اجمال ابدال کمال نمود بعد از آن حضرت صاحبقران از سجون
 و خدای بهادر و محمد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان بچون برند و ایشان بوجوب فرمان بابا پند کس روان نشدند
 شب با سپر اوس خان قتل نموده تیمور ملک اعلان که سه هزار کس همراه داشت دو چادر خوردند و آواز جنگ کرده باریق تیمور و خدای بهادر
 شهادت چندند و از شست ایچی بوغای تیری کشاد یافته بران تیمور ملک اعلان سپه بنابران همان بصوب انترم مخطف گردانید بعد از آن از کوه
 خان بی که قدم در میدان مقابل و متعلقه بند با گشت صاحبقران گیتی ستان نیز حرم و لولش شهر گش رفت و بهفت روز آنجا بسر برده بار دیگر
 با خت دشت بچاق آورد و پانزده شتافت قطع کرده صبح و شبی بجزان قش سپر اوس اوس خان رسید و ایشان را غار سینه باز کرد و بدو
 سفارن اجمال اوس خان جان بغایض روح تسلیم نمود و سپرش تو قش فاجع بگردد شده او نیز در همان ایام کشته تا بوقت بر تخت خلافت اختیار کرد و صاحب
 قران کامکار تو قش خان براق بسیار داده پادشاهی اوس دشت بچاق فرستاد و چون تو قش مقصد سید میان او و تیمور ملک اعلان متعلقه دست
 داده کرت و دیگر شکست بجای تو قش خان افتاد و بر اسی خنک اعلان نام که صاحبقران کردون غلام در وقت و روح باو بگشیده بود و او را گشته
 خود را بهر هفت در ساینده ع یکبار میر و بر کسی بجای جامی به با امیر تیمور کورکان چون تو قش خان را بر زمینوال دید مجد در نوا التفات بر تدارک
 او را شایسته ناخته تو من تیمور از بکت و سپرسش بخی خواجرا از بکتور و خیاث الدین ترخان و یکی تو بچین محبوب او بختاق فرستاد و او را در خشت
 موافق بجان بیل او را بر تخت خانی نشاندند و مراسم محول بار عایت کرده ع شارش بچین بر بنانند ذکر طلوع اختر میر را شاه روح اند
 بمطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد در اواسط این بیان بیل که بچین خیاثت ملک جلیل شاه صاحبقران
 کشور گیرده بساطت دوران اسپ مراد میرانده و اداه دولت روز افزون را در فرزند بنگت عاجز ساخته بر بکت را به حیات خانه میر ساند
 بیدق ماه بر طبق دلخواه بندگان آن درگاه میر میکرد و چون بچین نکند لوازم حاجت فرمان طاربان آن بستان بجای می آورد و درخت بخت آن بچین
 فوج و تخت بسوزد مرادی دیگر بار و کرده در چمن زنده گانی آن دو حوض باض کارانی کلی از تو بگشید بیت چ بختش بقبال نمود و او سپرش یکی بکلی
 بود و ای طبیعت بچایون حشر و عالمیکان بچین السلطه تواله بناد الدین شاه فرج سلطان تبار بچ روز بچینه چهار و هم بیچ الا فرسند شع
 و بچین بجهان از افق ولادت طلوع نمود و بدو اقبال صاحبقران نمود و خصال را از بدین آن قره العین پادشاهی روشنی در افروز و بصیبت این بشارت
 در طاس نکون کردون بچیده بکوش بچین مستکفان عالم بالا رسیده و آوازه سعادت این ولادت در اطراف ریح سکون شایع گشته جان جهانیان را
 مسرور گردانید بیت ز نور طلعت آن در می سپهر گرم جو بستان ارم شد ریاض جان حرم و بعدین سال کوکب اقبال تو قش خان با بوج کمال
 رسیده بفرمان حضرت صاحبقران فاق از سفنق لشکر بدشت بچان کشید و بر نمود ملک خان بخر یافته در اوس جوچی خان پادشاهی ناخدا فرمان کردید
 و بعدین سال امیر سیف الدین از خراج باز آمد و بچین بکلی بکلیه شمال و استلام سده دولت و اقبال سرافراز شد و انا و خراج و احوال ملوک بچین
 معلوم کرده بود عرض نمود و بعدین سال صاحبقران به حال حمد علیا توان افاغیت امیر موسی را در جهل کج کشید و در جانب خلی امیر قش

بجای خشت

و چون ملک غیاث الدین با حضرت سرکیدی بداشت و قریب بسوی ما بود می انکاشت پای دودان من کلین کشیده بجای خشت مستند مستند وقت
 بجاوردت نمود و امیر مؤید منصور بلا حمله اگر لشکر خشیار پور ملک طغی کرد و بعد از چو از آب مرغاب غسان باین جهان نمود و بجنبه کوسوب یافت و
 اوایل فری تجدد کوره بدان موضع رسیده حمدی نامی که حاکم آنجا بود در سلکت سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرزند نیر نامی بلاد
 از کوسوب بتیاری در قله شرف طاقات تدوین الا و تا دمو لانا بن الدین ابو بکر قریب سره حاصل فرمود و آنگاه غسان و نیت بصوب فوشخ اعطاف نمود
 و عساکر حضرت ناصر بن قصف ذی قله آن حصیده را در میان گرفتند و غسان بخدم مقابل و متعالی مش آید و کوفته جنگی می رود و نه کرد پس آن
 حصار شکر گشته با خاک راه بر بر شد نظم فرود بخت آن شاه در کشت زار نه کل انداخته سلامت نه غار بجا داشت چه که چهره زنا و دنی
 پیشوایان ده آنگاه با پنجه رایب خضر سپاه پر تو وصول بر ظاهر طبع بهرات انداخته شهر بند بیرون را لشکر فرودی اثر حاصل کرده و در می جنگ
 و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین علی اعداد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت هر کس جبهه محافظت میال اطفال یا مسولان مقابل خواهد
 و صاحبقران بوده خصمال حکم فرمود تا جریک مشهور و یور بار بیرون شهر بنده انداخته در برابر شهر خندی کندند و حصار ساختند و از طرفین
 چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایب همانا در فراخته عاقبت سپاه حضرت عطیت مردم ملک را مغلوب کرد و اینده جمعی از سبایان
 طریق پہلو افروخت یک کوشک مرغی از تری که آب بخیل شهر در می آمد قدم جلالت پیش نهادند و ملک غیاث الدین و مان روز برود و نه که بهر سبب
 بود بر آمد و کوشمای مروان فرمود اما خایده بر آن مرتب نشد و نخست خیل سبیل بفضیل بر آید اما بر انفا یکبار جمله نمونند و خوش شمت دیگر گشته
 عین مستیز خود را در شهر بنده انداختند و کار مخالفان را که بالامی باره و مور بودند بر طبع و خواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال برین نوال بداند
 نسیب سپاه فرود جنگ آهنگت اصل شهر کرده بکریخت و قرب دو هزار غوریان دیوسار در جنگت سار که شاکر گشته صاحبقران کامکاران سرخون آید
 در گذشت و همرا جابم پوشانیده اجازت مراجعت و دو وقت با مردم شهر بگویند که هر کس از رعیت رغبت مسود بر سبیل باره نماید باطل حاصل
 در مان باشند بنابران بعد از آن رعایا بد کج خانه نشسته کسی بوس جنگ بیرون نیاید و ملک از عاقبت عاجز گشته سفر آغاز کرد و در بساط
 مسالمت تمهید یافته ملک غیاث الدین بر علی باور خود سلطان خاتون را که دختر طغتمور خان با سپر خود ملک بر چرخه و اسکندرشاهی و لدا فراسیاب
 نزد امیر تیمور کورگان ارسال داشت و صاحبقران تو و خصمال سلطان خاتون و ملک زاده را استالت داده و طبع خاطر پوشانیده فرمود که ملک
 بگویند که ابواب خلاف مسدود گردانید و از شهر بیرون آید که اگر بخانه و مقابل اصرار نماید و شهر جنگت مسخر کرد و اموال و دار را با در عرض تسخیر افند
 و وبال آن در کردن ملک باشد و ایشان با اجازت معاودت داده اسکندرشاهی را نگاه داشت و حقیقت حالت بیرون مان را از وی معلوم نموده بکوشک
 باغ زافان تشریف برد و ملک غیاث الدین بر علی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سی و نه شهر بیرون آمده و بساط بوس در یافت امیر تیمور کورگان جنگت
 با صنایع الطاف بواجت و بجلاء و کمر صبح مغرور سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قصبات و اکابر و اعیان آن بلده بخت نشان بجاودت طلاق
 رسیده صاحبقران کتی نشان از باغ زافان بالنگت کمدستان شافت و چند روز توقف نموده تخریب حصار بیرون دادند و در شهر و نخل خرابین و در فاین
 سلاطین کرت فرمان فرموده فرمود که در واز با آهین کرا تعاب طوک کرت بران مشهور بود بر کرد و نه بار کرده شهر منبر زدند و آنجا نصب کردند
 مولانا خطب الدین و لدمولانا نظام الدین را با دوست که خدای معترت علیه کش گوچانیدند و چون خاطر خیر صاحبقران بجا بکیر رعایات و در سلطنت
 همه فراخت یافت غسان باره جهان نوز و بطرف خشیار پور و سبزو در یافت در نوامی خشیار پور با ابو مسلم روزی رفته علی بیکت جونی قربانی که حاکم
 ابوورد و آنگاه بود و خواهد علی بگوید سرمدار سبزواری شرف ملازمت آن هر سپهر کارگاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز کرده بند و ایات
 منصور از خشیار پور با سبزواری رفته در ساعت وصول عساکر حضرت ناصر بن قصف را از کاشته امیر وانی ترغ نمودند و جمعی کثیر بقتل آوردند و بیج و بدوی
 حصانه ارموار کردند آنگاه پادشاه خضر سپاه علی زو امیر وانی فرستاده پیام داد که اقبال مثال چه گاه جابه و جلال شاه به ناهایت و اتخات یا جده
 ابواب پنج و هجا بر روی روز کار و خروج خواهد شد امیر وانی امیر را تعظیم و بگرمی بدید یافتن دولت دارنت و جد کرد و امیر تیمور کورگان را سبزواری
 به بیایان او با نالیا نوز رفته جز سائش سوزان روزی چند توقف فرمود آنگاه حکام خراسان با اجازت داده کایا کلبران روی نوز با و را از شهر بنده

رسیده آن نشان بهمانه و قبالت خدیجه سراسر نشان نمود و در آن نشانها از طرفت حسن دولت صاحبقرانی و نصارت گلشن حکمت آن صحر
 سپهرانی عرق خیزت در حرکت آمد و کرد عالی بر ساعت احوال با شاه فرزند و فال نشانزد و جنبه صلیبیه آنحضرت که سماه بعضی شاه بود و اگر یکی لقب داشت
 و کلمات یافت و آن یکی در خانه محمد بیگ بن امیر موسی سپهر سیرت و در میان صورت خیزترین اولاد صاحبقران عالی اراد بود و در وی یک
 سپهرانه سلطان حسین نام القصد صاحبقران کرد و در آن غلام از مغارقت آن خدیجه طبعین آیین نجابت خیزن گشت و چند روز با قامت مرد هم صورت
 پر رانقه جبهه ترویج روح محمد علیا صدقات بساگین و فخر حمایت فرمود و غیبت نه چندان خطایا بدر و پیش داد که از چند و چونش جوانان گریه داد
 گفتار و لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بملکت خراسان کثرت ثانی در آن زمان که بجز سراسر بخارا از فرزندان
 صاحبقران مظفر و حضرت فریادی سپهر خراسان بود و قاصدی از نزد خواجه علی بن ابی طالب رسیده به عرض خواب کامیاب رسانیده که علی بیگ
 جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد بیرون آوردن بنابران حضرت صاحبقران در آن زمان نشان که اول ظهور گشته بود و اعلام حضرت
 نشان بر فراخته بود پس خراسان را پیش نهاد جهت ساخت و چون آنچون ظهور نمود و آوازه غیبت مازندران در آنجا ناکاه بجوانی قلعه کلات
 که مستقر علی بیگ بود تا تحت و مجموع چهار پیمان الواس جونی قربانی را فدا نموده لشکر فروری صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود دست
 چون کین در آنکسترین فرود گرفته و چند روز جنگهای سخت پیش برده چون نزدیک بان رسید که در وس قلع و مظهر جلوه کرد و علی بیگ با چهار نفر
 و مضطرب زبان بگشاد و صاحبقران کامکار و راهبند و پیمان امین گردانید تا از قلعه بیرون آمد و بغیر سابط موسی استعا یافت و حضور خود را شامل
 او گشته اجازت طلبید که باز حصار خود و براق خود نموده رود و دیگر بگذشت نشاید و در پوشش مازندران لازم باشد حضرت صاحبقرانی شرف
 رخصت اندانی داشته علی بیگ اجتمع رفته و از غایت شقاوت موافقی با که چون یک حضور رخنه کرده بود و در مرتت نموده باز شمار خلاف ظاهر است
 و امیر میگوید که در آن قلعه قهقهه را که در برابر دروازه کلات بود عمارت فرمود و حاجی خواجه را که نوال انحصار ساخت و امیر زاده علی سپهر میگوید که
 را با اتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذشت تا راهبها را بمضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد تا بدین نگاه اعلام خراسان به خبر مردم و بیشتر
 متوجه تر شیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سپهریدی خوری که بر نیابت ملک خراسان امیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران آنجا بی راهش
 انعام و احسان بکستان که چنانچه تا محافظت قلاع آنجا نموده در خلال آن احوال امیر شاه شیخ از خراسان سپهر مکتوبی را که در وقت سکرات مکتوب
 نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب بمضمون آید که ای شیخ خدیجه با حسن مهنا عمل فرموده که نمیه از خاندان
 مظفری جبهه امیر زاده سپهر بن امیر زاده عمر شیخ خراسانی کرد و حاجی خواجه جبهه انعام آن مهم گویا سپهر از فرستاد و چون حاضر حاضر صاحبقرانی از
 حرم تر شیز پذیرد اخت علم خیمت محبوب مازندان بر فراخت و آنرا در روزه بگوید و با مرد و شاهان در ماهه امیر ولی محتاومت بآن حضرت در خیره
 مذید لاجرم شقوقات و تبرکات محبوب همچنان سخن در آن نشان قبالت ایشان فرستاده اما ن طلبید و قبول فرمود که اگر این نوبت او را از طارنت
 معاف داشته را با ت مضبوط مساودت فرمایند محتاقت باستان بوسی شافه بقیة اوقات زندگانی در خدمت عبته علی صاحبقرانی گذرانند و آنحضرت
 این معنی را قبول نموده آنرا به سلطان و جویشان بملکار دادگان فرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیگ جونی قربانی را بخارنت حضرت حسا
 قرانی رسانید بیان این سخن آن است که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعه قهقهه نشسته بود پیشی سوال نمود که تقدم احتیال خود را در قلعه کلات اندازد با
 حایفه نوکران حاضر پیاده بگویی بلند بر آید و مخبر می راه قلعه کرده جناب بجا است نیایی و حقیقه دشوار افشاده صلیح دلیران جونی قربانی خبر یافته
 شیخ علی بهادر با خستند و در آن کشته نزد علی بیگ بردند و امیر علی بیگ شیخ علی بهادر را تعظیم و احترام تمام نمود و خوکا بی تکلف نزدیک بوثاق خویش
 برای او منصب کرده سلطان حسین فرستاد و در آن متضرع بگشا و که خون مراد صاحبقران مظفر او در پیاید خواست امیر شیخ علی امینی را قبول نمود
 چون دادگان محل نزال امیر میگوید که در آن کشته امیر شیخ علی بهادر است شافه کسبیت مضطرب علی بیگ و اتباع او را بر عرض رسانید و کنایان ایشان
 حضور طلبید و صاحبقران پوزش پذیر کرده بعد از آن جونی قربانیان را بخشید و امیر علی بیگ بخدمت شافه و بیشتر تر شیز تربیت و اعزاز و محبت
 یافت تا مثال لازم الا نشان صحت نفاذ پذیرفت که او را با نامی امیر الواس جونی قربانی بفرستد که چنانچه پیشین متوجه باور از شهر گشته ملک

چنانچه الدین پیر علی با با اولاد پیران و امیر که پسرش که را دارد و پسر پسران تعیین کرد و چون صاحبقران سعادت مند با ملکات محمد سعید علی یکست و امیر
خوری ولد ملکات هیات الدین پیر علی ملکات محمد برادرش را سعید باندگان فرستاده و سایر جوی قربانیان را با ملکات در سال هشتاد و یکست و یکست
چنانچه الدین پیر علی با پسرزاده کنیزش ملکات پیر محمد در آن وقت سر قندهار محسوس گردانید و بعد از آن ایام از قضاوم تقدیر خانی اخلاک و در پنجم در جده فاخته
براهه صورتی موحش روی بود و اقتصاد قضاوم از دستان او با بسا شورش و بلا بر روی توطنان آنند یک شورش و کفایت خفیه آنکه اولاد ملکات محمد الدین ملکات
محمد و امیر مطلب در زمان دولت ملک حسین و ملک هیات الدین پیر علی در غایت صحبت او قاتل میکنند و بعد از آن قتل بر راه زنده صاحبقران
سعید صفات رفعت آنحضرت حکومت عزمه ملکات محمد اندانی داشتند ابو سعید سعید که در آن سال در زمان هیات پیر علی بود یکدست شدند
حسن و ثانیین و چهار ملکات از خور با نمره از ابل سر و شور بر راه غرامید ابو سعید بی سعادت و بی توفیق شده آن در سعید قاصد جان و مال سلیمان کشته
ابن علم و صلاح در کوشا خرید بعضی از خولان پناه بقلعه اختیار الدین بر نه در آن اثنا امیر که در او خبر فاطت یافته بدین جهت بر راه چون خانه یکدیگر خست و کشتی
بی نا خدا کشت و با همین اسلحه شیشه ضبط پروان جسته از ازل بر فاضل استیلا یافتند علی اسد فرورد آبادی با جمعی از شراب خنده پیرم بد صاحبقران
الدین بر دستانش در آن زنده و خولان امید بجات و در گذارنده خود را از بالا بریزند خستند و خود بان سرچشم همه را شهید ساختند و چون این خبر با میرزاده
میرز شاه که در کنار آب مرغاب بود رسید قش خشمش اشغال یافت امیر حاجی سعید الدین و امیر قوقار با فوجی از سپاه خضر اتاب رسم منظمی بر راه
گردانید و خود متعاقب بد آنجا رسید در حرکت آمد و عوزبان با سر که چو خیا بان امر از منظمی را استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و یکست
یافته مغلوب و شکوب بشهر گریختند و همان شب از بیم فرورد نخته هر طایفه بطرفی رفته مقارن آنحال امیرزاده میرزا شاه نیز سعید سپاه هیات
اشرفیست از بنام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شرفیصل رسانیدند از سرار کشتگان ماند با بلند گردانیدند و چون بر تو این خبر از انهاد امیرزاده
شاه و پیشکام میر صاحبقران کشور کیر یافت بر پنج لازم الاتباع سعادت کشته ملکات هیات الدین پیر علی و برادرش ملکات محمد پسر که یکش در نزد علی یکست
جونی قربانی بیاسار رسیدند و در همین سال که موافق تکوینیل بود مردم محمد صاحبقران سعادت اتحاد لشاد آفا و خود هر کلا تر آنحضرت قتل ترکان آفا از
در فضا عالم تقابوتیندانا فتنه و نا ایدیه را چون ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجایب ایران دیگر باره نویسان فتح
ولایت اسفزار و سیستان و کر میر و قند یار در پاییز ششده امیر تیمور کورکان جهت استماع خبر جبارت عوزبان طغر بمبغان حضرت انبی با
شهر خراسان کشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بر راه سعید از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و ابل صلاح زبان شقاقت کشاده هم
انخدال مان فراد گرفت و چون پنجه با هم هر دو بان اطلاق کرده بودند نامحدود بود بسیاری از مردم بشکوه و تعذیب بلاک شدند در آن اثنا شیخ داؤد که کلم
امیر تیمور کورکان در اسرا حکومت نمود و با جمعی کشت و با پنجه با هم حضرت شاربیه و جمل سبزه و ناخته لشکر قیامت از قهر آتش بر راه سعید که موسوم سید ابدا
بود و خراسان خسته و قرب دو هزار نفر از مخالفان زنده در کل گرفته ناموجب جبارت دیگر سمرقند کرد و در آن وقت قتل بر راه سعید و اسفزار شرف و شورش
ظلم و زور بر همه در انتهای جهان آمد که در سوات یکدکان بارغانه و در باند با و کو چهار دکان بر بزرگی کرد و با جمعی کشت و با جمعی کشت و با جمعی کشت
خاطر خضر صاحبقران کشور کیر از سمرقند و اسفزار غارت شد و خراسان غارت شد و غارت شد و غارت شد و غارت شد و غارت شد و غارت شد و غارت شد
آمد به کوب پادشاهی بوست و از جو طغ نایب جوی برورد کشت و سپاه جوشش پیش جوشش از سمرقند و بخت و در آن وقت در آن وقت در آن وقت
این سمرقند و بسیاری از سیستانیان بدین تیغ بیدین کدبانده علم غایت بصورت سیستان بر فرخستند و بعد از وصول شاه شاهان قران طغ کوی و سراج او
پروان آمد و بنودش صاحبقران بزرگت نفس مغرک شدند و بنون آنحضرت با ایشان دشمن بود که سیستانیان که جبارت بر میان بسته و صف لشکر از شاه
جنگ و خندا باز کشادند و بهار در آن موکب هارون دست با صیف و سان برده کار زوی بودند که روح مردم دستان بر ایشان فرین کرد و مخالفان چندین
اسپه نزار لشکر قیامت از بزرگم تیر و خیز انبای و با و طغ جمعی کثیر دست بد سپاه حضرت نشان کشته کشته بقیه اسب مجموع دست شهر حبتند و برین
قیاس و در سه نوبت دیگر میان جو و تیر و زرها کوشش بود مقابله مخالفان اتحاد و اخراج شاه طلب الدین که یکست آن ملک بود و سپاهی خضر
و اسفزار و نیاز بد که صاحبقران اسفزار شافت و روی بر خاک نهاد و زبان سکنت خود و رحمت مسالت نمود و آنحضرت جبارت او را بطرف

از این تاریخ

بسیار و عنایت محال ساخته بود وقتی که با یکتا دگر بر باره گوید بگریخته بود و بنهار لشکر و افشار شوی میفرمود تا گاه خرب می نزدارنستانیان حالت
شماره شهر سپردن بگنهند و تیر باران کرده تیری به ان بادگیر صاحب جنگ و سر بریزد و آنحضرت همان کیران قلیب سپاه تافته کت قلیب بن برانده فرمود
و حیرت بر روی سیر که گذار آورده و چون اقتدار از طرف و جوانب یکبار حمله کرده مخالفان را بشهر و اندیند و حصار و شهر خلیبه و قهر سحر گشته پنا
جیاست متنب خلقی بنیاست قبلی ساینده ندو بر ج و باره سیستان را ویران کرده هر چه در اند بار بود از نیم دور تا سرب و نحاس و از نغایس و اجناس تا چو
و پلاس بیاد فارت و تاج برداوند و حضرت صاحب جفرانی بعد از جوار قوت شخصی نام ایالت ویرانتر چغیغی سیستان از ایشاه شادان سپرده کت قلیب
الدین را بهر قند فرستاد و سادات و اکار از تو لایت را بجهار فراره روان کرد و از غلظت لشکر قیامت اثر زلزله در بند رسم افتاده و پیران کشت نگاه صاحب جفرانی
ظفر نپاه بولایت بست و کسیر شافیه صدت دولت آنحضرت پشت زندگانی توان کوردی و محققه هر کس که بوس سروری و شزارت و در سر دشت
و بهیم کت بیت زفران دهانش نمی کرد جای سر سر کشان کرده و زیر پای و اعلام ظفر شاد عازم قندهار گشته بعد از وصول حاکم ظفر شاد را ندید و نیز
غلیبه و قهر و خیر شیر گشته سردار قندهار از صاحب جفران کامکار آورده و حسب حکم بر سر در بر زد و امیر محمود کورگان آنسال در قندهار قشاق فرمود
حاکم در مملکت قندهار و بخلان و آنکند و حاکم بود قوت شد و صاحب جفران و الا که آنخبر شنیده مناصب میر جاوید پسرش امیر جهان شاه مسلم داشت خود را و ایل
فضل مبارک سلطان کل قرین فضل بود و کار با کوبه یا چین و از با بصوب بگن جنایت اینست بر افراشت صاحب جفران سعادت مند غنیمت هم قندهار بود
مانند فرمود امیر سیف الدین بر این مملکت قندهار بایضب فرود بر پنج اسیال روی شتر سر بر دولت و اقبال بناده در عرض چهار ده روز آن مسافت دور
و در اندامی فرمود بیت مسود سوی بین و فوج سوی بسیار زمانه تاج و کردون غلام و دولت بار کشتار در ذکر ستیز امیر ولی و کرزیوی
و بنیان فتح جرجان و مملکت روی چنانچه سابقا مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که باستان امیر محمود کورگان ستابد تا رتبت با به
اقبرین وعده و قانمود بنابر ان امیر صاحب جفران در سنه ست و ثمانین و سبعمایه بواقی سیحان نیل با سپاهی پل تن و لشکری صف شکن علم عزیت بصوب است
بر افراخت و چون قرین سعادت و اقبال جنبه اسلام فتح را تحمل نصب سر اوقات جاه و جلالت ساخت حاجی خواجهم و ایلچیان که پیش ازین جنبه خواستگار
مقدوره اند و در ان ظفری بجانب شیراز گشته بودند و ختر سلطان ادریس بن شاه شجاع لاجه شاه زاده پسر محمد بن علی شجاع امیر را آوردند و با هم بساط عیش و طرا
و بساط یافته چند روز لوازم سرور تقدیم رسید و چون حاجی خواجهم در سفرهای از حد خود فراتر نمانده بود سر سباده و داد انگاه صاحب جفران مجاهد از
ماه سنار و در آن در حرکت آمده بعد از وصول آن حد و جنود ظفر در در فر اول امیر ولی را منتهزم ساختند و غلظه و در آن راجبک کشته بنیاد جیات
کو تو ال آن حصار بر انداختند و ایات ظفر نشان از آنجا نیز در حرکت آمده نواحی بود جامه و شاسان از این مخدم هایون غیرت افزای هفت آسمان گشت
و فر اولان امیر ولی هم جلالت پیش نماده مدت نوزده روز میان ایشان و منغلامی سپاه دشمن سوزاتش حرب افروخته بود در روز پنجم امیر ولی با سپاهی بعد
انجم پیش آمده بقدر مخدم و کشتن و کوشش نمود اما مغلوب و منتهزم ماند کردید و نوبت دیگر حسارت کرده ششون آورده و بدست جرات چو بیاد و جهانی را که سپاه
صاحب جفران جهاکشاد کرد و صکر سوار ساخته بودند هم شکست و میان خیا م و ما ده سپاه کواکب عظام دست با نداختن تیر و اندن تیغ بر آورد
بسیاری از جرجانیان کشته گشتند و امیر ولی کت و دیگر نشان کیران بصوب کرز انصاف داد و بعضی از اتباع او و بر جرد و جا بهمانی که جنبه سقوط جنود حضور
کنده بودند و از امر او و فرستادگی و خدایا و بهما در و غیرها امیر ولی را کامیابی کردند و او دل از مملکت و مال گرفته کوچ و مطلقان خود را کرد
که در آنمغان گذاشت و خود بملکت روی دما در چون دلیرانی که از غضب او شنیدند بری رسیدند بطرف رسته در کت و بحایت جنگل و شاکت اشجار از
خپک شیران پیشکار نجابت یافت و حضرت صاحب جفران بایست و ولایت جرجان را بولطفا مورخان لغمان پادشاه در زانی و داشته در شوال سال مذکور
با بعضی از حاکم مسعود علم عزیت بصوب روی بر افراشت و آن رنستان در آن مملکت پایان رسانیده و در ایل فضل مبارک که نیم تیر فرار بود و
حسرو ثوابت و سایر قهر غمخواری است حال کچان خار و دست بر دهم غمخوار مفتح کرد و ایند بجانب سلطانه منعت نمود و حال آنکه چنانچه در ضمن فتح
سلطان احمد جلایرین ذکر یافت در آن وقت پسرش اقبو قبا با بعضی از امروران قندهار بود چون امر سلطان احمد از قرب و وصول آنحضرت واقف شده
بی شایسته بهمال اقبو قبا را بر گرفته روی بصوب بغداد آورده و در حیرت باس که فر اول سپاه کردون اساس بود با شصت نفر از دلیران چون پوش پیشتر

و تا حدود
انرا در جرجان
آورده و امیر

باز آمده

سلطنت رسید و قلعه را محصور کرد و ایند و منقادین فتح صاحبقران مغر طغیه سلطنتیه در شهر سنه سبع و ثمانین و سیار و در آنجا میهنان بقیه و در بقیه
فرستاد و عادل آغاز که شمر از احوال او در خبر و اول ازین جمله مذکور شد سپاه سر بر کرد و در حیدر ساند و عادل آن اطاعت فرمان واجب الاطاعت کرده
ایالت سلطنتیه تعلق بوی گرفت و امیر تیمور سلطان شاه جهه گوگت و اعدا و معینین بد پرقت آنگاه دایست پنجاه برادر رستم را بدگشته حکام ایالت
امیر ولی روی بودی که زین یادند و آنحضرت با مقتدان در آمد و ولایت و ولایت علی ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین را مطلقا حاکم و
سپاه در ستان و در صاحبقران خلعت اعتراف با عزت و احترام سادات عظام مینام و اقدام نموده و در آن سلسله امیر قنده غلامی در تابستان
که زاینده در سنه شصت و شش از قشلاق بازم بجز ساری کردید ذکر و پیش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیجان قسطنطنیه و بلاد
آذربایجان و عراق در آن زمان که بجز ساری بین مقدم صاحبقران کشور کشای حضرت افزای کشان ارم بود و قسطنطنیه و بجز ساری سلسله
مخالفت قیام نموده بیکت بود و اعلان با صیسی بیکت و بغلی بی و قرابلی سر کرده نه توان لشکر که اکثر ایشان در پاره منالست سر کرده بود و ساخته
بجانب آذربایجان فرستاد و آن چون کافر نهاد و اندام در بند بیکت که تیریز در آمد و اشرف و اعیان آن ولایت بکلی مغرب بکلی حشیش امیر ولی و محمود
غلامی را که پناه بد بجا برده بود و در خود حاکم ساخته و ایشان بسکام اطراف تیریز پرداخته و ترب کوه خسته برافنده لشکر و دست قیام نموده حاجت
امراء قسطنطنیه و قهر شهر را محصور کرد و ایند امیر ولی و محمود که بجز بکلی بکلی بکلی و کفار دشت قسطنطنیه دست استیلا بنسب و تاراج بر آورده و از جور و بیاد
و قسطنطنیه و آنچه در آنستند بقدیم رسانیدند و بعد از آن زمان بجهت فرادان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند چون
خبر در بجز ساری بیخ شریف صاحبقران کشای رسید غلام بیداد که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و در ای عالم آرامی بظلم امور
حاکم عراق و آذربایجان بگاشته در سنه ثمانین و ثمان و سیار موافق پاپس نیل امیر سلیمان شاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه کرد و آن سلسله
بصیحه ما و در آن شهر نداشت و نفس مغنیش با سایر مراد عالیشان سپاهی مانند آب در بیای گران از حیوان عبور فرمود و بعد از آن مراحل فوای فرود کرده
مغرب قیام حاکم سپهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری شرف و سبوس دریافت و ولد خود سید عیاش الدین را ملازم موکب بجایون ساخت و لشکر
حضرت ترک آنجا بجا بیکت در حرکت آمده و در و جرد از جهات و اموال محروم کردند و حرم آباد را محکمه کردند و ایند و بسیار می اندوزند
و مضندان را قتل آوردند و ملک فرالدین را که حاکم اندام بود و اسیر ساخته تا در بعضی زمان سمارکت قیام بهار و در امیر عباس بهار و خود را بر علی بن
سربدار بدو القدر انتقال نمودند و معادن آنحال سارق عادل و امیر تیمور سلطان شاه بدگاه مغرب پناه شایسته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد و ملازم بجز ساری
بنابر آن حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان منقضت نمود و امیر داود میر شاه کورگان پیشتر و اندیشه سلطان احمد جدا و دو هفته که در تیریز بودند
آمدن حاکم مغرب و خوف یافته بسرعت برق و باوری بجداد نهاد و چون امیر صاحبقران به تیریز رسید عادل آغا بنابر کتابت امیر تیمور سلطان شاه در
چهارشنبه بیست و نهم شبان سنه مذکوره محبیه و موافق گردید و بعد از آن چندی روز دست قسطنطنیه حشیش در نور و پدید و بر روی که در خفر نامه مسطور است
در خلال این احوال محمود غلامی بجات حوزا در هلاکت امیر ولی دانسته او را بگرفتند با امیر قاتری ایساق که در حدود غلغان بود سپرد و امیر قاتری امیر امیر ولی را
از آن جدا کرده بدگاه عالیشان فرستاد و غیبت بگاشت حواله گاه ساری مران بر سر که سپاهی خود نیاید بزند القصد آن آستان صاحبقران بکلی
ستان در تیریز سپاهان رسانیدند چون حوزا ثابت و سیار در برج میزان منزل کرد و بصلبان آن ولایت ما و همه تیمور سلطان شاه کرد و بصوب پنجهان
روان شد و از مرند دوره در عبور نموده اناب اسن چوین صیاد الملک بگذشت و بجهت کرنی رسید و حاکم حضرت تا شرفی را بکلی محروم کرد و ایند و شیخ
حسن را که سردار حصار بود کردن بسته بجز ساری آوردند و برین قیاس قلعه سر مالو و قارص را گرفته و بران کردند آنگاه پنجاه دایست مغرب نشان بر قتل
بر که حشبان انداخته سپاه اسلام قلعه خلیس را بجز ساری تیغ جهاد از کفار غلام نهاد و انتراع نمودند و بسیاری از ایشان را بجز ساری الهما و فرستاد حاکم قلعه ملک
بقرابند بدگاه صاحبقران علیها آورده و زند و فرمان واجب الاطاعت بر طبق فتنه و الوفاق صادر شد که او را معینه نگاه دارند و بعد از آن حوزا و قیام
نشاط شکار فرمود چندان جوان از گوزن و اجوا و بجز در هر که جمع آمد که سپاهی آن کثرت پس ناگفته بفرستاد حق و تیغ را ندان طبع گشته دست به دست
با حوزان شکاری برده هر کدام کفر بچو و بکلی گشته و بر چه لاغری و میگذاشتند و در آن پورس امرار نامدار و نوینیان کامکار اطراف و جوانب ولایت

سلطان

ولایات کرجستان و مازندران و کفر و عنلات بر ما خفته سالها خانها و کسب بجایون چو پیوستند و چون خاطر خیر خسر و جاهگیر از آن بهام فراخت یافت
 همان غنیمت محبوب قسلاق و مزایع یافت و در آن مقام پادشاه اسلام بره فن کلام بجز نظام و مع الی سبیل و کتب بالکلمه و الوعظه المحسنه زبان الهام
 بیان بصیحت بجز طبعی کردن ساخته اورا قبول شریعت فرمود و از میامین انوار شد و فرمان فرامی بلاد و عباد و فروغ ایمان بر پیران
 دل بطرف یافته ظلمت ضلالت را بر وثنائی بجایت تبدیل کرد و ایند صحت عقیدت فرار شده کلمه توحید بر زبان گذرانید پادشاه صاحب تائید تالیف
 عمل بجزاد را از لودزم شمرده بهت عالی بهمت بر تیش کماشت و حکومت ولایاتی را که مستحق بوی بود با دیگر صنایع مضافات انسانی داشت و مخارن
 آنخان االی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بظلم شان و قدم در ومان از سایر ملوک نترسان منساز و مستحق بود بارشاه جعل نیک اندیش که اخلاص
 میان جان آزاره انقیاد و رضاکاری بدگاه عالینا شتافت و بساعدت قاید توفیق شرف بساط بوسیله یافته پیشگشای اقیانوس
 بجز ص میسایند و از جمله کلمات بدیده که بخلیم فرود خورده و آن ظاهر ساخت یکی آنکه در آن بیگام که از هر عین از جناس تقوی شکیب میگردیست غلام خوب
 منظر بجز صاحبان و الا که در آورده و خود در میان غلامان است و تقوی تمام شد غلامان یکی زبان بست بر و بجای نیم جویشن بر شرد
 چو کل شاه شکفت از کار او از آن کرده شد که م باز آید و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم توفیق قبول یافت صاحبان و دوست بود
 او را با صنایع الطاف اختصاص داد و در تمام ایالت ولایت شروان و شلخ ناما اقصی از کوه در عقده در ایش نهاد ذکر بعضی از وقایع بود
 سه ساله صاحبان کیتی ستان و بیان معا و دست آنحضرت حبه عصیان و طغیان تو قمش خان در بهار شریع و
 ثابین و بیجا که لشکر سیزه و بیجا در اطراف دشت و بیاتین حرکت نمود پادشاه دشت قچاق تو قمش خان قسم میان بر جالیف حقوق امیر توی
 کورگان کشیده لشکری کران زده در بنجوب از بیجان روان فرمود و از بجز هر جن صاحبان عالی کهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر بکو تود و عثمان
 عباس با بدغ باغی نامزد کرد و محاسب ایشان امیرزاده امیر شاه را نیز بدیاجانب فرستاد و امر پیشتر سپاه دشت قچاق رسیده و دست بر تبر و کمان
 یازیده دشمنان نیز تیر باران کردند و نزدیک بود که بخلاف همه و لشکر منصوبه کور کرد که ناکا کرد و کوب میرزا امیر شاه پیدا شد و سپاه شاه
 رانده بیکت حلا و از بجان را کر یازیده بسیاری از ایشان قتل میسایند و همی را اسیر و بیکر کرده سپاه سر سلطنت محیر بر دندام کور کور محیر
 داده و صحت مراجعت از زانی داشته فرمود که تو قمش خان با کوبیند که چون بین الجانین حق پدر و فرزندی ثابت است عیاید که بر جان عهد و
 چنان ثابت قدم بوده و دیگر بر مثال این افعال اقدام نماید نگاه صاحبان بجا که کند بهت بگر قطعه بایزید انداخته بعد از فراغ از آن هم روی
 بدغ شرف قهر و کمان آورده ایل و اوس و ما تا خسته و حصا یادین را بخر ساخته با زدن ابروم رسیده و ایلچی با زرنجان فرستاده حاکم انجا هرین را
 بمطاعت خوانده و او سر حلقه متابعت در آورده پیشگشای لاین ارسال داشت در خلال این احوال ملک عزالدین مشیر در قطعه و آن گنهن
 باغی شد و حاکم حضرت ناما بجا صره و حاکم به کضار که بغایت بلند و سوار بود قیام و اقدام نموده بعد از روز ملک عزالدین بسای مجر و منظر
 سپردن آمد تا ساکنان قطعه ناصرالدین نامی را بر جود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثابت قدم روز بدیدند و نسبت و همت روز زمان مرود ایشان
 استناد یافته حاجت لشکر قیامت از قطعه را در جبهه شکر کشیدند و خلقی از متوطنان انقطعه را قتل میسایند و امیر با د کارانده خودی تیر تیر کینه
 که از اینیه شادا عا دست ما مور کشته هر چند سعی نمود بیک تنگ انان جدا نتوانست ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که بیکت
 ابر و پروت و نصف دیش ناصرالدین را از اسبیده در روز کوچ اورا کردن زنده و در کنگه کابی تنگ انداختند تا تمام لشکر روی گذشتند
 و چون حدود خوبی و سلماس انقبای کوب کردند و اساس مشکبیا گشت ملک عزالدین بر بقیت تربیت میر فرار شده با ایالت ولایت کردستان
 رفت و چنانچه در جزو ثانی ازین مجلد بهمت تطبیق یافت بعد ازین وقایع صاحبان حضور حبه تادیب ال منظر صحنان شتافت و چون از قتل و غارت
 آنولایت فانیع شده عنان باره جهان نوز و بصوب شیراز رفت و در آن مملکت منظر و سر فرار عزین اصناف تنم و ناز بساط نشاط کشته بود که
 ناکا از عوار و شهر چهر ایلچی بهنده روز رسیده و عرض کرد که تو قمش خان باغی گشته و خان عصیان با وج آسمان رسایند بنابر آن حضرت صاحبان محو
 باد عراق و فارس با آن منظر گزاشه عنان غنیمت بصوب سمرقند منقطع گردانید کفار در بیان جرات و جسارت سپاه نوز و بیکت

جزوه نهم

که کور و توتاق

و حسن جسته در ترکستان و ماوراءالنهر و ذکر توجیه امیر تیمور کورگان بجان پادشاهان از کمال حشم و قهر چون مراد
ادخلان چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شجاع صاحب جفران اتفاق نماند فرود حقایق هر پنج در وبال شوش و بد حال گشت از ترکستان بدشت حقایق بر سر توغوش
بگذشت که نسبت بجزرت صاحب جفران اتفاق لواجر اخفت بر فراشت و بیگت باقی از غلان و اطمینان و غلان و عیبی بیگت و سائقین بجاوردن با لشکری کورگان
صوب ترکستان فرستاد و توجیه غلان را براه بگریخته و خنای کرده فرمود که از طرف خوارزم باورنا نهند تا بند و در این ایام هر چه بایند بر بایند و این بایند
ولایت شیخ یافته امیر سلیمان شاه و امیر عباس با سایر اهل لشکران که در سمرقند بودند بامیرزاده عمر شیخ پیوستند شاهزاده اندک کان لشکر سمرقند ترکستان
کشیده تا بسجمن بگذشت و در منزل جوکلات که از آنجا تا از پنج فرسخ شرقی مسافت است با غنای رسید و جنگی سخت در پیوست و امیرزاده عمر شیخ نفس حاکم
بر عقب دشمن سخت و از آنجا بپرون رفته از لشکر خویش دور افتاد و سپاهیان چون او را ندیدند متوجه گشته پای در طریقی گریز نهادند و امیر عباس بنجم تیری بگریز
شده و بعد از چند روز وفات یافت اما امیرزاده عمر شیخ سلامت از میان او بجان بپرون آمده بانه کان شافت و بار دیگر سپاه تفرق شده صحیح
گردانید در آن اثنا شنید که ایچاق توراورد زاده امیر حاجی بیگت از کنوت بیرام و تاشکنت لشکر کشیده و بتجنیب جبار و افروختن تاشکنت مشغول است بنا
بر آن بجنبه توجیه نمود و ایچاق معلوم فرمود که مخالفان از راه دیگر صوب آن کان روان شده اند همان مراجعت العطف داده و در کنایات بیگت که جبار
از سجون است بمخولان رسید و شکست یافته بقلعه آن کان بازگشت و ایچاق توراورد مساقب بظاهر آن کان شافت خواست که بجاوردن شوی نماید امیرزاده عمر
شیخ از حق حقیقت در حرکت آمده نماند شیر خنثا که از قلع بپرون یافت و نوبت دیگر بجای بی در غایت صوبت روی نمود و چون لشکر حرم بیاید و توکل
بجاوردن سپاه شاهزاده را گرفته از تهر که بپرون برود ایچاق توراورد صحت محاصره ندیده باه کافرستان پس گرفت اما امیر سلیمان شاه و امیر علیها
از تهر که جوکلات سمرقند رفتند بجانفیت شهر مشغول گردیدند و فوج از لشکر توغوش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراءالنهر بودند چون بکورد و کارزار
رسیدند بجای پندار بجای دفاع راه داده بعضی محاصره در ظاهر شهر نشسته و طغایو غامی بر لاس و آتش توجیه که در بنهار بودند قطع مضبوط ساخته براه
نمودند و چند روز پس الجابین محتاط دست داده چون آن کان دانستند که تخییر شهر تیسری پذیرد کوچ کرده بخرابی ولایات ماوراءالنهر و دست
و بجز سراسری را آتش زده تا کوی تن قدرت و تاراج نمود و این اجبار و دشمنی بجز صاحب جفران سزاوارند رسیده در مساحت امیر عثمان عباس باسی بپرون
جلالت آثار انبیا بر بجان بپرون کرد و بخش غنیمت و اموال محرم الحرام سه ستمین و بیچاره روی بستر سرب سلطنت آورده و ولایت ری با غرق
بجا بپون پوست و حکومت آن مملکت را بوسی جوکار بر جرح نمود و ایالت بجزان و قلم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساد و قزوین فرمود و فرود کوه و خورده
و توابع را با سکنه شیخی عنایت کرد و عثمان و وزیر جریب ما با میرزا الدین ولد تیز محمد الدین تسلیم داشت و دامغان را با هم امیر شیبان که از قستان
حواصی بود و قلم در چون عثمان پادشاه فوت شده بود استر اباد را به پسرش پیر پادشاه و او جمیع حکام را با بنده بساط عدل انصاف و صیت کرده بپرون
تا قمر بخراسان و راه و بجز در استماع صیبت حضرت لشکر دست از ماوراءالنهر باز داشته روی بدیار خویش نهادند و چون بپایدن بپرون
ایش از قلم سمرقند طالع گشت صاحب جفران سعادت تمام او سرداران واقعه جوکلات را بوقتی بر فرود طلبیده شاهزاده عمر شیخ را نوازش بسیار
کجایی را که در آن جنگ هستی کرده گریخته بودند باز خواست بپنج فرمود و امیر خدایاد و شیخ علی بجاوردن بتجانب لشکر توغوش خان مامور گردانید و ایشان
تا منزل بولان شافت و جمعی از دشمنان زکشته سلامت بازگشتند ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور کورگان به
ماوراءالنهر اتفاق افتاد و بیان پیراسدن کاشن ممالک محروسه از خار طنبان ابل مشرق و سنادر چون صاحب جفران
و انرا در نوبت دیگر در سلطنت سمرقند را از غر طاعت بجا بپون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توغوش خان اطمینان و غلان
و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب علم و عدلی گشاده در ایامی انصاف و از مردم فرود بسته اند بنا بر آن دفع شر بجا حاکم را بر ذمت بت پادشاه
لازم نمود و در سینه ستمین و بیچاره موافق لوی بپرون بتجانب حضرت فرمود و مخالفان بپیشی اطلاع یافته طریق صواب بخوردند و دانستند بفرمان
بدشت حقایق شافت توغوش خان پیوستند و صاحب جفران بی مجال بدولت و اقبال در خوارزم منزل اجلال فرموده امیرزاده میرزا شاه و محمد سلطان شاه
و شمس الدین عباس اوج فرا بجاوردن با سپاهی بر تیمور بکاشی مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر سفار کرده چشمان و پدید

رسیدند و بسیاری از آنها کشته شدند و سالها تا باقی ماندند و گاه صاحبان بر سر خوارم را دیدان ساخته متوطنان آنجا را با او راهی کردند چنانچه در میان فرستادند
 در این وقت مسطوفت گردیدند و خوارم مدت سه سال بر سر ویران بود که چون سپهر در آمد کرد اولویت با بزرگواران و دیده افتاد و همی نمود ساکن در این زمانه ناری
 در آنکه دینی دید و مشر و صاحب دینیدند و اجابت از دست حق تعالی در دستش است بخت بختی از ولایت تصرف داشته موسی امیر خلیف و چنین باید که با صاحب
 فرستاد و خوارم را با کمال اجابت باز آورد و از بجز و غایبی که در آن راه بر سرش خوارم روی نمود و یکی آنکه محمد میر که ولد میر بهرام که بشرف مصابرت امیر تپور
 که در آن مشرف بود سلطان بخت یکم را در حال که کج داشت و در ولایت ختلان ریاست حکومت می افراشت بسبب عقین بخت بد باقی شد و از سر فرستاد
 بحسار شاه و آن که در بخت خانه داد و کاتب بر لاس اقیه و پیران غارت کرد و در آنجا خانه خاصه پادشاهی را تصرف نمود و جمعی از او باس که بخیال بر جاش بر جمع گشته
 بودند بختی و مشر بختی قتال گردید و امیر زاده محمد شریع منقطع شد و سر فرستاد با کاتب نصحت نمود و بجز او از آن توجیه شاه زاده سلطنت محبت محمد میر که
 از هم بختی بر طایفه بصری گرفتند و محمد میر که بختان رفته از آنجا بختان شانت و حاکم آن سرزمین شاه بهاد الدین دستار در بر سینه امید او باز بنامه
 میر که خانب و خاسر زنده در زاده باز گشت و در آن راه عثمان سپردن میر که بر سر فرستاد بر سر شمشیر رسیده محمد میر که زاده که با چهار نوکر بر سر شمشیر
 و اسبان را بعلف گذاشته فی الحال در آن گرفته با میر زاده شرح که در ختلان بود جز فرستاد و فرمان شاه زاده نفاذ یافته محمد میر که نقل رسیده و دیگر آنکه در آن
 ایام که ریاست حضرت آیات توجیه خوارم بود و پیشترش خان در بختا پاک گشته و غارت یافت و پیش او را یکجا کشتن نقل کرده در کلبندی که از محمد شمشیر
 بود و در آن بودند و چون امیر تپور کورگان از خوارم فرین سعادت و اقبال بستر جاده و جلال سپه طوی عظیم فرمود و در آن سوختن خان سلطان محمود را
 بجای برداشت و اشارت کرد تا نامش را علی از سر بر او ایل مناسبت فرستاد و در او آفریننده که کوره توختن خان بعزم زدم امیر تپور کورگان بسیار
 فرادان توجیه گریستان کشته تابی و جبران همان بکیران باز گشید و منخلای لشکر که سر کرده ایشان طغش او فلان بود و زود فوج رسیده و صاحبان کشتی گشت
 از غنایان کمانان جز یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران و سرما توجیه دفع ایشان شده حاجی که خدشید خبر گذار اعلام ندانند که
 بر افراخته توجیه مواکب کوکب بود بیکت ناگاه بر سر طغش و لشکر توختن ماند و طغش محالی قتال و جدال یافته بهرست غنیمت دانست و چون غنچه فرود
 آورد و عقب نموده بسیاری از او بجان بر تیغ سپید ریخ بکند ایندند و بعضی از ایشان از پی تیغ آتش فشان خود را در آب خنجر انداخته خاک وجود داشت
 با او خانا بود شد و حضرت صاحبان آنان منزل محادست فرموده در راه سفر گشته در منزل آقا فرود آمد و چون از فرط طلعت سلطان فرود آمد
 و بچشم سپاه بجزه و در با جین لشکر سازد و صاحبان بسایقین رخت بهرست بر بست در راه به بیج اول سال مذکور موافق اوایل ختلان بیل حضرت صاحب
 قران بوقت دیگر بر زمین کانت سانی نشست و برابر سخون بی بسته وجود نموده تپور قطع بطلان و سو بکشت با بار در همان بهاد در بر سر منخلای ایام
 فرستاد و ایشان سخون بر مقدمه سپاه توختن خان زده و ج بگشته ایشان فرزند از شکار و بقیه السیف بطایف الجبل خود را به توختن خان رسانیدند
 و کیفیت حال سر عرض کرد اینده آندام ثبات و فرمایش بهرست تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد و بهرست ختلان
 غنیمت بصوب بهرست مسخطف ساخته راه دشت حقان پیش گرفت و امیر تپور کورگان بر فرار ختلان اطلاع یافته همان بکام پیشی ایشان یافت و فرار
 سپاه منور بکند اول توختن خان رسیده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و سالها تا باقی ماندند در آن راه علی پیمان بقتل در خان که با صد خانه و در
 بود و چاره نمودند و او را گرفته در موضع امنی تا بدگاه پادشاه مظهر و رسانیدند و امیر تپور کورگان از آنجا کوچ فرموده در موضع آل قشون محسوس گشت
 گشت و در آن منزل خبر رسیده که حاجی بیکت جوی قربانی که از حضرت صاحبان قرانی تربیت یافته بود و در حلقه طوس حکومت نمود و ملک سردار که بکلم امیر
 زاده میر شاه حاکم سپه زاده بودند با غنی شده و بواسطه شامت افعال ایشان دیار فرسان پرفتنه و آشوبست و صاحبان و الاثر او امیر زاده میر
 شاه را بجهت دفع شرکهاست بصوب فرسان فرستاد و شاه زاده بهمان مظهر و اقبال ریاست نصحت بر افراخته چون بر سر فرستاد سید بار با خنجر زاده
 خندا و فراسایان ملک پیر محمد و ملک هیات الدین پیری را با دو پسرش زین العابدین محمود و شربت شاد و چنانچه نگاه از آب توی که
 با اتفاق والی برات امیر تپور غا توجیه دشمنان شده هم ایشان را بر زمین دلخواه ساخت و ملک سردار حاجی بیکت فراد فراد اختیار کرده حاجی
 بیکت به دست سادات بنو جریب گرفتند گشت و بجهت بدگاه مالپناه رسانیده گشته شد و امیر زاده تپور در قشون قرب ده هزار کس از خوارم

بپار

انکالی عقل رسانند و در او در ده مان ابل ناموس بر آورده حکومت آن در آن در پهلوان نیز پیش که در آن زمان عامی بیکت معتقد بود و تو می نمود آنکلی
 رفته و چند ماه در باغ خان پیش و طرب کند اینده در سلطنت او سال مذکور توجه ملازمت پذیرد که در شد و در مختلف نمی شده و در سلطنت او در کت
 در سنه ۷۱۹ حضرت صاحبقران را در حیدر چنان بود که چند مقام و قمش خان بیکر در پشت چنان کشید و اوس جو می خان را در حیدر چنان بود که در آن
 امر او نوینان را نوزده نفر از لفظ المعنی عرضه داشتند که مناسب چنان بنیاید که بگویند آن رفته مواد استظهار و اعتقاد و در غنچه و خان و خضر
 اعلان و انکار تو را قطع کرد ایم تا در غیبت موکب با یون توانند که با کت در کستان و ما در آن شهر عرض رسانند که تا خود در پشت چنان شود و در
 قرآن مقرر بود این طمس را بسم رضا اصفا خوانده در سنه مذکور پیش از آن توجه مقرر گشت و شاه زادگان سفید پاره و نوینان را رسم کرد در
 از طرف مستوده با جنود نامحدود با طرف و اکناف و لایات خواجده و خان و انکار تو را ارسال داشت تا تا می صغاری و چهاره ابل اوس عالم کرد و در
 جهان نوزدهم و پیکر بسیاری از دشمنان را در محارک سینه زهر تیغ در خیمه نوزدهم خاک ملاکت انداختند و اکثر ابل اوس حیدر غار سینه و در
 اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه شصتی در سنین کسب صاحبقران عالیجاه میر علی شاه و خدا و جویی و امیر شمس الدین عباس برادرش مرغان را
 با جمعی دیگر از امرای ایشان در سبب هزاره سوار از سپاه جلالت نشان چند دفعه قرآلین جهان جانب فرستاد و ایشان را طرف وجود سبب مقرر گشت
 جلالت و پهلوانی نموده چون بجز آن که بورت انکار تو را در سینه نشینند که اولیو با فلک کچی که با چهار صد سوار پیشتر که می رفتند بود و در کت کابی
 قرآلین دو چار خورده جنگی عظیم واقعه بسیاری از جانبین عقل آمده امر از برای تحقیق این قضیه جنس جاندار و پیش و پیش با در سال استفتاد و ایشان را
 شافه که گشته است و دیده و از قوم خلق شخصی یافتند و در که معنی از حیاتش باقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قرآلین بعد از چهار صغاری از چینی
 رفته است امرایه که تحقیق آنجز مانند با در صغر از عقش در که آمده و بکنار آب ایش رسیده معلوم کرد که قرآلین آناب که شته و بطرف نوس که سوره و کت
 اینجا باشد که تخمه و امر از جزی چند در آن منزل توقف کرده کسان خود را از آب کندنند تا آنها با ایشان را بر رود چنان آن پشه بنادند آنکلی چنان
 انصاف داده و در مرقه جلالت صاحبقران سعادت مند نایز شدند و چون خاطر با یون فرمان ده ربح سکون از آن تمجبت کلی حاصل نمود و این
 حضرت آیات در چنان نهایت و ابلطیات کجانب دشت سلطنت فرمود گفتار و بیان توجه امیر تیمور کورگان کجانب دشت
 و ذکر بعضی از امور که در آن راه واقع گشت سلطان مبادان کشور دین و سرور سرافرازان فضل الله الجابدين علی القادین امیر تیمور
 صلی الله علیه و آله العاصمین العادین این کلام بجز این مباح سالکان طریق حق میرساند الخیه تحت ظلال البیوت و در آن شهر نوار این فرید بنجید فنیغ
 بنی بر پیکر امیر تیمور بنده آن گاه بنیاد که نصارت روخته دولت و اقبال از سر شمشیر آردار و نصارت شمع آبی و اهل آن پر تو شلستان شینا
 آثار و شنی دیده امید در عبادت که بکار خوان و در و فروغ حدقه سعادت جاوید از سواد شب کا نزار با طلبید با جمعی شاهی که کشید ز میان کت
 جواد همیشه هم بودی فرو نهاد کرد در ریاض ملک و ایم و شاد حد سینه شمشیر بود باغ مراد مصداق این بیان حال جلالت صاحبقران
 سوره خصلت که از مبادی آیام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استغلال و جهان با بی همواره چهره متصور و در مراک شمشیر مصقول سید و پو پو
 از عزم سوالی بدر جات حاضر محالی نایز میگردیدند عبت حوس ملک کسی در کنار کیر دشت که بوسه بر لب شمشیر آردارند بنا علی بناد و پو پو
 اشی و شین و سینه غم بورش دشت چنان جرم کرده ظلال التفات بقیه احوال سپاه خرمال انداخت و امر او نوینان بیکر سایر چنان و لکران در باغ
 اسپ و در جوش و بکتر خواخت و در ساعی سود و زمان محمود از مرقه نصرت نوره آناب بنجه جو فرمود و آن درستان در حدود تا گشت قشاک
 کرده در آن شام فرج بخت فراز نوح تحت بخلاف جبت و در عرض شنید پذیرفته چهل روز اعتدال یافت بعد از آن شام کلی قرین ذات مجتبه صفات
 معادن انکالی امیر شاه با سپاه خراسان بار و در می خرم نشان علی شده و در روز پنجشنبه ۱۲ صفر سنه ۸۱۲ و تعیین و سوار که آفتاب که شتم در جود
 فرمان صاحبقران با تحقیق در باب صفات مقرر دشت چنان نفاذ یافته و ج بجنبه ایران و دوران زجای و با چله لوای کشید کشتای خلاصی سالی
 وضع مراحل کرده چون وضع قراسان از فرزول با چون غیرت فرای صفای آسمان گشت یطیان قمش خان باستان اقبال کشیدند و بوسه نوینان
 سباد که بهر سبب در آده یک دست شکار در سراسر راه سوار پیش کشیدند و بیجای می که در آن روز در عرض نمودند نصرت آنکه در قمش از آنجا

انظار و نظایر و در کتاب جنگ و مصافحیات تا دوام پیشیمان است امید میدار که صاحبقران عالی مقام صاحب جلال و کرامت او را بزرگان حضور و غایت
 شسته نسبت دیگر بر سر حمایت ایند تا پای در طریق خلاص و جبهه مناده من بعد قنده از بقیه انقیاد و اطاعت بیرون نیار و جیت یکی بنده باشد بفرمان
 شاه نه چسبید و کسر زبجان شاه امیر تیمور کورگان جان عثمانی مغالی کرد و بر زبان آورد که با وجود انواع مراسم و عواطف که از اینجانب نسبت به شما
 خان صدور یافت و حقوق با حقوق مبدل ساخته غمان نوب و تاراج بصوب ممالک محروسه یافت و اکنون که خرم زدم او خرم کرده ایم زبان باخته بار و
 سیکساید چون بکرات تقض عهد و پیمان از او مشاهده افتاده افتاد بر سخن او نشاید جیت زبان دل و بهیم است نیست فریب است این قول و در جواب
 و پهلیمان را طوی داده و غلبه های زرد و زری پوشا بنده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر باره که پیکر نشسته متوجه دست
 در روز چهارشنبه ۲۲ جمادی الاولی کجیکت مان که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده و در جمیع آن محکم نزول بجا یون شد و امیر تیمور کورگان جبهه نظایر
 داشت بمحاق که ششده فرسخ طول و سصد فرسنگ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندان که چشم کار کرد علف زار نظارش در آمد و فرمود که لشکرمان
 سنگت آوردند و در آن محل مناره بلند بر افراشته سنگت ترشان چابک دست تا پنج آن ایام در آن نوبت ساختند و در روز دیگر از آن
 منزل نیز کوچ بوقوع انجامیده بکنار آب پیدان جوق نشا فستند و از آب عبور نموده بعد از پشت دره موضع اناقر اعموی محل نزول در ایران از مجموعی گشت
 و چون از ابتدای منصف از آن سنگت تا انصافیت چهار ماه گذشته بود مختصالی تمام با ذوق و شکرمان راه یافت و گشت از باقی و نذاعت بسیار در راه
 در راه وی بایون قحط و خلائی عظیم روی نمود چنانچه بسیار کسیر کوفته بصد و دینار یکگی رسید و انصافیت یکت من غلامتک بزرگ که عبارت از شانزده
 شریعت بصد دینار یکگی تعلق کرده اکثر افراد لشکرمان در آن بیابان خیمه مرغان و کبابی که شامیته خوردن بود میگذرانیدند و بعضی بر زمین خنجر و چاقو و صوم
 یافته نسیم اشفاق از عطف الطاف و زینت گرفت و فرمان عالی سمت نهاد پذیرفت که با مراد تو مان و هزار جات و در جات طایفه چلیکستانند که بیج
 آفریده مان و کجاج و قهر و تهاج نیز در کس از بطون به طباق قناعت نماید و امر بجزیره فرموده از یکمن آرد و سنگت انبار که کنایت از پشت من شریعت انصاف
 مقدار می سبزی شصت کاسه طباق از دیکت بیرون آمد و مقرر شد که هر یک از متعینان مانند سایر افراد الناس روزی یکت کاسه طباق انگشاکند لاجرا
 جمعی از کردن گشان سرافراز که کباب گوشت مرغ و قند تکلف بخوردند در آن ایام نظری طباق سر فرود می آورد و نه غنومی شکرها شاد و نه بی خشک و تر
 چو اینان در جوزه کرد بدد کرسنه شکم بر بند و خفت چشم که بسیار گوشت بود است ششم و صاحبقران تنووه از بخلا خطه انکه نوشه و ماکول و قتیول
 طارمان بایون پیدا شود در روز دوشنبه قرة جمادی الاخره اختیاریه مقرر فرموده امر بر افرازد و جوانان بجز که روان شدند و انصاف صید مانده که
 چون جرکه بهم رسید و امیر تیمور کورگان و شاه زادگان از تبر زن و شکار انگشکنان غایب شدند با وجود قحطی چنان لشکرمان هر جانوری که فریب بود میگرد
 و لاخره میگذرانند و در آن صیدگاه نوعی از آهو یافته اند که میش بر بزرگتر که مثل آن بر کز نیده بودند و مردم دشت آن کجین کوبینه العنقه بی قوت
 بسیار انگوشت شکاری محد و جیتا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بمرغز سپاه حضرت مشایخ برداخته لاجونی چند دید و شکر کرد که آیا
 کدام یکت از امر او سران لشکر بخلائی کرده اند در آنحال امیرزاده محمد سلطان زانورده التماس نمود که انحضرت را بوی رجوع فرماید و این جوار است از آن
 شاه زاده بلند جیت پسندیده افتاده در روز جمعه ختم جمادی الاخری با جمعی از عظامه راهرو و نوینیان پیشتره و انشد و شب و روز که جهای دور کرد و
 کنان علی مسافت می نمودند و چون آناب تویل عبور فرمودند فراولان خبر رسانند که در بعضا مواضع تش افروخته دیدیم و هر چه تشش که دیدیم از فرود
 تشش یافتیم چ اگر چه لشکر تشش آمد این چه تشش است و امیرزاده محمد سلطان کجینیت و انقه را بر من حضرت صاحبقران مظهر را بنجام نموده انحضرت
 بصدا شنیدن اینخبر تویل بر چه خاطر جدی که آمد و با تاجی لشکر تویل که نشسته بر بخلائی پوست و عساکر کردن تا قرآن بیابان را در زیر سم کجینان نوز
 آورده هر چند سخی بودند از مخالفان تشش نمانند و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور کورگان اجوت دولت روز افزون شیخ داد و در کمان
 که مردی بطرف کاد دیده بود بجز کبری روان فرمود و او دوشنبه روز بهرمت برق و باد اسپارنده در شب دوم لاجونی چند دید و کجین تشش بیابان
 شد بصباح تشش بیابان لاجونی قبا بیرون آمد و بطرفی روان شد شیخ داود انخون گرفته را بنظر صاحبقران و الا که در ساینده انحضرت شیخ داود را مکرر گش
 ندنگار خلعت خاص انعام فرموده از آن شخص حال تو تشش خان پرسید جواب داد که یگاد است که ما در میان ایل الوسی بیرون آمده انجاسا کن گشته ایم

و قول آنرا
 قند غایبی
 گویند

شوران

گرفت

و از خان چغری ندایم تا چند روز شد که در سواریه پیش آمده و پیشه که درین نزدیکی است بر سر سینه و میند بجم که کسانند امیر تیمور کورگان عبد خواجه
 باسی مرد صغیر کرد که مردم آن لاجرم قمارا کو چاینده بار دور ساخته و قلمی بسیار اول با بایت سواد مسالی داشت که حبیب پویشان آن بچرخ و بچرخ
 و قماری آن مردم حرب سواد بعضی را بکشت و بعضی را گرفته بیاید بر سر سلطنت صغیر آورد و پادشاه جوان بکشت چرتید پیر خیر قلمش همان از ایشان معلوم نمود
 و چند مراد دیگر بود که در شبانه عزمه جب بکنار آب بایکت رسیده بر سر بل سوار بایستاد تا تا می سپاه ختر آب حایفه مرد می جبر و زنده از میان آب
 عبور نمود و در آن اثنا تحقیق بوست که باغی نزدیک بنا بران فرمان عالی صادر گشت که لشکران از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در غمزل در کوه مسک
 خندق کنند و بر بنیوال چند مراد دیگر پیش رفته تا گاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف خود را کرده امیر تیمور کورگان صیبا بخش کرده
 و در بسیار سرداران بخشیده پیشتر فرامید و قراولان شخصی گرفته بنظر آورد رسانیدند چون از خبر رسیدند جواب داد که قلمش خان میبندد که در میان
 لشکران شتازوق نایاست لاجرم بخوابد که شمارا پیشتر کشد و آن چهاره با آنکه راست گشت گشت بعد از آن بیشتر با بود انعام و اگر امیر
 و مقرر ساخته از کورستان حال قلمش خان استغناء نمود و او اندک مقرر شد بود که لشکر در فرق کول صحیح آیند و ما به انجا رفتیم و خان ما چایتم نگاه
 امیر جلالت حمید بقراولی گرفته و سیاهی سپاه او بکند دیده خبر باز فرستاد و امیر تیمور کورگان امیر بیکو تیمور براس با با فوجی از جنجان هم توان بقراولی
 فرموده ایشان با شمال امیر سادرت جنه و از کل لای عظیم گذشته با امیر جلالت حمید پیوستند چون پیشتر فتنه کردی از سپاه دست برابر ز بر پیشتر
 ایستاده دیدند و امیر بیکو تیمورنی حال صغیر از لشکر کوه شکوه بجانب انجاعت روان کرد و ایندو مخالفان از انجانب پیشتر پایان شتافته مردم بیکو تیمور
 بجای ایشان بر آهده و در آن طرف می قشون سپاه مکل آتاشه مشایه بودند و امیر بیکو تیمور بر بحال مطلع گردانید و بیکو تیمور بران پیشتر بر آمد و بنا بر کثرت
 لشکر دشمن مصیبت در حرب ندانسته پای با کشید و اشارت فرمود تا مردم او پیشتر از آن آهاده و با بکند ندا داد چون بر قلت ابتاع امیر بیکو تیمور
 یافتند همان زیر بجانب او شتافتند غیبت سینه کتان در خروج آمدند چه کرد آب تلزم بپوش آمدند امیر بیکو تیمور از غایت حمیت و تنور
 پای ثبات بعیشد و بزخم تیر خارا گذارد دشمنان را آنقدر باز داشت که اگر سپاه از لای مکل بگذشتند تا خود پای بند دام اجل شده بزخم تیری از
 بروی زمین افتاد غیبت بریشان شدش ترک و تا مکت به تیغ بگردون بر آمدن خان و در تیغ و در آن مسرکه بر بکشت سپه سالار بر لاس و در میان
 خواب و بخت اوقات نیز بد بر جهاد است و سپه نه و مختارن کمال با بچه علمایون خال صاحبقران نوده حضال با جانیه از ابطال حال بر تو وصول بر کنار
 انداخت و جمعی از غلامان مو کبالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پر داشتند و بسیار دمل از بجان خاکسارده منترم ساخته و امیر تیمور کورگان
 بار دومی حضرت نشان مراجعت نمود جمعی را که در آن مسرکه گوانم شجاعت و مردانگی بقیدیم رسانیده بودند با فوج رجعت و رعایت مقهور مسرکه
 و خوشایان بیکو تیمور بر امیر جلالت حمید سید ریچ ساخته مناصب او را بشاه کاک و لکه قلمهای اندانی داشت و در هر بکشت با یون و در هر پاره با بکشت
 و چون قریب شاه بود که رایات حضرت ظل بصوب شمال شتافت بجای مسجد بودند که در شب پیش از غروب شفق از طلوع صبح صادق لایم گشت
 و در آن موضع بنسکام بودن خورشید در بروج شمالی بقصبات مشربیت و آنرا خفتن واجب میشود **تغییم** سیابان نورد دیدن از صلیب
 شادمانان با قصد گشت در آن ناحیه آخرش داد کام که بودی در آن زمان صبح و شام میان بی کران وادی بواجب نمی بود و در
 اوقات شبانکه چون صاحبقران کیتی نشان از آن منزل منعت فرمود تحقیق بوست که قلمش نشان صغیر و برای عساکر منسوب بکشت ای ایستاد ایشان
 بعرف خود میکشد امیر زاده عمر شیح با بایت نبراد سوار بر سیل انبیا پیش روان ساخت که خود را بخان خان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت
 و امیر زاده بوجوب فرموده علم نوده روز دیگر خبر آمد که منغلی طرفین بیکو تیمور رسیدند و مستعد جنگ و حصار گردیدند گفتار در بیان
 تعقیبه سپاه و محاربه آن دو پادشاه زردخواه **صباح** روز افتتاح که لوای کورگشای آفتاب از فی قسح و فروری
 طالع گردید و مناوی غایت شیح الابواب ندای فرج افزای آن مستحقانند جاء کم الفتح بکوش هوش امیر صاحبقران رسانید صغیر خد شیدا شرق شود
 بقریه سپاه حضرت عظیمه گردید و در مرض خندق چو بخت قول ترتیب داد و ز نام یا سایشی بر قوی با بختنه اقتدار یکی از لشکران نامدار نهاد و قول
 اول بقبر طلعت سلطان محمود خان نایب و زینت داشت و قول دوم که خاتمه حضرت بود امیر زاده محمد سلطان درایت ایتت بر افروخت و سیم

بیشتر
 بجز
 عیبه
 از
 اندکان
 بقوا
 و چون
 کن
 کرده
 کرد